



# فصلی در گل سرخ

ایرج اسکندری، باقر مومنی، عبدالرحمن

قاسلو، عبدالکریم لاهیجی، عاطفه گرگین

روبرت استیول ج-ن

# فصلی در گلسرخ

۱۰

دوره جدید - جلد ۳

پائیز ۱۳۶۵

سردبیر عاقله گرگین

فهرست

شماره صفحه	نویسنده (مترجم)	عنوان مطالب
۳	عاطفه گرگین	ترور و تروریسم
۱۱	ایرج اسکندری	حزب توده و اتحاد شوروی
۳۳	عاطفه گرگین	مصاحبه با عبد الرحمن قاسم
۵۵	عاطفه گرگین	مصاحبه با عبد الکریم لاهیجی
۷۱	باقر مومنی	شام آخر
۸۵	استیول (ح-ن)	کتاب در اتحاد جماهیر شوروی
۱۲۰	م-ا	نامه ای در جواب بابک امیر خسروی

## ترور و تروریسم

ترور و تروریسم دو واژه یگانگانه و بهم پیافته نیستند . اگرچه ترور و انجام ترور و فعل تروریسان واحدی دارند و هر دو واژه به معنی نابودکننده و درهم کوبنده است اما تفاوتهای بسیار زیادی هست بین تروریسم، انقلابی و ترور غیرانقلابی سیاسی . در ترور سیاسی ، انقلابی، اهداف نیز سیاسی مشخص و رهایی بخش اند ، استشارشونده قصد بر نابودی استعمارکننده را دارد ، در ترور غیرانقلابی سیاسی ، هدف ، انهدام کشورها و سوء قصد به جان شهروندان بیگناه و چپاول هستی آنان است . ولی هر دو هم بر جبر و هم بر اختیار تکیه دارند . هر دو امرکشتن را در دستور کار خود دارند ، چرا که " جنگ ادامه سیاست است " . در این مفهوم جنگ سیاست است . جنگ خود یک عمل سیاسی است اما ترور ، خصوصیات لازمه خود را داراست . در عمل ، ترور هم جنگ است ، و بطور کلی با سیاست همطراز محسوب می شود .

وقتی که سیاست به مرحلهی معینی از تکامل رسیده که نتواند با وسایل عادی پیش برود ، جنگ در میگیرد تا موانع را از سر راه سیاست برگیرد . در انجام ترور نیز دقیقاً چنین است . جنگ ، سیاستی است توأم با خونریزی ، ترور نیز سیاستی است همراه با خونریزی . تروریسم، انقلابی با زیافتهای مطلوب اجتماعی به همراه خود دارد و ترور غیرانقلابی سیاسی هم با زیافتهای غیرمطلوب اجتماعی . ترور انقلابی، سیاسی یک عمل مبارزاتی است که در زمان مشخصی از مبارزه در حالت معینی از یک گروه و تحسنت شرایط مشخصی میتواند کاملاً درست و حتی لازم باشد ولی ترور غیر

انقلابی سیاسی؛ پرتاب بمب به سوی مردم بی‌گناه، انفجار در اماکن عمومی و... در هیچ شرایطی و تحت هیچ روندی نمی‌تواند یک عمل مبارزاتی به نفع مردم و راه‌های اجتماعی‌شان از زیر سلطهٔ سلطه‌گران غیرمردمی باشد. چراکه تروریسم نیز مانند هر پدیدهٔ اجتماعی دیگر نسبی و طبقاتی است. با نظری کوتاه‌بسر چهار گوشهٔ جهان به‌عین می‌بینیم که زورمندان حاکم بردنیای سرمایه‌داری به‌خاطر بازتولید هرچه بیشتر "سرمایه" و بلعیدن جهان سوم، هر روز به‌حداستثمار آنان می‌افزایند. در این شرایط است که تروریسم به‌مثابه شکلی از مبارزه سیاسی انقلابی به وجود می‌آید. این تروریسم که امروز از شرق مخصوصاً از خاورمیانه به سوی غرب زبانه می‌کشد در پاسخ به تروریسم کلان و ریشه‌داری است که از غرب به صورت غارت اقتصادی و فروش اسلحه و حمایت از استبداد به مردم این مناطق تحمیل شده است. تا این علت از بین نرود، آن معلول به اشکال مختلف وجود خواهد داشت: "تروریسم نوع کلان کارتمای حکومت‌های جا بر است که برای تسلط و غارت و استثمار و برای تأمین بقای منافع خود اقدام به تروریسم نماید. ما حتی شاهد استعمارگران ساکن نیز هستیم. امپریالیسم اشغالگر اغلب استعمارگرانی از همان ملیت بومی را با خود متحد می‌کند و این استعمارگران بومی هم در تروریسم برای بقای جا بریت و ادامهٔ حیات ننگین استثمارکننده شرکت می‌جویند. به‌هر رو، این جا بران حاکم بردنیای سرمایه‌داری، کشورهای جهان سوم را به نفع انباشت سرمایه شخم می‌زنند و آنرا با انواع و اقسام حیل و جنایات ویران می‌کنند. چنانکه هم‌اکنون کل روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، بین‌المللی بر پایهٔ تروریسم کلان پایه‌گذاری شده: تروریسم استثمارکننده.

اگر به آمریکا لاتین و اروپای شرقی و جنوب شرقی آسیا و خاورمیانه و آفریقا بنگرید، چه می‌بینید؟ چه کسانی بر چه کسانی چه ممالکی بر چه ممالکی تروریسم می‌دارند. دوشیدن توان و منابع کشورهای نامبرده توسط کارتل‌های آمریکائی تنها در دجا معصه

امروز ما نیست ، از زمانی که امپریا لیسیم چه در نوع انگلیسی وجه در نوع آمریکائی آن جان گرفت بردنیای فقیرستم روزا فزونی حاکم شد .

درست به همین دلیل : به دلیل حاکمیت تروریستهای کلان برجامه بشری ، ما نمی توانیم ترورا انقلابی، سیاسی - نه بمب و اندازی در اماکن عمومی - را به طور بنیادی محکوم بشناسیم و در تمامی زمینه ها آنرا غیرا انقلابی و مخرب و جدا از مردم ارزیابی کنیم .

به اندیشه این قلم ، ترورا انقلابی، سیاسی پا دزهرستمشان در برابر زهرجهان خواران تروریست است . به یک نمونه آشنا بنگرید : در سال ۱۹۲۲ میلادی وقتی که فلسطین تحت قیمومیت انگلستان قرار داشت ، غارتگران انگلیسی تا آنجا که توانستند به غارت بنیادی این ملت " همت " نمودند . در همین دوران بود که طرح استقرار یهودیان در این کشور با برنامۀ تصاحب ایمن منطقه به اجرا گذاشته شد و کم کم یک دولت صهیونیستی با اتکاء به قدرتهای امپریالیستی ایجاد نمودند و ساکنین اصلی و در واقع صاحبان کشور فلسطین را از میهنشان بیرون راندند . مبارزه خلق فلسطین از همان آغاز تسلط بیگانگان بر سرزمینشان شکل گرفت و هنوز که هنوز است این مبارزه به حق ادامه دارد . هر چند تا مسی دول امپریالیستی و در رأس آن امپریا لیسیم آمریکا تمام کوشش و توان خود را برای پایه نهادن دندتا هر صدائی را که به قصد مبارزه با اشغال سرزمین ملت فلسطین بلند شده به شدیدترین وجه سرکوب نمایند ولی همانگونه که شاهدیم نه تنها نتوانستند بل این خلق قهرمان فلسطین است که با این راهزنی صهیونیستها سالیان دراز است می جنگد . و این جنگ سالهای درازی است که تا مسی منطقه خاور میا نه را در شعله های خود می سوزاند . یکی از فاجعه - بارترین و خائنه ترین کشتارهای مردم فلسطین در دوم اوت ۱۹۷۶ صورت پذیرفت . در این روز اردوگاه فلسطینی تل زعتر مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفت . حمله اصلی توسط مسیحیان دست راستی

(فالانژیستها) با پشتیبانی مستقیم اسرائیل انجام گرفت ، موقعیت جغرافیائی منطقه چنان بود که تنها یک راه خروج ویا ارتباط و کمک گیری برای رزمندگان فلسطینی وجود داشت که آنهم توسط نیروهای سوریه سد گردیده بود . حماسه تل زعتر در مجموع پنجاه روز ادامه یافت که تمامی این منطقه را با بولدوزر شخم زده بودند . پس از جنایتهای بی شماری دیگر از همین قبیل ، بازهم می توانیم به صبرا و شتیلا اشاره کنیم . در آنجا تروریستهای فالانژ با حمایت اسرائیل به هیچ جنبنده ای رحم نکردند ، حتی مرغها ، گوسفندها ، اسبها و تمامی حیوانات را همراه ساکنین آن قتل عام کردند . درختان و گیاهان را که نسیم تکان میداد از جا کنده و یا با رگبار مسلسل قطعه قطعه کردند . ویا کمک آمریکا به پیئوشه ، حمله به نیکا را گوئ ، همیاری با دولت آل سالوادور که باعث کشتارهای دسته جمعی در این کشور می شود از جمله ترورهای بین المللی محسوب می شود . یکی از نویسندگان غربی در مقاله ای تحت عنوان "نقش آمریکا در گسترش تروریسم بین المللی" می نویسد : آمریکا بیش از هر چیز از طریق اعطای اعتبارات ، مسلح کردن و تعلیم دادن پلیس و پلیس مخفی و پرسنل ارتشی در کشورهای جهان سوم ، تروریسم دولتی را تقویت می کند . بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۹ کشور های مختلفی بر اساس برنامهای تسلیحاتی آمریکا اسلحه و مواد منفجره به ارزش کل ۱۰۷/۳ میلیارد دلار دریافت داشته اند که البته این مبلغ غیر از مبلغ فروش کل اسلحه به میزان ۱۲۱ میلیارد دلار است . آمریکا بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۰ تجهیزات و تسلیحاتی به مبلغ ۶۶/۸ میلیارد دلار به کشورهای جهان سوم فروخته است که از آن جمله اسلحه های آتشین ، مواد شیمیائی جنگی هلیکوپترها و سایر وسایلی هستند که برای مقابله با انقلابها در اختیار نیروهای پلیس قرار می گیرد .

آمریکا از سال ۱۹۵۰ تا کنون تعداد ۵۰۰۰۰۰ ارتشی را از هشتاد و پنج کشور مختلف دنیا در یادگانهای داخل و خارج تعلیم داده است . از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۵ نیز بیش از ۷۵۰۰ افسر پلیس

در مدارس آمریکا و بیش از یک میلیون پلیس نیز از طریق نیروهای نظامی آمریکا در خارج تعلیم دیده‌اند. بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸ در آمریکا لاتین‌ها نزد مورد تغییر قدرت حکومتی از طریق فعالیت‌های نظامی بوجود آمده‌است: جان‌نشین شدن حکومت‌های نظامی به جای حکومت‌های انتخابی در آمریکا لاتین نتیجه تعلیم ارتشیان این کشورها توسط آمریکا بوده‌است.

کودتای نظامی آرژانتین توسط "گروه سوربن" که روابط نزدیکی با آمریکا داشت انجام شد. برنام‌های کودتای نظامی در برزیل توسط افسران آمریکائی مشهور است. و عملاً کمک‌های نظامی آمریکا بر علیه شرایط دموکراسی و حقوق بشر به کار می‌رود. برای اولین بار در آمریکا لاتین گروهی به نام "گروه مرگ" به وجود آمد که افراد مخالف دولت را از بین می‌بردند. افرادی که گروه متشکل‌اند از ارتشیان و نیروهای نامنظم دولتی. به این ترتیب کلمه "مفقودا لائتر" در آمریکا لاتین مفهوم گسترده و خاصی پیدا کرده‌است و از سال ۱۹۸۱ وابستگان نا پدید شدگان سازمانی را تشکیل داده‌اند و کنفرانس‌هایی نیز برگزار می‌کنند. پیش‌بینی می‌شود تعداد افرادی که از سال ۱۹۶۰ تا کنون در آمریکا لاتین مفقود شده اند رقمی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر باشد. تنها در گواتمالا ۳۵۰۰۰ نفر مفقود گشته‌اند. رابطه نزدیکی بین فعالیت‌های "گروه مرگ" و افراد مفقودا لائتر و همچنین بین افراد مفقودا لائتر و کمک‌های نظامی آمریکا وجود دارد.

اینها که بازگوشد تازه گوشه‌ای از ترور تروریست‌های کلان جهان سرمایه‌دار است. این کلان تروریست‌ها بعد از این همه جنایات انتظار شبات و عدم پاسخگویی متقابل را دارند. مثلاً برابر ملت فلسطین چه راهی به جز ترور انقلابی سیاسی برای بازگشت به میهن خویش وجود داشت؟ هر چند که این ملت آواره تمام راه‌های موجود را نیز آزمایش نمود، از جمله عرفات با شاخه زیتون به سازمان ملل متحد رفت و حق مردم فلسطین را طلب نمود ولی گوشه‌ای حاضر در جلسه سازمان ملل، تنها و تنها



فربا ده‌ای اوراشنیدوبس .

آیا نباید بمباران ها نوی درژا نویه ۱۹۷۲ توسط آمریکا و حمله‌های متعدد اسرائیل به جنوب لبنان را ادا ماهه همان سنبت تروریستی دانست که فاجعه هیروشیما و نا کا زاکی را به وجود آورد .

در این بین نقش ریگان ، یکی از کلان تروریستهای قرن اخیر ، نیز قابل بررسی است . این تروریست با نام نشان که در کاخ سفید و آشنگتن سرخ تمامی ترورهای استعماری و استثماری خصوصا در جهان سوم را درست دارد ، همراه با هم پیمانان خود ، به بلعیدن توان و منابع کشورهای فقیر مشغول است . اسرائیل به خاطر تسلط کامل بر سرزمین فلسطین در ۱۹۷۵ بر سر مردم لبنان چه بلاهایی که نیاورد . پشتیبان اسرائیل در این سی سال که بر سرزمینهای فلسطین حکومت می‌کنند به جز کاخ سفید و همراهمان بین المللی آن کیست ؟ حمله بمب افکنهای آمریکا در همین اواخر به لیبی و بمباران تریپولی و بن غازی و کشتار مردم این کشور را به چه نامی جز تروریسم بنا مییم ؟ اشغال نظامی گرانادا ، تقویت نظامی طرفداران سموزا در نیکاراگوئه ، بمباران پایگاهها<sup>۴</sup> فلسطین در تونس توسط اسرائیل ، بمباران مناطقی که در نشین ایران و عراق توسط جنگنده‌های ترکیه و . . . بر همه‌ی اینها جز نام تروریسم که در سطحی وسیع انجام می‌گیرد ، نمی‌توان نام دیگری گذاشت . جامعه بشری اگر آژده تروریسم را به مفهوم عام و گسترده‌ی آن یعنی امرنا بودی بشردر نظر آورد می‌بایست به بمبارانهای روزمره و انهدام صنایع میهنمان توسط جنگنده‌های عراق و یا بمباران تهران و دیگر مناطقی مسکونی کشورمان و کشتار مردم بی‌پناه وزیرستمر رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی اعتراض کند .

و یا متقابلا پرتاب بمب و موشک به بغداد و کشتار شهروندان بی تقصیر وزیرستمر رژیم مستبد عراق و نپذیرفتن و نشنیدن طرحها و پیامهای صلح بین المللی برای پایان دادن این جنگ را محکوم کنند .

آیا به راستی جنگ ایران و عراق و کشتار میلیونها انسان که تنها گناهشان زاده شدن در این دو آب و خاک است، جز ترور کل انسان و انسانیت، دستاورد دوش کدماست؟ آیا تفکر تصاحب عراق، کشور همسایه ما، یک تفکر فاشیستی و یک راهزنی آشکار توسط خمینی نیست؟ و آیا حمله نخستین رژیم عراق به فرودگاه مهرآباد تهران، بعد از قیام، یک عمل تروریستی و یک راهزنی آشکار بین المللی نبود؟ و.....

و اما در تاریخ مبارزات مردم جامعه ما، گاه به حوا دت و قیامهای برمی خوریم که نام ترور بر آن نهاده اند. بطور نمونه قیام والای سیا هکل که توسط دسته جنگل چریکهای فدائی خلق ایران آغاز گردید و تعرضی بود علیه اختناق و دیکتاتوری و ستم و استعمار، را آشفته فکران و به خواب رفتگان سیاسی، حرکتی جدا از مردم و تروریستی ارزیابی کردند. اما این عملیات تروریستی و جدا از مردم، توانست جزیره ثبات شاه را در خاور میانه درهم بکوبد و چیزی نگذشت که مردم با تا شیر پذیری از این نهضت والای چریکی به تسلیح خویش همت گماردند و رژیم پنجاه ساله پهلوی را به جایگاه ابدی خود که لازمه چنین سیستمهای استروانه ساختند و با مقاومت مسلحانه ۲۱ ساله سازمان مجاهدین خلق ایران را که علیه دور رژیم مستبد شاه و خمینی جنگیده و می جنگد را ترور نامیده و می نامند و اما قاتلان دهها هزار نفر از جوانان مبارز و انقلابی وابسته به این سازمان را تروریست نمی نامند.

تروریستهای حاکم بر میهنمان، نه تنها کمر به ترور جنبش مقاومت ملی ما، جنبشی که از جوانان و نیروهای انقلابی مبارز مجاهد و کمونیست متشکل شده است، بسته اند، بلکه کل جامعه ما را از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحت شدیدترین ترورهای ممکن قرار داده اند.

راستی توده های زحمتکش جامعه ما، انسانهایی که درگیر جنگ، گرانی، بیکاری، مشکل مسکن، صفهای هر روز طولانی تر خواروباروما یحتاج اولیه، اختناق و سرکوب روز افزون و صدها

بدبختی به ارمغان آورده شده توسط یک رژیم مستبد، متحجر، پس مانده<sup>۶</sup> اسلامی اند چگونه پاسخی به این درهم ریختگی اجتماعیشان می توانند بدهند. پاسخ کشتا رفرزندان نشان را چه درزندانهای رژیم و چه در کوچه و خیابان، چه در جلوی تیراعدام و چه در جبهه های جنگ را چگونه می باید بازگو کنند. به جز با جواب مشخص روزی یعنی با یک قیام مسلحانه<sup>۷</sup> مردمی. روش دیگری را برای آنسان می توانیم تجویز کنیم؟ اگر آری، آن روش کدام است؟

سنگسار مردم خصوصاً زنان جامعه<sup>۸</sup> ماکه یکی از زشت ترین شیوه های ترور جمهوری اسلامی ایران است، قطع دست و پا، تجاوز به دختران قبل از تیرباران و...، تفتیش عقاید و جاسوسی در جمهوری اسلامی، همه از جمله ترور انسان و هستی او به حساب می آیند. رفتارناهنجار با زنان میهنمان به خاطر حجاب اجباری و تشکیل اردوی کار، برای آنانی که "رعایت" کامل حجاب را نمی کنند، به جز تحقیر و ترور و سرکستگی کل جامعه<sup>۹</sup> ما نام دوم آن چیست؟ به راستی که زنان قهرمان و مبارز ما هرگز و هرگز چنین ترورهای را برحاکمان مرتجع جمهوری اسلامی ایران نخواهند بخشید و مطمئناً به خاطر تمامی این ستمهای مضاف اجتماعی، در صف اول مبارزات و قیام مردمی به هر شیوه ای که خود شناخته اند، به این تحقیر تاریخی پاسخ دندان شکنی خواهند داد.

---

منابع:

- \* گاهنامه<sup>۶</sup> شما ره یک وحدت کمونیستی
- \* کیهان هوایی تیرماه ۱۳۶۵
- \* نشریه<sup>۷</sup> حقوق بشر بهار ۱۳۶۵
- \* منتخبات آثا رلنین

## حزب توده و شوروی

آنچه که می خوانید گوشه ای  
دیگری از سخنان آقای ایـرج  
اسکندری است که در یک نوار  
پیاده شده. از آنجا که این  
سخنان و نظرات اسناد عمومی  
جنبش ایران است اقدام به  
چاپ آن می نماید .

س : پس از شکست ۲۸ مرداد معلوم شد که ارتباط حزب  
[ توده ] با مراجع بین المللی کمونیستی از طریق حزب  
کمونیست در قفقاز و با باقراوف بوده که بعدها او را بعنوان  
عامل امپریالیسم محکوم و اعدام کردند. حالا این شبیه  
پیش می آید که اگر باقراوف عامل امپریالیسم بوده ، و او  
بوده که دیرکتیوها را به حزب تحمیل می کرده یا می داده و  
بین او و کامبخش روابط نزدیکی وجود داشته ، آیا نمیتواند  
تمام انحرافات که در حزب پیش آمده و مسیری که در مخالفت  
با مصدق و جریان نفت طی شده همگی در واقع ناشی از آن سر-  
چشمه اصلی ، یعنی امپریالیسمی باشد که باقراوف عاملش  
بوده ؟

ج : باقراوف را بعنوان عامل امپریالیسم محاکمه  
نکردند. او را بعنوان اینکه با بریا ، وزیر کشور و رئیس

سازمان امنیت در زمان استالین هم رأی بوده محاکمه کردند .  
اوبا بریا خیلی نزدیک بود و هر دو متهم بودند که سیاست  
معینی ، یعنی سیاست ناسیونالیستی را اجرامی کرده اند .  
بریا سیاست ناسیونالیسم گرجی و باقراوف سیاست  
ناسیونالیسم آذربایجانی را جدا از سیاست و تصمیمات کمیته  
مرکزی حزب اعمال می کردند . در زمان خروشچف این دو نفر  
را محاکمه کردند و از جمله موضوع آذربایجان ایران هم در  
محاکمه باقراوف مطرح شد . من نشنیده ام که او را بعنوان  
عامل امپریالیسم محاکمه کرده باشند . تا آنجا که من اطلاع  
دارم این آدم بهمین عنوان هم بود که قضیه وحدت دو آذرب  
بایجان را مطرح می کرد و توی دهان ها انداخته بود . آثار  
عقاید و نظریات این آدم هنوز در آذربایجان شوروی باقی  
است و آذربایجان شمالی و جنوبی و از این قبیل حرف ها مال  
زمان اوست . و علی اوف هم هنوز همین نظر را دارد<sup>۱</sup> .

س - مادر روزنامه ها خواندیم که ارتباط حزب توده در  
سالهای اخیر با ولادیمیر کوزینسکی نماینده ک . گ . ب .  
در خاور میانه بوده که بعدها معلوم شد عضو سیا بوده و بالاخره  
هم به آمریکا رفت . این نوع رابطه که جنبه جاسوسی دارد  
بنظرمی رسد که یکی از عوامل مهم شکست های حزب توده ، چه  
در ۲۸ مرداد و چه امروز بوده است . آیا ارتباط دو حزب برادر  
باین شکل جاسوسی صحیح است یا باید بین دو حزب یک رابطه  
دیالکتیکی وجود داشته باشد ؟

ج - لااقل این بار دومی است که چنین شیوه ای امتحان  
شده و شکست خورده ، بخصوص این دفعه که به یک شکست رسوائی

---

۱ - علی اوف قبلا دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود  
و اکنون عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی است .

آمییزی منتهی شد، دفعه قبل هم همینطور. ما این انتقاد را در پلنوم چهارم مطرح کردیم، خود من جزء تزهائی که نوشتم یکی از ایرادهائی را که وارد کرده ام به اصول و شیوه کار تشکیلاتی بود. بخصوص در مورد سازمان افسری ایراد من عبارت از این بود که شما بجای اینکه افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم - لنینیسم و مسائل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید این سازمان را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرده اید و بهمین دلیل هم افسرهائی که به خارج، یعنی آلمان و شوروی و جاهای دیگر آمدند، و من با همه آنها آشنائی داشتم، مطلقا اطلاعات تئوریک و سیاسی یا حزبی نداشتند. اینها همان آدم ها و همان افسرهائی بودند که از مدرسه نظام بیرون آمده بودند و فقط سواد مدرسه ای داشتند و سواد سیاسی نداشتند. اینها فقط روی احساس و عاطفه بطرف حزب آمده بودند و حزب توده عوض اینکه اینها را تربیت کند، تعلیمشان بدهد، یا دشان بدهد و آماده شان بکند، به عواملی تبدیل کرده بود که چهارتا خبر به حزب بدهند. حزب هم آنها را به کجا بدهد، که آن موقع معلوم بود کجاست، حالا هم بیشتر معلوم شده کجاست، این دفعه هم که همین قضیه تکرار شده است.

من به کرات گفته ام: 'آخر شوخی نیست که یک فرمانده کل ناوگان، یک فرمانده کل نیروی دریائی عضو حزب باشد و ما این را به یک خبرچین تبدیل کنیم که بروبین کشتی کجا غرق شد. آخر این هم شد حرف؟ درست همان سیستم است. به جای اینکه این آدم را نگاه داریم و خیلی خیلی عمیقا او را برای یک روز مبادا مخفی نگاه داریم باز یک چنین بازی سر او در آورده اند. مسئله تنها به او هم محدود نیست، جریان در کل مقیاس سازمان، اعم از سازمان افسری و یا سازمان

معمولی حزب است. این شکل کارالبتنه ناچار به شکست منتهی می شود. حالا من وارد جزئیات نمی شوم که در همین کار هم از لحاظ پنهانکاری مرتکب چه اشتباهاتی شده اند. ولی یک سازمان حزبی بخودی خودش نمی تواند در وی چنین پرنسیپی استوار بشود، پرنسیپی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم بمناسبت اینکه به شما خبر می دهم که در اداره ۶ من چه اتفاقی می افتد. این که حزب نمی شود. بنابراین، این دفعه ۶ دوم است، البته این دفعه به یک شکست خیلی رسوائی آوری منتهی شده. آن دفعه باز می شد یک جوری ما ست مالیش کرد، و با اینکه ما نگذاشتیم ما ست مالیش کنند با زهم تا یک حدی ما ست مالیش کردند. در همان پلنوم چهارم ما فشار آوردیم، و من پیشنهاد کردم که کیا نوری وقاسمی بعنوان مسئولین این جریان از حزب اخراج بشوند. راجع به کامبخش هم همین نظر را داشتیم اما تصویب نکردند. حالا بعضی از کارهایی که از پلنوم چهارم باقی مانده اند پیشیمانند که چرا آن پیشنهاد را قبول نکردند. وقتی انتخابات شد مرا به عضویت هیئت اجراییه انتخاب کردند. کیا نوری وقاسمی را هم انتخاب کردند (قاسمی البته انتخاب نمی شد، دو دفعه رأی گرفتند، بالاخره بزور انتخاب شد<sup>۱</sup>). من استعفا دادم. گفتم من پیشنهاد اخراج اینها را داده ام، من نمی توانم عضو هیئتی باشم که اینها عضو هستند، گفتم فایده ای ندارد این هیئت سیاسی به جایی نمی رسد. پس از یک روز بحث، پشت سر من هم رادمنش گفت من هم مثل رفیق ایرج استعفا

---

۱ - انتظار داریم افرادی که در جریان این انتخابات بوده اند در باره نحوه انتخاب قاسمی توضیح دهند.

می دهم . چون دیدند کار خیلی اشکال پیدای می کند آمدند و گفتند شما قبول کنید و هر وقت اشکالی داشتید پلنوم را دعوت کنید . گفتم آقا ، شما اکثریت را بدست اینها داده اید ، پلنوم را کی باید دعوت کند ؟ همین ها باید دعوت کنند ، خوب ، اینها هم تصمیم نمی گیرند . آنوقت تکلیف ما چیست ؟ بالاخره در پلنوم ماده ای تصویب کردند ، که خود آن هم یک مسئله غیرتشکیلاتی است و آن این بود که به رفیق اسکندری شما اختیار داده می شود که هر وقت تشخیص داد که پلنوم را احضار کند سایر اعضای هیئت اجراییه باید نظر او را تصویب بکنند . بالاخره باین ترتیب گردن ما گذاشتند و من هم به دبیری حزب انتخاب شدم .

خواستم فقط این را توضیح بدهم که این مرتبه دوم است که چنین اتفاقی پیش می آید و من با نظر شما کاملاً موافقم . یک حزب ، یک سازمان حزبی ، اگر بنا پیش بر خبرچینی باشد هیچوقت به جایی نمی رسد و نخواهد رسید . این دیگر می شود شعبه ای از یک جایی که از آن خبر می خواهد ، اعم از اینکه پول بگیرند یا نگیرند ، و خود بخود یک چیزی خواهد شد که به جایی نخواهد رسید ، مگر اینکه بگوئیم هدف حزب عبارت از اینست که فقط خبر بدهیم . و من باور نمی کنم که با چنین سازمانی بشود کاری کرد .

س - اگر من اسم باقراوف یا کوزینسکی را آوردم برای این بود که یک مقدار از اشکالات را در رابطه با شوروی می بینم .  
ج - اشکال در رابطه با شوروی نیست ، اشکال در رابطه با مقاماتی است که جنبه حزبی ندارند و برای خودشان وظایف دیگری دارند . با حزب کمونیست شوروی ، باید مثل همسره احزاب رابطه داشت . چرا نباید رابطه داشت ، آنهم با یک کشور بزرگ مثل شوروی ؟ با حزب کمونیست فرانسه یا ایتالیا



هم با پیدرابطه داشت . رابطه بخودی خودش مسئله نیست ، مسئله عبارت از نوعی از روابط است که با حزب نیست ، با ارگان هائی است که به حزب مربوط نیستند . این سازمان ها برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه می گیرند برای این که سازمان دادن خبرچینی و جاسوسی خرج دارد ، اشخاصی با پید پیدا کرد و بعد آنها را سازمان داد . خوب ، اینها هم دیگر بهتر از این پیدا نکردند . بهترین و آسان ترین راه هم همین است . یک سازمانی قبلا تشکیل شده ، اعضای آن هم واقعا معتقد و مومنان به یک عقیده ای هستند و از روی عقیده کار می کنند و پول هم نمی گیرند . البته این برای آن سازمان و برای این کار ایده آل است . بهمین دلیل این تغییراتی که در حزب شد بهیچوجه مربوط به حزب کمونیست اتحاد شوروی نبوده ، من این را شخصا می توانم شهادت بدهم . این دخالت ها مربوط به ارگان معینی است که تازه خودش یکی از ارگانهاست ، چونکه جریانهای مختلفی وجود دارد .

مثلا یکی از جریانها به آذربایجان شوروی مربوط است که غلام یحیی و اطرافیانش نماینده آن هستند . یک جریان دیگر جای دیگر است . بنده خودم لاقلا سه جریان مختلف را شخصا پیدا کرده ام و این سه جریان بسته به اینکه کدامشان ، پیون pion و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده باشند پیش می برند و گزارش می دهند ولی کمیته مرکزی را می دانم که دخالتی ندارد .

به شما بگویم ؛ ده روز قبل از عید نوئل ، دسامبر سال ۱۹۷۸ ( آذر ۱۳۵۷ ) در بلغارستان از طرف مجلس صلح و سوسیالیسم یک کنفرانس تئوریک تشکیل شده بود . مرا هم دعوت کرده بودند و اصرار داشتند که من هم شرکت کنم . در آنجا مصاحبه ای هم با من کردند که چاپ شد . خمینی هنوز به تهران

نرفته بوده. پانا ماریف که شخصیت معروفی است و همه او را می شناسند و عضو پولیت بورو هم هست آنجا بود. مرصدا کرد و گفت فلانی ممکن است با همدیگر صحبت کنیم. به گوشه ای رفتیم و او از من خواست که جریانات ایران را برایش توضیح بدهم. من مقداری برایش توضیح دادم. اما چون او غیر از روسی زبان دیگری بلد نیست، روسی من هم به آن اندازه قوی نیست که بتوانم همه مسائل را به این زبان بازگو کنم، قدری دست و پا شکسته چیزهایی گفتم، به من پیشنهاد کرد بمحض اینکه به آلمان رسیدی ویزا بگیر و به مسکو بیا، در آنجا با استفاده از مترجم فرانسه می نشینیم صحبت می کنیم، و به تأکید گفت یادت نرود، حتماً بیا. گفتم خیلی خوب، ولی هفت هشت روز بعد از اینکه به آلمان رسیدم جریان کیا نوری پیدا شد، از قرار، آنها خبر شده بودند، برای این که وقتی من با پانا ماریف صحبت می کردم میزانی آنجا بود و متوجه شد که چنین مذاکراتی بین ما شد، نمی دانم، لابد قبلاً خبرش را به آنجا داده بوده. بهر جهت نتیجه اش این شد که قبل از اینکه من بتوانم بروم با پانا ماریف و مقامات حزب کمه نیست صحبت بکنم این جریان را راه انداختند.

جریان از این قرار بود که چون مسئولیت کار ایران را به گردن آذربایجان شوروی گذاشته بودند و در آن موقع هم علی اوف دبیرکل حزب آذربایجان بود، دانشیان، یعنی غلام یحیی را صدا کرده اند و به او گفته اند که بروید و این کار را انجام بدهید. او هم آمد و آن پیشنهاد معروف را کرد و نتیجه اش هم این شد که شد.

---

۱ - یعنی پیشنهاد کنا رگذاشتن اسکندری و انتخاب کیا نوری به دبیرکلی حزب.

این را مثال آوردم ، به شما بگویم ، ما با حزب کمونیست شوروی مذاکره داشتیم و اغلب اوقات من دیده ام که آنها مطالبی اظهار می کردند که بعداً می دیدم عملاً یک جور دیگر درمی آید . بعد من دنبالش را می گرفتم ببینم چرا اینطوری می شود ، معلوم می شد که جریان سرش جای دیگری است .

این سه جریان که گفتم همه اش کا . گ . ب . است . منتها از هم جدا هستند . یکی کا . گ . ب . ایست که در وزارت خارجه کار می کند ، آن خودش دیرکتیو معینی دارد . یکی هم شعبه کا . گ . ب . در جمهوری هاست که هر کدام ، بخصوص آنها که همسایه کشورهای سرمایه داری هستند خودشان علیحده یک شعبه دارند و سیاست معینی دارند ، از جمله آذربایجان - شوروی . یک جریان دیگری راهم دیده ام که نمی دانم بکجا مربوط است ولی همینقدر بگویم اشخاصی را دیده ام که به هیچکدام از این دو جریان مربوط نیستند . مثلاً یک وقت ، یکی که می دانستم از کجا می آمد ، آمد به من گفت رفتن پیش نهاد می کنند که به فلانی ، یعنی من ، بگوئید که این افسرها<sup>۱</sup> را ترتیبی بدهد و آماده کند ، ماهمه کارها را درست می کنیم و یک وضعی مثل افغانستان درست می کنیم . به او گفتم هر کشوری وضع مخصوصی دارد . این کار در ایران نمی شود ، من هم که نمی توانم از این کارها بکنم . بعلاوه این حرفها را کی می گوید ؟ گفت دوستانی که با من مربوط هستند گفته اند ، گفته اند به فلانی بگوئید که خوب است برود و با حزب - حزب کمونیست شوروی - صحبت بکند و موافقت آنها را

---

۱ - ظاهراً منظور افسران توده ایست که در سال ۱۳۳۳ مهاجرت کرده بودند .

جلب بکنند باقی کارها را ما درست می کنیم . گفتم من ایسن کارها را نمی کنم آقا ، برو بگو که اگر حزب کمونیست اتحاد شوروی می خواهد از این مطالب صحبت بکند خودش ان به من بگویند ببینم چه می گویند و مطلب چیست . بایسن ترتیب پیشنهادها را رد کردم ، اما نفهمیدم این کدام جریان بود . البته این جریانها کارهایشان را می کنند و بعد گزارش پاک شده و تمیز شده و آرایش شده را در آخرین مرحله به حزب می فرستند که ما به این نتیجه رسیدیم و باید اینطور بشود ، تا کدا مشان موفق بشود . . .

س - آیا کسانی مثل شما که با کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ارتباط دارند اتفاق نیافتاده که بگویند نظر ما اینست ولی کسان دیگری از جاهای دیگری می آیند و این دیرکیتوها را می آورند ؟

ج - یعنی حزب کمونیست شوروی تحقیق کند که این نظریات را کی آورده ؟ اینجوری که نمی آیند بروند بگویند که ما دلمان می خواهد اینجوری باشد . وزارت خارجه خودش با کمیته مرکزی و با پولیت بورو مربوط است و من تا جائی که احساس می کنم بعد از اینکه تصمیمی گرفت یک گزارشی تنظیم می کند و به پولیت بورو می فرستد . البته در آنجا هم اشخاصی دارند که دنبالش را بگیرند .

س - مشکلاتی که ما داشته ایم هیچوقت بی ارتباط با شوروی نبوده ، برای اینکه شوروی ها همیشه حزب توده و سیاست های او را تأیید می کنند .

ج - حزب توده را که باید تأیید کند . حزب توده راهمه احزاب ، اگر قبول دارند که این یک حزب طبقه کارگر است ، باید تأیید بکنند . منتها صحبت سیاست های حزب توده چیست دیگری است . مثلاً آیا کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه

سیاستی را که در ایران واقع شده تأیید می کند ؟ من معتقدم تأیید نمی کند ، ولی با وجود اینها اگر مراجع رسمی فعلی حزب به آنها حرفی بزنند آنرا قبول می کنند برای اینکه خود حزب را قبول دارند اما با سیاستی که انجام شده موافق نیستند ، شما دو مطلب جدا از هم را مطرح می کنید . بنظر من اینکه حزب توده را تأیید بکنند بهیچوجه دلیل نمی شود که سیاست او خوب است یا بد است ، حزب توده را باید تأیید بکنند .

س - مسئله برعکس است ، حرف اینست که حزب توده سیاست های حزب کمونیست و دولت شوروی را اعمال کرده است ، ج - من عقیده ندارم ، شما با این تئوری که طرح می کنید یک برخورد خیلی مکانیکی به مسئله دارید ، اشتباه شما اینست که سیاست دولت شوروی و روابط آنرا با احزاب یک کاسه می کنید و خیال می کنید که این روابط همیشه از یک مبدأ و از یک جاسرمی زندو این راهم خیلی منظم و تمیز شده بعنوان سیاست کل اتحاد شوروی تلقی می کنید ، این غلط است ، اگر این را در مورد آمریکا هم عیناً بگوئید غلط است ، هی می گوید سیاست آمریکا ، هیچ معلوم نیست ، سیاست کدام آمریکا ؟ انواع جریانات هست ؛ سیاست این جناح هست ، سیاست آن جناح هست ، در اینجا هم جناح هائی هست که تقریباً بهمان طریقی است که برایتان گفتم ، لذا اگر معتقد بشوید که گویا هرچه اتفاق می افتد عیناً تمام کمیتهء مرکزی حزب کمونیست شوروی ، باضافهء دولت شوروی صد در صد با آن موافق است و آنها را با نقشهء قبلی درست کرده اند بنظر من درست در نمی آید ، در عمل هم اینطور نیست ، بلکه مراجعی وجود دارند که اختیاراتی به آنها داده شده ، اینها در حدود آن اختیارات عمل می کنند ، در سنای آمریکا هم

وقتی تق یک قضیه درمی آید معلوم می شود که در آنجا هـم اختلافاتی بوده است . لذا این جور قضاوت کردن ، یعنی در بست و یک کاسه قضاوت کردن نسبت به شوری ، بنظر من درست نیست . من اینها را می گویم که توجه داشته باشید ، ولی باید بگویم هر تصمیمی ، یعنی آن چیزهایی که انجام می شود ، باید از طرف دولت سا نکسیونه بشود . حالا به چه طریق استدلال می شود ، آرایش می دهند و به مقامات بالا می آورند و از آنها بله می گیرند من در مکانیسم وارد نیستم ، ولی می دانم که اینجوری است . مثلاً امروز وزارت خارجه تصمیم می گیرد که به این دلیل ، به این دلیل ، به این دلیل سیاست ما اینست که باید از خمینی دفاع کنیم . در وزارت خارجه به تمام معنی بررسی های خودشان را میکنند ، آن مراجعی که باید اعمال نظربکنند اعمال نظرمی کنند ، بعداً این را بصورت پیشنهادهای می آورند و می گویند که ما باید روابطمان اینجوری باشد ، خوب ، پولایت بورو هم که معمولاً خودش وارد این مسائل تخصصی نمی شود . میگوید خوب ، لابد صلاح اینجوری است و تصویب می کند ، یا اینکه ممکن است بحثی هم بکنند ، اما وقتی آن سیاست شکست خورد البته قاعدتاً می روند دنبال اینکه ببینند چرا اینطور شد و چه اشتباهی کرده اند . الان هم بعقیده من آن مراجعی که این تصمیم را قبول کردند دستپاچه هستند چون یقه شان را می چسبند که آقا ، شما آمده اید این را گفته اید ، شما آمده اید این پروژ را درست کرده اید ، شما آمده اید این سیاست را دیکته کرده اید و از ما بله گرفته اید ، حالا هم جوابش را بدهید . به همین دلیل است که مثلاً الان می گویند اسم کیانسوری را نیاورید ؛ چرا ؟ برای اینکه خودشان مسئولیت پیدا می کنند ، یعنی همان اشخاصی که کانسوری را آورده اند ؛ چون

بالاخره از آنها می پرسند که آقا ، بالاخره این آدم را که خودت<sup>ن</sup>  
 آوردی و گفتید سرش مثل سر شیر می ماند و این کارها را خواهد  
 کرد ، خوب ، این آدم چرا اینجوری درآمد ؟ خوب ، اینها  
 باید جوابش را بدهند ، مسئولیتش با آنهائی است که این  
 آدم را تا آن بالا آوردند . آنالیز من اینست که اگر الان  
 هم با اصرار عوامل و اشخاص معینی را در حزب بر سر کار  
 آورده اند ، مرا نمی آورند و نمی گویند فلانی بیاید ، برای  
 اینست که می دانند من نظری عکس نظر آنها را دارم . آنها  
 نمی خواهند نظر من اعمال بشود . اشخاصی را می آورند که  
 حرف آنها را گوش بدهند و قضیه را ماستمالی بکنند ، یعنی  
 ماستمالی را صورت حزبی بدهند ، بگویند که بله ، حزب خودشان<sup>ن</sup>  
 تصمیم گرفته بود و خودشان هم حالا اینجور آنالیز میکنند  
 که البته ممکن هم هست که آنالیزشان درست نباشد . و باین  
 ترتیب در واقع مسئولیت را از شانۀ خودشان برمی دارند .  
 در آن ارگان ها اختلاف نظر وجود دارد . مثلا من اطلاع  
 پیدا کرده ام آن عده ای که مخالف آوردن کیا نوری بوده اند  
 حالا سروصداشان درآمد و به این طرفی که او را آورده اند ، یعنی  
 جناح آذربایجانی ها ، حمله می کنند که آقا ، تقصیر شماست  
 که این کارها را کرده اید . . . . . مثلا من یقین دارم جریان  
 اخیری که اتفاق افتاد<sup>۱</sup> قبلا از طرف حزب کمونیست در  
 باره آن تصمیم گرفته نشده بود . یک مقاماتی مدتها بود که  
 می خواستند این کار را انجام بدهند ، نمی شد ، خمینی که  
 پیدا شد اینها فرصت پیدا کردند و با مسئله اینکه آمریکائی ها  
 مداخله خواهند کرد مخلوطش کردند . من می دانم ، چون با من  
 صحبت کردند ، اینها آنالیزشان این بود ، که غلط هم بود

---

۱ - منظور برکناری اسکندری و انتخاب کیانوری به دبیر کلی است.

ومن هم همان موقع به آنها گفتم . زمانی که خمینی هنوز نیامده بود آنالیز اینها این بود که در ایران جنگ داخلی می شود . در نتیجه جنگ داخلی آمریکائی ها مجبور به مداخله می شوند . وقتی آنها مداخله کردند البته شوروی هم مداخله خواهد کرد .

من گفتم این غلط است ، آمریکا هیچ دلیلی ندارد که دخالت مستقیم بکند . در ایران شاه و دولت خودشان برای اینکه جماعت را سرکوب بکنند با اندازه کافی نیرو دارند ، هیچ احتیاجی به این ندارند که برای سرکوب مردم نیروی خارجی بیاید و مستقیماً دخالت بکند . شاه با اندازه کافی قوا دارد ، اسلحه هم دارد ، همه چیز دارد . پس مسئله این نیست . اما آنها یک چنین آنالیزی کردند ، قوایشان را آوردند در سرحد متمرکز کردند - شاید هم غرض های دیگری داشتند - و دیدند که از من این کارها بر نمی آید کس دیگری را آوردند . یعنی در بالا های حزب اینطور وانمودش که آقا سیاست اینجوری است ، آنالیز اینست و فلانکس هم با این آنالیز موافق نیست . خوب ، نتیجه اش این درمی آید . معهذالین کارها البته با تصویب حزب صورت می گیرد ، نمی - شود که بدون تصویب حزب باشد .

من از نظر ناسیونالیستی عقیده ام اینست که در مورد این دوی نیروی بزرگی که در جهان در مقابل هم ایستاده اند ما باید طرفدار سوسیالیسم باشیم . در این که تردیدی نیست . فعلاً در رأس این نیروها هم مسلم است که اتحاد شوروی قرار دارد . لذا ما از لحاظ بین المللی ، از لحاظ سیاست بین - المللی صلح ، همزیستی ، سیاست پشتیبانی از نهضت های انقلابی و اینها البته ما در مقیاس بین المللی باید طرفدار و پشتیبان سیاست شوروی ها باشیم نه پشتیبان سیاست



مقابلش . اما در عین حال با دید به این مطلب توجه داشته باشیم که سیاست خارجی دولتهای سوسیالیستی ، از جمله و بخصوص شوروی ، مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز با رژیمهای مختلف است ، یعنی دولت شوروی می خواهد با مرتجع ترین رژیمها ، حتی خود آمریکا همزیستی داشته باشد برای اینکه صلح را نگاهدارد و در عین حال هم برای اینکه بعقیده آنها ، و بنظر من هم درست است ، در زمان صلح بیشتر خورده خورده می شود بطرف سوسیالیزم و انقلاب جهانی رفت تا اینکه این امر با جنگ تحمیل بشود . اما این سیاست مسالمت آمیز — معنایش چیست ؟ معنایش اینست که شاه را به کشورشان دعوت کنند ، اشرف پهلوی را آنجا ببرند ، توپ برایش بیندازند ، دکترای دانشگاه به او بدهند . در تشریفات دولتی ایمن همزیستی مسالمت آمیز است . اما این هیچ حزبی را ، از جمله مخصوصا حزب توده را به چیزی ملزم نمی کند . چون سیاست یک حزب کمونیست چیست ؟ سیاست یک حزب کمونیست عبارتست از برانداختن آن رژیم ارتجاعی که در کشورش حکومت می کند . بنا بر این سیاست او بخودی خود با سیاست خارجی شوروی ، که مبنایش همزیستی است ، ذاتا در تضاد است ، یعنی این دو تا نمی توانند یک جور باشد . لذا اگر یک حزبی سیاست خودش را با سیاست خارجی دولت شوروی و یا یک دولت سوسیالیستی دیگر منطبق بکنند این سیاست محققا شکست می خورد زیرا این دو سیاست درست در نقطه مقابل هم هستند . این دو سیاست به هم برخورد دارد و نمی شود . آن سیاست در مقیاس بین المللی همزیستی است و بخودی خودش درست هم هست ولی مادر کشور خودمان می خواهیم این حکومت مرتجع را برداریم . آنها نمی خواهند این حکومت را بدست خودشان بردارند ولی می خواهند برداشته شود . اما بوسیله کی ؟ البته بوسیله ما .

لذا اگر اینطور باشد مثلاً حزب کمونیست آمریکا باید طرفدار دولت آمریکا باشد، طرفدار ریگان باشد، شوروی می‌خواهد با ریگان هم صحبت بکند، می‌خواهد شرایط هم‌زیستی را تأمین بکند، آنها سیاست براندازی رژیم را دارند. حالا حزب کمونیست آمریکا موفق می‌شود یا نمی‌شود کاری نسیدارم ولی مبنای سیاستشان باید این باشد، در صورتیکه مبنای سیاست دولت شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اینست که این دولتها با همدیگر بسازند، و این سازش با براندازی با هم جور در نمی‌آید. لذا غلط است اگر حزبی مبنای کار خودش را بر این بگذارد که ببیند آنها چه گفته‌اند و ناچار سیاستش غلط درمی‌آید. بنا بر این اگر یک حزب از مرحله آنالیز خودش تجاوز نکند و برسد به اینکه منتظر بشود ببیند آنها چه می‌گویند و یک حالت با اصطلاح منفعلی به خودش بگیرد این دیگر مسلماً استقلال خودش و همه چیزش را به خطر می‌اندازد و اصلاً از بین می‌رود و می‌شود بصورت یک زائده از یک جای دیگر.

س - مسئله بر سرفشاری است که از طرف شوروی بر حزب توده وارد شده و تحمیلاتی است که می‌شود.

ج - کاملاً درست است. من با شما موافقم؛ من مخالف آن صحبت نکردم. عقیده من همین است. در اینکه تحمیل می‌شود که هیچ تردیدی نیست... مآلاً در اینکه می‌خواهند تحمیل بکنند و عملاً هم تا حدودی که می‌توانند تحمیل می‌کنند در این هیچ تردیدی نیست منتها بر حسب حزبی که مورد بحث است، بر حسب افراد، بر حسب ضعف و قدرت حزب فرق می‌کند. مثلاً به ایتالیائی‌ها کمتر می‌توانند تحمیل بکنند، به فرانسوی‌ها یک خورده بیشتر، و هر قدر ممکن است. بخصوص در احزاب کوچکی که در مهاجرت بوده‌اند بیشتر

رخنه می شود و عوام ملی وجود دارند که موجب می شوند نگذازند در داخل حزب سیاست مستقلی اعمال بشود، البته اینها هست و من هیچ تردیدی در این قضیه ندارم، و به همین دلیل هم گفتم که ما باید جدا برای یک سیاست مستقل فعالیت کنیم.

اتفاقاً در جلسه بزرگی که یک شب رفقا در اینجا، در پارلیس تشکیل دادند<sup>۱</sup>، همین مطلب را برایشان گفتم. گفتم آقا، ببینید، بدون استقلال هیچ حزبی نمی تواند سرپای خودش بایستد. حزب باید قائم بالذات باشد، این اصلاً مخالف انترناسیونالیسم نیست بلکه بعکس در تأیید آنست. این اصلاً تصمیم کنفرانس تمام احزاب کمونیستی و کارگری است که خود بنده هم آنجا بوده‌ام، زیرش را امضاء کرده‌ام. تصمیم اینست که هر حزبی اول در مقابل مردم خودش و در مقابل طبقه<sup>۲</sup> کارگر کشور خودش مسئولیت دارد و خودش باید تصمیم بگیرد و مربوط به جای دیگر نیست. این را مخصوصاً وارد کردیم. این تصمیمات کنفرانس است. کسانی که این تصمیم را گرفتند تلویحاً می خواستند بگویند آقا، شما مداخله نکنید. با این دلیل یک چنین تصمیمی از آنجا در آمد و ما هم امضایش کردیم، یعنی را دمنش و من. این مطلب بجای خودش محفوظ، فقط باید مکنایش را پیدا کرد. من فقط میخواهم شما را بر حذر بدارم که بعضی اوقات یک دفعه یک کاسه قضاوت نکنید که مثلاً اینها اینجوری تصمیم گرفته‌اند. در مسورد

۱ - اشاره به جلسه ایست که با حضور بیش از بیست و پنج نفر از اعضای حزب توده در ۱۴ اکتبر ۱۹۸۴ (۲۲ مهر ۶۳) در پارلیس و در یکی از سالن های کلیسای شوازی تشکیل شد و اسکندری در آنجا به سئوالات آنان پاسخ داد. آنچه مربوط به این موضوع می شود بضمیمه<sup>۳</sup> همین مطلب آمده است.

آمریکا هم همینطور است . نباید اینطور گفت که آمریکا سیاستش همین است ، مثلا در زمان کارتر . اگر اینطور بود که سیاستش تغییر نمی کرد ، حالا چطور شد که تغییر کرد ؟ واقعا مگر حزب جمهوریخواه با حزب دموکرات اینقدر فرق دارد ؟ نه هر دوی آنها نمایندگان سرمایه داری هستند .

س - وجود یک سیاست چیره نفی کننده این نیست که در کمیته مرکزی افکار مختلف ، شخصیت های مختلف داشته اند اما یک سیاست غالب می شود .

ج - خوب ، بله دیگر . اگر آن چیره شد تصویب می شود ؛ وقتی تصویب شد عملش می کنند ، من همین را گفتم ، ولسی بعد از عمل کردن اگر درست درآمده که درست درآمده ما اگر به یک جایی رسید که دیدند اشتباه است مواخذه می کنند ، صدا می کنند که آقا ، این چطور شد ؟ من این را خواستم بسرای توضیح این مطلب بگویم که چرا الان شما می بینید که باز اینها ، با وجود اینکه خودشان متوجه شده اند که این جریان و این سیاست اصلا اشتباه بوده محکومش نمی کنند . من حتی به یکی از اینها که خیلی در این موضوعات وارد است و با آن مقامات مستقیما مربوط است و حالا عضو هیبری حزب هم شده ، گفتم آخر تو که می دانی ، خودت که مخالف بودی ، حالا چرا طرفدار نمی کنی ، چرا نمی گذاری کیا نوری اخراج بشود ؟ آخر من که پیشنهاد کردم اخراج بشود . گفتم که دیگر بعد از این همه خیانت که نمی شود این آدم را نگهداشت . شما در مقابل مردم جواب بگو هستید . این شخص جزء آن اشخاصی بود که با اینکه با کیا نوری مخالف بودند او را سرکار آورده بودند ، معساون

غلام یحیی بود، حالا هم رهبر فرقهٔ دموکرات آذربایجان است.

گفت: " میدانی چیه؟ اگر ما این کار را بکنیم بعد به ما خواهند گفت پس چرا خودتان این پیشنها در آوردید. " این عین اظهاری است که او به من کرد. یعنی چه؟ او وقتی می گوید ما، مقصودش خودش نیست، مقصودش آن مقاماتی است که آمده اند و این راه را پیش برده اند. اینها مسئولیت دارند، اینها می ترسند بقیه شان را بچسبند و بگویند آقا چطور شد، شما این بابا را آوردید که کاری بکنند و این افتضاح را در آورده. اینست که اینها می خواهند اشخاصی را بیاورند که آن سیاست را ما ستالی بکنند و روپوش بگذارند، و این راهم از من نمی توانند توقع داشته باشند. ناچار می روند توقعشان را جای دیگر عملی می کنند. من خواستم این را توضیح بدهم.

\* \* \*

از مطالب جلسه مورخ ۲۲ مهر ۱۳۶۳ (۱۴ اکتبر ۱۹۸۴)  
اعضا و مسئولین حزبی در پاریس

دو خط مشی مختلف در داخل حزب وجود داشته است: یک خط مشی که من اسم آنرا می گذارم خط مشی دمکراتیک و عبارت از این بود که مطالب را با یید در مقابل توده های حزبی، در حوزه های حزبی و بین رفقای حزبی مطرح کرد، سیاست حزب با یید از پائین به بالا بیاید و بعد بالا تصمیم بگیرد. این یک نظر بود. یکی دیگر یک خط مشی ای بود که اگر بخواهم

بگویم جنبه وابستگی داشت و باید اسم آنرا خط مشی  
 وابسته بگذاریم و کسانی که پیرو این خط مشی بودند به  
 دمکراسی هیچ توجه نداشتند و منتظر بودند که از جای دیگری به  
 آنها دستور برسد. مسیّب این خط مشی البته کامبخش بوده و  
 او این گروه‌ها را تشکیل داده و دیگران هم دنبالش رفته‌اند. .  
 شما باید خودتان را در شرایط مهاجرت در کشورهای  
 سوسیالیستی بگذارید تا بدانید همه کارها آزاد نبود و نمی‌شد  
 هرکاری را انجام داد. ما چه در آلمان، چه شوروی، چه در  
 چکوسلواکی و چه در جای دیگر تا حدود معینی محدود بودیم...  
 توجه داشته باشید که در مدتی که ما در مهاجرت بودیم اختیارات  
 تام که نداشتیم. این خیلی طبیعی است که یک کشوری که  
 آدم را در آنجا بعنوان میهمان قبول کرده‌اند، همه جور آزما  
 پذیرائی کرده‌اند، همه کارهای ما و جزب را انجام میدهند،  
 توقعاتی ندارند. سیاستی دارد، مثلاً الان فرض بکنید که با  
 دولت خمینی روابطی دارند، مشغول داد و ستد هستند، مشغول  
 معاملات تجارتي هستند، خوب، اینها نمی‌خواهند به این  
 سیاستشان صدمه بخورد. ما که آنجا پناهنده هستیم و مهمان‌شان  
 هستیم بطریق اولی چنین اختیاری نداریم که یک دفعه  
 بیائیم و مثلاً علیه خمینی در روزنامه چیزی بنویسیم... مثلاً  
 الان آلمان‌ها با دولت خمینی قرارداد بسته‌اند که دانشجویان  
 ایرانی را، یعنی همان‌هایی را که آخوندها می‌فرستند در  
 کشور خودشان بپذیرند. این سیاست البته با سیاستی که ما  
 داریم و می‌خواهیم جور در نمی‌آید.

من همیشه گفته‌ام که مبارزه حزبی همیشه با سیاست  
 بین‌المللی یک جور نیست و جور در نمی‌آید. مقصودم سیاست  
 کشورهای امپریالیستی است. انترناسیونالیسم پرولتری  
 را باید کاملاً قبول داشته باشیم اما باید فهمید که

انترناسیونالیسم یعنی چه . انترناسیونالیسم پرولتری بمعنای تابعیت و تبعیت از یک سیاست معین نیست . چرا ؟ برای اینکه مثلا فرض کنید مبنای سیاست دولت های سوئیس - لیستی برجیست ؟ مبنای این سیاست بر همزیستی مسالمت آمیز با دولت هائی است که رژیم های مختلف دارند ، حتی با آمریکا . اما احزاب هرکشور ، حزب کمونیست هرکشور و وظیفه براندازی ارتجاع خودش را دارد . آن دولت سوئیس لیستی می خواهد با آن حکومت ارتجاعی همزیستی و سازش بکند اما شما هدفتان برانداختن آنست . این دو تا که با هم جور در نمی آید . لذا اگر شما خیال بکنید که گویا سیاست درست عبارت از اینست که هر چه فلان روزنامه نوشت شما به آن عمل بکنید این اشتباه است ، چون او مطابق سیاست دولتش عمل می کند . آنها سیاست خودشان را تبلیغ می کنند ، ما اشتباه می کنیم اگر خیال بکنیم که برای اینکه خیلی انترناسیو - نالیست باشیم باید هر چه آنها نوشتند ما هم اجرا بکنیم . اینطور غلط درمی آید . مسلما غلط درمی آید برای اینکه وظیفه ما براندازی آن رژیم ارتجاعی است که وجود دارد . این وظیفه هر حزب کمونیستی است ، اومی خواهد نظام را براندازد . پس مبارزه حزب کمونیست برای چیست ؟ حزب کمونیست آمریکا برای چه دارد مبارزه می کند ؟ برای آنکه آن رژیم را بردارد ، رژیم سرمایه داری را بردارد اما دولت شوروی می خواهد با دولت آمریکا کنار بیاید برای آنکه صلح برقرار باشد ، موشک هسته ای بکار نرود . این دو تا که با هم جور در نمی آیند ، مغایرند ، منافات دارند . بنا بر این اگر کسی مدعی شد که من فلان کار را کردم برای اینکه خودم را با آن سیاست جور بکنم این اسمش انترناسیونالیسم نیست ؛ این انترناسیونالیسم پرولتری که لنین گفته نیست .

انترناسیونالیسم پرولتری عبارت از اینست که مادر مقیاس بین المللی از سیاست دولت های سوسیالیستی ، از سیاست بین المللیشان پشتیبانی می کنیم ، از این دولت ها دفاع می کنیم ، از سوسیالیزم دفاع می کنیم ولی این امر بمعنای آن نیست که ما در داخل کشور خودمان در سیاست خودمان هم نگاه کنیم ببینیم مثلا امروز با خمینی آشتی شده ماهم آشتی کنیم و فردا یک جور دیگر ، همین قضیه در مورد شاه هم شده است . شاه را آورده اند ، دعوتش کرده اند ، دکترا برای افتخاری به او داده اند . به فرح هم همینطور . من نامه نوشتم ، نامه های من الان هست ، به حزب کمونیست چکوسلواکی نامه نوشتم و در آن اعتراض کردم . به لهستان هم اعتراض کردم . نوشتم آقا ، آخر شما در اونیورسیتیه شارل ... که یکی از قدیمی ترین اونیورسیتیه های اروپا و دنیا است دکترا برای فلسفه به او داده اید . من در آن نامه نوشته ام ، و متأسفم که این نامه ها الان در دست من نیست که به شما نشان بدهم ، که در کشور سوسیالیستی مبنای فلسفه بر ماتریالیزم دیالکتیک مبتنی است و پایه اش بر ماتریالیزم تاریخی است . آیا ما ازدادن این دکترا به فرح پهلوی باید چنین استنباط بکنیم که ایشان گویا متخصص ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی هستند ؟ این چه جور دکترائی است ؟ شما می خواستید دکترا برای صنعتی یا کشاورزی به او بدهید . دکترا برای فلسفه مارکسیستی را که نمی شود به فرح پهلوی داد . توجه می کنید ؟ اینها را من نوشته ام . البته آنها اوقاتشان از من تلخ شد و حتی جواب کاغذی هم ندادند . اما باید بگویم که حزب کمونیست لهستان به من جواب داد . گیرک به من نوشت که شما مطالب بفرنجی را در نامه خودتان مطرح کرده اید ، خوبست بیایید باهم دیگر صحبت



بکنیم و راجع به این موضوع توضیحات لازم را به شما بدهم .  
قرار بود ما به آنجا برویم که جریانات لهستان پیش آمد و نشد  
که توضیحات ایشان را بشنوم ولی مثل اینکه او بسر خورد  
انتقادی به کار خودش ، یعنی کار دولتش داشت . یک جوری به  
من نوشته بود که بیائید که بگوئیم اشتباه شده است ولی بهر  
جهت من موفق نشدم .

این مطالبی را که بنده پشت سرهم گفتم اگر کافی نیست  
معذرت می خواهم . برایتان باز توضیح بدهم ، اگر جائی  
از آن روشن نیست آنرا روشن کنم .

س - بطور کلی من آنچه اکنون درک می کنم اینست که  
پایه گذاری همین سیاست و همین مشی ای را که الان در حزب  
هست در گذشته گذاشته شده است و همچنان هم ادامه دارد و تغییر  
من در آن نمی بینم . آن موقع هم که رفقا را دامنش ، جودت  
و دیگران بودند همین مطالب مطرح بود .

اسکندری : شما آن موقع در کجا بودید ؟

سؤال کننده : در باکو بودم .

اسکندری : خوب ، شما که خودتان وارد بوده اید ، من

دیگر چه بگویم !

## مصاحبه با

عبدالرحمن قاسملو

س- خوب ، آقای قاسملو از کجا شروع کنیم ؟

ج- از هر کجا که شما میل دارید بفرمائید .

س- بهتر است از کردستان شروع کنیم . لطفاً بگوئید نتیجه نبردهفت ساله شما با رژیم جمهوری اسلامی ایران هم اکنون به کجا رسیده است ؟

ج- همچنان که می‌دانید درست هفت سال است که کردستان در مقابل تهاجمات غیرانسانی رژیم خمینی مقاومت می‌کند . طی این هفت سال ، ما مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته‌ایم ، ولی مهم این است که مردم کردستان پرچم مبارزه را در کردستان ایران همچنان برافراشته نگاه داشته‌اند و خوشبختانه رژیم خمینی با همه کوششهایش نتوانسته است مقاومت را در کردستان درهم شکنند . از سوی دیگر متأسفانه کردستان تنهاست و رژیم قادیانست بخش مهمی از نیروهای مسلح خود را در آنجا متمرکز سازد . هنگامی که رژیم خمینی در سال ۱۳۵۸ برای نخستین بار جنگ را علیه مردم کردستان آغاز نمود ، در واقع تمام کردستان و منجمله شهرها در اختیار پیشمرگان بود . پس از اعلان جهاد از سوی خمینی در مردادماه ۱۳۵۸ در جنگ سه ماهه اول ، رژیم شکست خورد و پیشمرگان مجدداً به داخل شهرها برگشتند . از نوروز سال ۱۳۵۹ رژیم جنگ دیگری را آغاز نمود که تاکنون ادامه دارد . ما به علل نظامی - اقتصادی ناپایداری شهرها را ترک کنیم . چرا که هر وقت در داخل شهرها درگیری نظامی به وجود می‌آید ، بوسیلهٔ پادگانهای که در داخل و یا کناره شهرها قرار دارند ، رژیم دست به کشتار مردم بی‌دفاع می‌زند . از سوی دیگر شهرهای کردستان در محاصره اقتصادی کامل قرار

داشتند و رژیم زور و آذوقه، سوخت و حتی دارو به کردستان ممانعت به عمل می‌آورد.

اکنون ما در کوه‌های کردستان مستقر هستیم. رژیم نیروی زیادی بکار می‌برد تا بر کردستان کاملاً تسلط یابد. بنا بر اطلاعاتی که در اختیار داریم در حدود ۲۰۰۰۰۰ سرباز، پاسدار، بسیجی، جاش یعنی افرادی از کردها که با رژیم همکاری می‌کنند (که خوشبختانه تعدادشان مرتباً کاهش می‌یابد) در کردستان تمرکز یافته‌اند. با اینهمه رژیم قادر نیست نه کردستان را کاملاً اشغال کند و نه تحت کنترل خود درآورد.

در حال حاضر در کردستان سه نوع منطقه را می‌توانم مشخص کنم، یکی مناطقی است استراتژیک و مهم که شامل شهرها و بعضی نقاط می‌شود، که هم‌اکنون جنگ علیه مردم کردستان و هم‌اکنون جنگ علیه عراق برای رژیم اهمیت فراوان دارد. به همین دلیل این مناطق تحت کنترل شدید رژیم می‌باشند. با اینهمه، جمهوری اسلامی در این مناطق کاملاً تسلط ندارد و تجربه ما این است که هر وقت پیشمرگان بخوانند، می‌توانند به داخل شهرها نفوذ کنند که البته این کار کمتر انجام می‌گیرد، چرا که همچنان که گفتم وقتی که در داخل شهر درگیری بوجود می‌آید، رژیم مردمی دفاع را هدف قرار می‌دهد. لیکن پیشمرگان گاهی برای دفاع از مردم و حفظ روحیه مقاومت مردم و همچنین برای ضربه زدن به پایگاه‌های نظامی رژیم به داخل شهرها نفوذ می‌کنند. مثلاً طی دو ماه گذشته به شهر اشنوویه و کامیاران نفوذ کردند و عملیات بسیار موفقیت‌آمیزی انجام دادند. منطقه دوم، منطقه‌ای است که ما آنرا منطقه مختلط می‌نامیم. در این منطقه رژیم از ساعت هشت صبح تا پنج بعد از ظهر جاده‌ها را به منظور حمل نفرات و وسایل نظامی می‌بندد و با گماردن ما مورین در سراسر جاده‌های مهم، کنترل آنها را در دست می‌گیرد. ما مورین تا مین جاده‌ها با رها از سوی پیشمرگان مورد حمله قرار گرفته‌اند و ضربات شدیدی به آنها وارد آمده است. ولی بعد از ساعت پنج بعد از ظهر تا هشت صبح که افراد مسلح رژیم به

پایگاه‌های خودپناهِ می‌برند، مجدداً کنترل این منطقه به دست پیشمرگان می‌افتد. در این مناطق آمدو شد پیشمرگان کا مشکلی نیست. بگذریم از این که افراد بسیاری از پایگاه‌هایی که در کردستان وجود دارد برطبق گفته معروف رفتار می‌کنند. یعنی این که نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند، مقصود این است که از آمدو شد پیشمرگان اطلاع دارند لیکن برای حفظ جان خود این اصل را پذیرفته‌اند که اگر پیشمرگان به پایگاه‌ها حمله نکنند آنها نیز کاری به آمدو رفت پیشمرگان نداشته باشند. و شاید تنها پنج درصد از پایگاه‌ها که عمدتاً از اهمیت استراتژیک برخوردارند هستند و فرماندهی آنها را پاسداران حزب الهی به عهده دارند که گاهی به سوی پیشمرگان تیراندازی می‌کنند و پیشمرگان نیز پاسخ متقابل به این تیراندازیه‌ها می‌دهند. منظور ما این است که وجود سه هزار پایگاه رژیم به هیچ روی قادر نیست از رفت و آمد پیشمرگان ممانعت بعمل آورد.

منطقه سوم که کاملاً تحت کنترل پیشمرگان است و بیشتر در نوار مرزی قرار دارد. از جنوب کردستان در مرز عراق تا شمال در مرز ترکیه امتداد پیدا می‌کند. پیشمرگان با تسلط کامل در بسیاری از مناطق مستقر هستند. برای نمونه شهر نوسود را مثال می‌آورم که از آغاز جنگ تا کنون در دست پیشمرگان قرار دارد و رژیم با آنکه همین اواخر حمله وسیعی را برای پس گرفتن نوسود انجام داد، ولی هیچ گونه موفقیتی به دست نیاورد.

کلاوضع سیاسی رژیم در کردستان برای گردانندگان آن یاس‌آور است. هنوز بعد از هفت سال، جمهوری اسلامی نتوانسته کوچکترین پایگاهی در میان مردم کردستان کسب کند. در این منطقه مردم شهرها عموماً از شرکت در نماز جماعت که رژیم برپاکننده آن است خودداری می‌ورزند، حتی یک شخصیت کرد نمی‌توان پیدا کرد که با رژیم خمینی همکاری کند. برخی از روحانیون کرد که سابقاً خیال می‌کردند می‌توانند با این حاکمیت که خود را اسلامی قلمداد می‌کرد همکاری نمایند، اکنون به‌سر سبجه رسیده‌اند که همکاری با

حاکمیت آخوندی به هیچوجه امکان ندارد. تنها عده معدودی از ملاهای درجه دوم و سوم کردستان که به عنوان پیشنماز یا مامجمعه تعیین شده اند ظاهراً با رژیم کنا رآمده اند لیکن این افراد نیز کوشش دارند از طرق مختلف با جنبش کردستان تماس بگیرند و همکاری خود را با جمهوری اسلامی از روی ناچاری و اجبار قلمداد نمایند. بدین ترتیب هیچ گروه سیاسی یا اجتماعی دیگری در کردستان پیدا نمی‌کنند که با رژیم همکاری کند. تحت تاثیر سران برخی از عشایر، عده‌ای بنا می‌گذارند که علیه مردم کردستان همکاری می‌کردند. خوشبختانه تعداد این افراد روز به روز کاهش می‌یابد. در قسمت شمالی و مرکزی کردستان، شمار این افراد به حداقل رسیده است. در جنوب کردستان که نزدیک به بیست و یک بیست و پنج درصد از مردم آن اهل تشیع می‌باشند رژیم در آغاز جنگ کوشید از احساسات مذهبی آنان سوء استفاده کند و با پیدای ذعان کرد که تا حدی هم در این امر موفقیت بدست آورد، لیکن هم‌اکنون آنها نیز مثل اکثر مردم ایران به ماهیت رژیم پی برده و از جمهوری اسلامی روی گردان شده‌اند. بدین ترتیب رژیم از نظر سیاسی در کردستان کاملاً منزوی گردیده و پس از به کشتن دادن چهل هزار نفر و هفت سال جنگ هیچگونه پایگاه مردمی، نه بزرگ و نه کوچک به دست نیاورده است.

س- چگونه آینده‌ای را برای خلق کرد پیش بینی می‌کنید؟

ج- آیندهٔ خلق کرد را از آیندهٔ خلقهای ایران جدا نمی‌دانیم.

آیندهٔ خلق کرد بستگی دارد به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران. در آغاز جنگ سه ماهه، هنگامی که تازه به کوهستان رفته بودم، رفقای حزبی از من سوال نمودند اقامت و مبارزهٔ ما در کوهستانها چه مدتی طول خواهد کشید و من پاسخ دادم بیست و پنج سال. در آن موقع جواب من برای عده‌ای شوخی بنظر می‌آمد، حالا هفت سال تمام از این پرسش گذشته است، اما اکنون اگر همان سوال را تکرار کنند نخواهم گفت هیجده سال دیگر، من حالا بسیار از سابق خوشبین ترم چرا که پیشمرگان و مردم کردستان

نشان داده اند که چقدر پایداری دارند و با وجود شرایط سخت اقتصادی و فشار نظامی، تا چه اندازه حاضرند فداکاری نمایند و جنبش را پایداری دهند. همین فداکاری و گذشت است که یورشهای سیاسی - نظامی و حتی روانی رژیم را بی اثر نموده است. مسأله آینده درخشانی را پیش روی داریم. این آینده متعلق به تمامی خلقهای ایران است. چرا که هم کنون دوران صعود جنبش آغاز شده که پایان یکی از تراژیک ترین دورانهای تاریخی ما را بنویسد می دهد.

س - شما هم اکنون از جنگ جبهه ای به جنگ پارتیزانی روی آورده اید، آیا پیشمرگان توانسته اند خود را به تاکتیک جنگ پارتیزانی عادت دهند؟

ج - در کنگره ششم حزب که سه سال پیش تشکیل شد، بعد از جمع بندی تجارب گذشته، ما به این نتیجه رسیدیم که با مستقر بودن ۲۰۰ هزار نفر نیروهای مسلح رژیم در کردستان و با در نظر گرفتن امکانات وسیعی که در اختیار دارند، نمیتوانیم با دوازده هزار پیشمرگ و با امکانات محدود به جنگ جبهه ای ادامه بدهیم. به همین دلیل تصمیم گرفتیم که تاکتیک نظامی خود را تغییر دهیم. شما میدانید که هر دگرگونی با مشکلاتی همراه است. در جریان این تغییر ما گاهی ضربه خوردیم ولی با کوشش فراوان موفق شدیم پروسه تغییر را به پایان برسانیم. در حال حاضر پیشمرگان ما هم اصول جنگ پارتیزانی را پذیرفته اند و هم آنرا فرا گرفته اند و جنگهایی که از بهار گذشته آغاز شد، نشان میدهد که دشمن آسیب پذیرتر از قبل میشود. برعکس، ما بهتر میتوانیم نیروهایمان را حفظ کنیم. از سوی دیگر روحیه افراد رژیم بسیار پائین آمده و دیگر نممانند سابق به خط امام ایمان دارند و نه آماده اند شهید شوند. سابق برای افراد رژیم تا آخرین فنسنگ می جنگیدند ولی در حال حاضر خیلی زود تسلیم میشوند. به همین جهت پیشمرگان میتوانند در عرض چند ساعت پایگاه ۱۰۰ و ۱۵۰ نفری آنان را با کمترین تلفات تصرف کنند.

س - سیاست اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی ایران در کردستان را چگونه ارزیابی می‌نمائید . آیا رژیم ایران به هدفهای خود در این منطقه دست یافته است ؟

ج - ج - هدف اصلی رژیم عبارت است از سرکوب جنبش مردم کردستان . ولی بسیاری از سردمداران رژیم به این نتیجه رسیده‌اند که دست یافتن بدین هدف امکان پذیر نیست . از نظر سیاسی ، رژیم بکلی در کردستان شکست خورده و از نظر اقتصادی نیز نتوانسته ما را در تنگنا قرار دهد ، به دو دلیل ، یکی اینکه کردستان از نظر کشاورزی خود کفای می‌باشد و همیشه از بخشهایی بوده که به سایر قسمت‌های ایران محصولات کشاورزی صادر کرده است ، دوم اینکه کردستان در مرز دو کشور عراق و ترکیه قرار داد و بسیاری از کالاهای از طریق قاچاق در کردستان به دست می‌آید که در بخشهای دیگر ایران تهیه‌اش به آسانی ممکن نیست . ولی با وجود این وضع اقتصادی کردستان هم مانند دیگر بخشهای ایران بحرانی است و برخی از کالاهای ضروری یا به زحمت یافت می‌شود و یا اکثر مردم قدرت خرید آنرا ندارند .

س - آیا صحت دارد که کردستان از طرف رژیم جمهوری اسلامی ایران کاملاً میلیتاریزه شده (نزدیک به سه هزار یگانه نظامی در آن مستقر شده است) ؟

ج - بله ، همین گونه است که می‌گوئید . در واقع هیچ منطقه دیگری جز منطقه جنوب که نزدیک مرز عراق قرار دارد و منطقه جنگی کامل بشمار می‌رود ، مانند کردستان میلیتاریزه نشده است . البته کردستان در زمان شاه هم میلیتاریزه بود ولی هم‌اکنون طبق گفته رادیو تهران ، سه هزار یگانه نظامی در کردستان وجود دارد . در این پایگاهها بطور متوسط پنجاه تا شصت تن افراد مسلح رژیم مستقر می‌باشند و اینطور بنظر می‌رسد که در این اواخر بدون اینکه تعداد پایگاهها را کم کنند از افراد نظامی آن کاسته‌اند آنهم به دلیل نیاز رژیم به این افراد در جبهه‌های جنگ با عراق است . لیکن به علت ضربه‌های شدیدی که رژیم در این اواخر از پیشمرگان

خورده مجددا به این فکر افتاده که پایگاهها را در کردستان تقویت نماید .

س - با این وضع جنگیدن پیشمرگان میبایست بسیار دشوار شده باشد . چگونه است که ضربات پیشمرگان بر پیکر نیروهای متخاصم شدیدتر و کارآئی آن بیشتر است ؟

ج - افراد رژیم در شروع جنگ از روحیه خوبی برخوردار بودند ولی در حال حاضر آن روحیه قوی را از دست داده اند . از این طرف پیشمرگان بعد از هفت سال ، هم اصول جنگ پارتیزانی را خوب فرا گرفته اند و هم بهتر سازماندهی یافته اند ، در گذشته ، پیشمرگان هرگونه تشکلی را رد می کردند چرا که آنرا بیانگرسیاست ستمگرانه دولت مرکزی میدانستند ، مدت طولانی طول کشید تا ما بتوانیم از نظر نظامی آنگونه که لازم بود ، پیشمرگان را سازماندهی کنیم ، شاید حالات تعداد پیشمرگان اندکی کمتر از پنج سال پیش باشد ولی از لحاظ کیفیت و از نظر کارآئی و تسلط به فنون نظامی و از نظر رشد سیاسی و فکری ، پیشمرگان کنونی حزب دموکرات قابل مقایسه با چهار پنج سال پیش نمیباشند ، این از علل اساسی موفقیت پیشمرگان است . علت اساسی دیگر ، پشتیبانی مردم از حزب و پیشمرگان می باشد . من فکر می کنم نو در صد از مردم کردستان با همه امکاناتشان و با جان و دل از پیشمرگان پشتیبانی می کنند به همین دلیل پیشمرگان در داخل کردستان همیشه می توانند محفوظ بمانند و از دشمن کمتر لطمه بخورند .

س - چه رابطه ای بین جنبش انقلابی خلق کرد و جنبش سراسری از نظر تاکتیکی برقرار است ؟

ج - جنبش انقلابی خلق کردهرچقدر هم نیرومند باشد ، در بهترین حالت می تواند رژیم را تضعیف کند ، و شرایط سرنگونی آن را فراهم سازد ولی به تنهایی به هیچ روی نخواهد توانست آلترا - ناتیو باشد . به همین دلیل ما همیشه برای این سعی بوده ایم که روابط بین جنبش انقلابی خلق کرد و جنبش خلقهای دیگر ایران را حفظ کنیم ولی متاسفانه تاکنون نتوانسته ایم به این رابطه درونی



وارگانیک شکل بدهیم ، وقتی در شورای ملی مقاومت بودیم ، فکرمی کردیم که شورا عملاً این وظیفه تاریخی را به عهده خواهد گرفت و در واقع پل پیوندی میان مبارزه انقلابی خلق کردبما مبارزات خلقهای دیگر ایران خواهد شد . همچنان که میدانیم تجربه ما شکست خوردولی ما میتوانیم این را به شما بگوئیم و پیش شما افشا کنیم که بسیاری از شخصیتها و سازمانهای داخل ایران با ما تماس میگیرند و بدیدن ما می آیند و برای ما پیام میفرستند ، به ما میگویند ما به مردم کردستان امیدواریم و ما هم پاسخ می دهیم ما هم به مردم ایران امیدواریم .

س - شما گفتید با اپوزیسیون داخل ایران تماس دارید ، من فکرمی کنم شاید منظورتان نهضت آزادی و آقای بازرگان باشد درست است ؟

ج - ما با نهضت آزادی و آقای بازرگان هیچگونه تماسی نداشته ایم .

س - ممکن است نظرتان را درباره نهضت آزادی و شخص آقای بازرگان بگوئید ؟

ج - نظر ما بطور کلی درباره اپوزیسیون ایران روشن است ، ما با هر نیروی اپوزیسیونی که مخالف رژیم خمینی باشد و برای بازسازی مجدد سلطنت کوشش نکند حاضریم همکاری هستیم . همچنین اپوزیسیون میبایست به پلورالیسم سیاسی اعتقاد داشته باشد ، ما فکرمی کنیم بعد از از سرگذراندن دو استبداد بسیار شدید ، استبداد شاهنشاهی و استبداد خمینی ، وقت آن رسیده که در ایران یک رژیم دموکراتیک بر سر کار بیاید . بدین ترتیب ما با هیچ نیروئی که طرفدار دیکتاتوری باشد حاضریم همکاری نیستیم و هر نوع دیکتاتوری را رد می کنیم . اما آنچه که مربوط به خود آقای بازرگان می باشد ، ایشان نقش خویش را در روی کار آوردن رژیم خمینی بازی کرده . حالا ما هیچگونه توهمی نسبت به نهضت آزادی و شخص آقای بازرگان نداریم و ما بقیه آنان را خوب به خاطر داریم ولی در ضمن از هر مخالفتی با رژیم خمینی به هر شیوه ای که باشد استقبال

می‌کنیم .

س - ببینید آقای قاسملو ، من بالاخره نفهمیدم این سازمانها  
و شخصیتها ئی که از داخل کشور برایتان پیام می‌فرستند و —  
دیدنتان می‌آیند کدام نیروها هستند ؟

ج - من مقصودم نیروها ئی می‌باشد که برای سرنگونی رژیم  
خمینی مبارزه می‌کنند و چنین نیروها ئی در داخل ایران وجود  
دارند ، اجازه بدهید از آنان نام ببرم .

س - همانگونه که می‌دانید رژیم حاکم بر میهنمان روزهای  
بسیار بحرانی را می‌گذرانند . این بحران تمامی میهن ما را دربر  
گرفته ، بحران اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی ، فکرمی‌کنید  
این حاکمیت آخرین روزهای عمر خویش را سپری می‌سازد ؟ شما باور  
دارید به یک قیام مسلحانه توده‌ای ؟

ج - ببینید خانم گرگین ، من از آن جمله کسانی نیستم که از  
قبل تعیین کنم که رژیم خمینی از چه طریقی سرنگون خواهد شد .  
البته فکر می‌کنم این رژیم را از راه انتخابات آزاد و یا نوشتن چند  
مقاله در خارج نمی‌شود سرنگون کرد ، این رژیم را می‌بایست از  
طریق قهرآمیز سرنگون کرد حالا این طریق قهرآمیز ، قیام مسلحانه  
داخل شهرها خواهد بود و یا تلفیقی از مبارزه مسلحانه شهری با جنگ  
پایتزانی روستائی و یا اعتمادات و تظاهرات و قیام مردم در شهرها  
فکر می‌کنم این را از قبل نمی‌شود مشخص کرد . و اما درباره اینکه  
این رژیم سرنگون خواهد شد آنهم از طریق قهرآمیز ، من هیچ  
تردید ندارم . بحران رژیم بسیار عمیق است ، رژیم در واقع  
همانطور که شما فرمودید از نظر اقتصادی ، نظامی ، سیاسی و  
فرهنگی در بحران به سر می‌برد . رژیم نه تنها نتوانسته است هیچیک  
از مسائل و مشکلات مهم کشور ما را حل کند ، بلکه به این مشکلات نیز  
افزوده و برخلاف آنچه بعضی از سازمانها و افراد و نمایندگان  
دولتهای غربی در خارج از کشور ادعا می‌کنند ، رژیم به هیچ روی  
تشبیه نشده ، این رژیم از نظر نظامی به بن بست کامل رسیده ،  
نه می‌تواند به جنگ خاتمه دهد و نه می‌تواند پیروزی به دست آورد . از

نظرسیاسی هم اختلافات درونی اش اوج یافته و بعلمت مشکلات فراوان اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و نظامی ، پایه های رژیم سست شده است . کاهش قیمت نفت و پائین آمدن مقدار صدور آن ، خود مزید بر علت است . نودوپنج درصد درآمد ارزی کشور ما را صادرات نفت تامین می کند . طبق پیش بینی در سال جاری درآمد نفت کمتر از یک سوم درآمد سال قبل خواهد بود . همه این عوامل رژیم آخوندی را بسیار تضعیف نموده ، ولی آیا برای سرنگونی یک استبداد قرون وسطائی همین کافی است ؟ به نظر ما خیر ، از نظر ما متأسفانه در حال حاضر در سطح سرتاسری ایران آنچنان نیروئی وجود ندارد که بتواند رژیم را سرنگون کند . این را باید به صراحت گفت چرا که اگر نگوییم آنوقت کوشش کافی برای ایجاد چنین نیروئی نخواهیم کرد . بهر حال ، ما نظرم آن نیست که رژیم تشبیت شده است و در عین حال هم مخالف تعیین تاریخ برای سقوط آن هستیم . این شعار را هم قبول نداریم که برخی مدتی است تکرار می کنند و آن اینکه رژیم در سراشیب سقوط قرار دارد ، سراشیب سقوط که نمی تواند چندین سال طول بکشد .

س - درباره دوستان گذشته تان ، سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت بگوئید . فکرمی کنید اینگونه که این سازمان می گوید خواهد توانست بزودی رژیم جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کند ؟ آیا سازمان مجاهدین با نیروی مسلحی که در اختیار دارد می تواند دست به یک قیام توده ای بزند ؟

ج - مسائل سیاسی را که با طرح شعار و قرارداد دادن آرزوها به جای واقعیت نمی شود حل کرد . البته هرکس می تواند درخواست ها و آرزوهای داشته باشد ولی در سیاست شما با واقعیت طرف هستید ، ما وقتی وضع ایران را تحلیل می کنیم به این نتیجه می رسیم که نه تنها سازمان مجاهدین ، بلکه هیچ سازمان دیگری به تنهایی ، از جمله حزب دمکرات که تنها سازمان نیرومند و فعال داخل کشور به شما رمی رود ، در حال حاضر قادر نخواهد بود رژیم را سرنگون سازد و تبدیل به آلترناتیو بشود . در گذشته رهبران سازمان

مجا هدين تاريخ براي سرنگوني رژيم تعيين مي نمودند ولي هيچ  
کدام واقعيت پيدا نکرد. من نظرم اين است که در شرايط فعلي با  
در نظر گرفتن ضرباتي که اين سازمان در داخل کشور خورده و بسا  
توجه به مشکلات سياسي بسياري که با آن روبروست، در آينده  
نزدیک نخواهد توانست قدرت را در ايران بدست گيرد.

س. سازمان مجاهدين خلق ايران و حزب دمکرات کردستان  
ايران دو بازوي اصلي و مسلح جنبش انقلابي ايران مي باشند،  
آيا به خاطر هدفهاي مشترک براي اين تصميم نيستند که مجدداً با يکديگر  
به فعاليت بپردازند؟

ج. تجربه اي که ما در شوراي ملي مقاومت از سرگذرانديم  
بسيار آموزنده بود. ما هممانگونه که گفته ايم هميشه حاضر يم با همه  
نيروهاي اپوزيسيون که سلطنت طلب نباشند، همکاري کنيم. ما  
با سازمان مجاهدين خلق ايران هم حاضر يم همکاري هستيم و لسي  
اين همکاري با يک در چهار چوب برنامه ۶۰ جديد و بر اثر توافق متقابل  
انجام مي گيرد.

کنگره ۶۰ هفتم ما در آذر ماه ۱۳۶۴ تا کيد کرد که حزب ما حاضر  
همکاري با سازمان مجاهدين مي باشد، ولي در چهار چوب مشخصي،  
براي هدفهاي مشخص و معين، اين را من در حال حاضر نيز تکرار  
مي کنم، ولي براي اين همکاري مي بايست هم سازمان مجاهدين  
پيش قدم بشود و هم در بسياري از برخورداتي که در گذشته نسبت به  
حزب ما و برخي از نيروهاي ديگر در چند سال گذشته داشته است تجديد  
نظر نمايد.

س. شما فکرنمي کنيد در اين آشفته بازاری سياسي در ايران،  
يک کودتا صورت پذيرد؟ اگر چنين شواهد اين کودتا بنفع که خواهد  
بود؟

ج. در شرايط فعلي هيچکدام از نيروهاي که قصد سرنگوني  
رژيم خميني را دارند واقعاً در به کودتا نيستند. در ضمن با يکديگر هر  
نيروي سياسي بنا بر ماهيت و هدفهاي خود، طرق مختلفی را براي  
سرنگوني رژيم انتخاب نموده است، مثلاً مبارزه مسلحانه و

و بسیج توده ای می‌کنیم، سازمان دیگری هم صحبت از قیام مسلحانه می‌کند. تنها نیروئی که راه دیگری جز کودتا ندارد سلطنت طلبان می‌باشند، چون در بین مردم پایگاهی ندارند و ما هیت آنان طوری نیست که از طریق قیام توده‌ها، اعتصابات و تظاهرات بخوانند قدرت را در دست گیرند. این راهها اصلا با طرز تفکرشان جور در نمی‌آید. به همین دلیل یک راه بیشتر برای آنها وجود ندارد و آن هم کودتا است. کودتا هم با ایداز طریق ارتش به انجام برسد، لیکن ارتش در شرایط فعلی قادر به انجام چنین کودتائی نیست. ارتش هم مسئول جنگ با عراق است و هم با مردم کردستان و از سوی دیگر مقامات کلیدی ارتش در دست آخوندها و یانما یندگان سپاه پاسداران می‌باشند و از طریق اداره معروف ایدئولوژیک کنترل کامل می‌شود، می‌ماند سپاه پاسداران که قطعاً اگر ارتش دست به کودتا بزند در مقابلش ایستادگی خواهد کرد. و ما خود این سپاه که فرماندهانش آرزوهای دسر می‌پروانند، تا زمانی که خمینی از صحنه خارج نشده، بمنتظر کسب قدرت دست به هیچ اقدامی نخواهد زد.

س - شما به چه دلیل ضرورت تشکیل جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی را در دستور کار خود قرار داده‌اید؟

ج - ما بعد از انقلاب پیشنهادهای این جبهه را نمودیم و مدتی هم برای تشکیل آن فعالیت کردیم، ولی متأسفانه سازمانهای که می‌بایست به ندای ما جواب مثبت بدهند سکوت نمودند، از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران. بعدها وقتی خود این سازمانها دراپوزیسیون کامل قرار گرفتند و مسئله جبهه مجدداً مطرح شد، قبل از تشکیل شورا، ما با سازمان مجاهدین درباره تشکیل جبهه مذاکره نموده و حتی به نتیجه رسیده بودیم، ولی رویدادهای بعدی و ایجاد اتحاد بین آقای بنی‌صدر و مجاهدین و تشکیل شورا، ما را در مقابل عمل انجام شده قرار داد. بدین ترتیب پیشنهادهای ما برای تشکیل جبهه تا زگی ندارد ولی در شرایط حا دفعلی، ضرورت یک چنین کاری را بیشتر احساس

می‌کنیم، بدین علت که نیروها بی‌کسب می‌توانستند به آلترنا تیو تبدیل شوند، موضوعیت خود را از دست داده‌اند. سلطنت طلبان هرگز برای ما آلترنا تیو نبوده‌اند. هرچقدر هم انسان در باره مشروطه خواهی و دموکراسی داد سخن بدهند و ایران را بسا سوئد و انگلستان مقایسه کنند، ما تجربه تاریخی خودمان را داریم که برطبق آن سلطنت عبارت است از استبداد و وابستگی، چنانکه می‌دانید مدت طولانی سلطنت به ترتیب وابسته به روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان و امپریالیسم آمریکا بود. اما ما کردها یک دلیل دیگر هم برای مخالفت با سلطنت داریم و آن عبارت از این است که سلطنت یعنی تمرکز قدرت در تهران، تمرکز تصمیم‌گیری در مرکز، که از ماهیت رژیم شاهنشاهی سرچشمه می‌گیرد. این تمرکز نتیجه اش همیشه سرکوب هر نوع مبارزه خلقهای ستم‌دیده ایران بوده، بلوچها را می‌فرستادند به جنگ کردها، عربها را به جنگ ترکمنها، ما می‌خواهیم یک با ربرای همیشه به تمرکز قدرت در تهران خاتمه بدهیم. مردم استانهای مختلف و خلقهای مختلف ایران حق تصمیم‌گیری داشته باشند و فقط آنچه ضرورت دارد در صلاحیت دولت مرکزی قرار بگیرد، مثل روابط خارجی، دفاع از استقلال و تمامیت کشور، اداره سیستم پولی و یا بانکی، برنامه ریزیهای درازمدت که سرمایه‌های کلان لازم دارد. از سوال شما دور نشوم، می‌پرسید ضرورت تشکیل جبهه را چرا لازم دانستیم، بدین دلیل که سازمان مجاهدین خلق ایران، آلترنا تیو شورارا سوزاند و ما دیگر در حال حاضر آلترنا تیوی نداریم. بهمین روی ما بیش از هر موقع دیگری ضرورت تشکیل جبهه را احساس می‌کنیم، هم چنان که شما گفتید رژیم در بحران عمیقی فرورفته، اگر در این وضعیت خاص تاریخی، نیروها و سازمانهای مترقی و دمکراتیک به خودنیا بیند و اقدام نکنند، امپریالیسم آمریکا و نیروهای دست راستی ارتجاعی مجدداً کوشش خواهند نمود آلترنا تیوی برای رژیم خمینی بوجود آورند. برای جلوگیری از چنین آلترنا تیوی و برای نجات میهنمان، ما پیشنهاد جبهه را نمودیم. ما گفته ایم

بعداً رژیم‌جمینی دو حالت بیشتر وجود ندارد. حالت اول عبارت است از استقرار یک رژیم دمکراتیک با حفظ پلورا لیسم سیاسی و احترام به حقوق همگان و شرکت همگان - البته هرکس به سهم خود - در اداره امور کشور بدون کوشش از طرف این یا آن نیروی منظم - تحمیل رژیم‌های دیکتاتوری. این راه با دیدگوشیم که ما هیچ نوع رژیم‌های درجه قبول نخواهیم کرد و هر نیروی که کوشش کند رژیم‌های درجه ایجاد کند، در مقابلش می‌ایستیم. ولی به وجود آوردن رژیم‌های در داخل کشور از طریق جلب پشتیبانی مردم، حق مسلم هر نیروی است. ما بعنوان حزب دمکرات اعتقاد داریم که بیش از هشتاد درصد از مردم کردستان طرفدار حزب ما هستند و در یک انتخابات آزاد، به ما رای خواهند داد. اگر حالت اول امکان پذیر نشود یعنی اگر دمکراسی در ایران شکست بخورد، متأسفانه آنگاه استقرار دیکتاتوری در کشور با هر اسمی که باشد، نتیجه اش جنگ داخلی خواهد بود. این راه من مخفی نمی‌کنم که هیچ سازمانی در داخل ایران وجود ندارد که بهتر از ما برای جنگ داخلی آماده‌گی داشته باشد. ولی ما ترجیح می‌دهیم که ایران ما به جنگ داخلی کشیده نشود، چرا که چنین جنگی در ایران که در شمال دارای بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با اتحاد شوروی می‌باشد و در جنوب آن منطقه خلیج فارس قرار دارد که در خاور میانه منطقه استراتژیک و کلیدی به شمار می‌رود، پی‌آمدهای خطرناکی خواهد داشت. پی‌آمدهایی که هیچکس نمی‌تواند بعداً آنرا پیش‌بینی کند و حتی احتمال دارد تمامیت استقلال کشور ما به خطر بیفتد.

س - شما بر این نظریه که به جز سلطنت طلبان، بقیه اپوزیسیون می‌توانند در این جبهه شرکت کنند، آیا دست راستیهای که سلطنت طلب نیستند هم می‌توانند هم‌پیمانان شما باشند؟

ج - ببینید، هدفهای جبهه مشخص است، ما چهار هدف کلی را پیشنهاد نموده‌ایم، یکی مسأله استقلال ایران است، ما طرفدار ایجاد ایرانی مستقل و غیر متعهد هستیم، فکرمی‌کنم در این خصوص بسیاری از نیروها با ما اتفاق نظر داشته باشند، نیروهای که

سلطنت طلب نیستند و مخالف رژیم خمینی می باشند، دوم اینکه ما به دمکراسی و آزادی اعتقاد داریم، مردم ایران در انقلاب شصت هزار شهید دادند تا آزاد باشند ولی متأسفانه چنین نشد. در حال حاضر با یدرژیمی سرکار بیاید که آزادی را محترم بشمارد، آزادی بیان، مطبوعات، انتخابات، پوشش و غیره. سوم عدالت اجتماعی است، این رژیم می بایست به حقوق اجتماعی زحمتکشان که اکثریت مردم کشور ما را تشکیل می دهند، احترام بگذارد و تأمین آنرا مدنظر قرار بدهد. مسأله چهارم عبارت است از تأمین حقوق ملی خلقهای ستم دیده ایران. ما هوادار شعار دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان هستیم ولی چون ایران از خلقهای متعددی تشکیل یافته، اگر بخواهیم از طرف همه خلقها سخن بگوئیم، باید مسأله جمهوری فدرالی را مطرح کنیم. در جمهوری فدرالی همه ملیت ارضی و وحدت ایران حفظ می شود و هم خلقها به حقوق ملی خود می رسند.

ما این چهار هدف را پیشنها کرده ایم ولی بر روی کلمات اصراری نداریم. بر روی اسم جبهه هم اصراری نداریم. تمام اینها قبل از تشکیل جبهه قابل بحث و مناقشه است. بدین ترتیب هر نیروی جمهوریخواه هوادار پلورا لیسم که مخالف رژیم خمینی باشد و هدفهای مذکور در فوق را بپذیرد، می تواند به جبهه بپیوندد.

س - به نظر شما انقلابی و دمکرات کیست؟ وضد انقلاب و غیره - دمکرات چه سازمانها و احزاب و افرادی؟ این اتحاد اپوزیسیون که شما به آن علاقه فراوان نشان می دهید، مثلا، دربرگیرنده حزب توده و نیروهای غیر مردمی و غیر خلقی دیگری هم می شود؟

ج - ببینید، انقلابی بودن را شما مطرح می کنید، ما آنرا شرط ورود به جبهه قرار نداده ایم. ما گفته ایم که هر شکلی از مبارزه حتی شکل منفی مبارزه را درجای خود مفید می دانیم و بدین ترتیب اصلا لازم نیست هرکس وارد جبهه می شود انقلابی باشد، مثلاً بسیاری از خانمها به طریقی علیه حجاب مبارزه می کنند و کوشش دارند از زیر بار پوشش حجاب خارج شوند، ما این را نوعی از مبارزه می دانیم و



برای این کار هیچ لازم نمی‌دانیم خانمها حتما انقلابی باشند یا افکار انقلابی داشته باشند. این نوعی از مبارزه منفی است، نوع دیگر مبارزه منفی که در کردستان انجام می‌پذیرد، عدم شرکت مردم در نماز جماعت است. مسجدها در سابق در کردستان خالی نبود ولی در حال حاضر خالی است، گسترش و تلفیق اشکال مختلف مبارزه است که می‌تواند رژیم را سریعتر سرنگون سازد. شمانیروهای را ضد خلقی نام بردید، ولی ما نیروی خاصی را اسم نمی‌بریم. چرا بدلیل اینکه ما خود یک نیروی جبهه هستیم و حق تصمیم‌گیری به تنهایی در مورد نیروهای دیگر را نداریم. وقتی جبهه تشکیل شد، آنوقت اگر نیروها مشترکاً تصمیم گرفتند که مثلاً سازمان الف، به این علت که ضد خلقی است و سازمان ب، به این علت که مثلاً مستقیماً وابسته است، نباید در جبهه شرکت جوید، آنوقت ما هم نظر خودمان را در این خصوص اعلام می‌کنیم. این مسأله را که شما مطرح کردید در هنگام بحث در مورد جبهه، بین ما نیز مطرح بود ولی ما عمداً در این خصوص به همان دلیلی که گفتم، موضع‌گیری نکردیم. شما از چگونه دمکراسی یاد می‌کنید، آیا به نظر شما دمکراسی سمت و سونباید داشته باشد؟ این نوع دمکراسی که شما به آن تکیه می‌کنید در جهت منافع کدام طبقه از مردم میهنمان می‌باشد؟

ج- ببینید، خانم‌گرگین، ما بارها این سوال را شنیده‌ایم از ما می‌پرسند که ما معتقد به دمکراسی خلقی هستیم و یا دمکراسی بورژوازی. ما می‌گوئیم دمکراسی، فقط، چرا، برای اینکه اگر بگوئیم دمکراسی خلقی، چون نیروهای هستند که از نظر طبقاتی خرده‌بورژوازی باشند و شاید هم بورژوازی و ولی افکار دمکراتیک دارند و به سرنگونی رژیم خمینی علاقمندند. اینان حاضرند در چهارچوب طرز تفکر خود در این امر کوشش کنند، خوب، چرا ما آنان را دور کنیم و نگذاریم وارد جبهه شوند.

س- ولی اینان دیگر به مبارزه ضد امپریالیستی نمی‌پیوندند مگر نه این است که شما یکی از هدف‌هایتان در این جبهه، مبارزه ضد امپریالیستی نیز می‌باشد؟

ج - ما هدفها یمان را گفتیم ، شما فرا موش کردید . ما ، در هدف اولمان گفتیم ، ما ایرانی می‌خواهیم مستقل و متعهد و ایمن خود محتوای ضدا میپریالیستی هدف ما را مشخص می‌سازد .

س - آقای قاسملو ، نزدیک به سه سال است ، یعنی از ۲۵ آبان ۱۳۶۳ ، بین حزب دمکرات و کومله درگیریهای مسلحانه خونینی آغاز گردیده ، تا آنجا که من اطلاع دارم ، آخرین آن تا امروز ، در تاریخ ۵ تیر ۱۳۶۵ می‌باشد ، که در این درگیری متأسفانه تنها از نیروهای شما شانزده نفر به شهادت رسیده‌اند و از نیروهای کومله اطلاعی در دست ندارم . شما خوب می‌دانید که خواست تمامی اپوزسیون مترقی و انقلابی ایران ، و خواست توده‌های خلق کرد و مردم ایران پایان این درگیریها و اعلام آتش بس بین حزب دمکرات و کومله می‌باشد . سوال مشخص من از شما این است که چرا کوششی جدی برای پایان این جنگ نمی‌کنید ، و به خواست آتش بس بی‌قید و شرط کومله پاسخ مثبت نمی‌دهید ؟

ج - اگر می‌خواهید دلیل جنگ کومله و حزب دمکرات را خوب بدانید ، باید به علت اصلی این درگیری پی ببرید . تحلیلی که کومله از جامعه کردستان می‌نماید و هدفهایش را که برای خود مشخص نموده ، علت اصلی این درگیریها را تشکیل می‌دهد . کومله نظرات خود را در یک تئوری معروف به تئوری مثلث به قلم آقای عبداللہ مهندی در نشریه کمونیست چاپ و فرموله نموده ، در این تئوری ، کومله ادعا می‌کند در کردستان یک مثلث وجود دارد که یک ضلع آن بورژوازی ایران به‌نماینندگی جمهوری اسلامی و ضلع دیگر آن بورژوازی کردستان به‌نماینندگی حزب دمکرات و ضلع سوم آن پرولتاریا به‌نماینندگی کومله است . در یکی دیگر از نشریات کومله در مقاله‌ای که از طرف یکی از اعضای دفتر سیاسی به رشته نگارش درآمده ، گفته می‌شود که خطر بورژوازی خودی بیشتر است و به همین علت در صورت لزوم باید از جنگ علیه رژیم خودداری نمود و به جنگ علیه حزب دمکرات اولویت داد . چند سال پیش ، قبل از اینکه خود را حزب کمونیست بنا مند ، رهبران وقت کومله ، چند درگیری

با ما ایجا دنمودند که ما سعی نمودیم از طریق تفاهم آنرا حل و فصل  
نمائیم و نگذاریم گسترش پیدا کند، نزدیک به چهار سال پیش آقای  
عبدالله مهتدی در نامه‌ای که برای سازمان کومله در سردشت  
فرستاده بود و به دست ما افتاد و بعدها این نامه را به خود ایشان  
نشان دادیم، نوشته بود که جنگ بین کومله و حزب دمکرات سرانجام  
درخواست گرفت، پس هرچه زودتر بهتر. ما خیلی کوشش نمودیم  
به رهبران کومله بفهمانیم که جنگ به ضرر جنبش دمکراتیک کردستان  
و سراسرایران است ولی به هیچ شکلی گفته‌های ما را قبول  
نکردند.

وقتی درگیری ۲۵ آبان ۱۳۶۴ پیش آمد، رفقای دفتر سیاسی  
ما کوشش نمودند مجدداً قرارگاه سازمان کومله را به‌آورند اما نسات  
برگردانند درحالی‌که هیچگاه کومله در آنجا پایگاه نداشته، بهر حال  
افراد کومله را به همان منطقه نوسود برگردانند و همکاری به‌جائی  
رسید که برای جلوگیری از نفوذ عمال خمینی در میان دوسالمان  
اسم شب گذاشتیم، ولی افراد کومله با استفاده از همین اسم شب،  
شب دیروقت نگاهبانان حزب ما را گرفتند، اول آنها را کشتند و  
سپس با آر.پی.جی. به مقرهای حزب حمله نمودند و جنا پیت بزرگی  
را ببار آوردند. من آن موقع در خارج از کشور بودم، وقتی بازگشتم  
کوشش‌های من بود که با تمام کشتاری که شده بتوانم راه‌حلی برای  
پایان دادن به این درگیری‌ها به رهبران کومله پیشنهاد کنم.  
فکر می‌کردم که اگر رهبران حزب کمونیست کومله رسماً اعلام نمایند  
که از این جنا پیت بی‌اطلاع بوده‌اند شاید بتوان به توافق رسید  
ولی متأسفانه با زهم‌نشریه کمونیست آب‌پاکی روی دست ما ریخت  
و آقای عبدالله مهتدی در این نشریه نوشت که در مورد این کار  
یعنی آنچه ما آنرا به حق جنا پیت ششم بهمن می‌نامیم، رهبر حزب  
کمونیست نشسته و تصمیم گرفته‌اند و اقدام نموده‌اند و حتی به آن افتخار  
هم می‌کنند. جالب‌ترین بود که تعداد شهدای ما را بیشتر از آنچه  
واقعیت داشت جلوه می‌دادند. بدین ترتیب کومله راه مذاکره با  
حزب دمکرات را بست، ولی آن موقع که کومله فهمید نمی‌تواند

با حزب ما بجنگد، خواستار صلحی قید و شرط شد. ما در جریان درگیریها مدارکی از کومله داریم که صراحتاً بیان می‌کند که کومله باید با حزب بجنگد و بعد صلح کند و باز مجدداً پس از جمع آوری نیرو جنگ را آغاز نماید. اینهم بدین دلیل است که کومله نیروی کافی ندارد و قصد دارد با این جنگ و گریز، نیروهای خود را سازمان دهد در حال حاضر افراد کومله تنها در یک نقطه از کردستان ایران مستقر می‌باشند و آن منطقه سرشیو، واقع در بین بانه و مریوان و سقز است، اینان از همه کردستان جنوبی و مرکزی و شمالی راننده شده‌اند، به همین دلیل فریاد صلح سرداده اند ولی ما نمی‌خواهیم با کومله صلحی برقرار کنیم که تنها یکی دو ماه طول بکشد و مجدداً در یکی از مناطق کردستان جنابیتی مانند جنابیت اورامانات ببار بیاورد. در ضمن ما با بسیاری از سازمانها صحبت نموده ایم ولی هیچیک حاضر به دادن تضمینی در مورد این که کومله دیگر دست به جنابیت نخواهد زد، نشده است. حتی شیخ عزالدین حسینی که سابقاً از کومله دفاع می‌نمود، نه تنها حاضر به دادن چنین تضمینی نشده، بلکه سیاست کنونی حزب کمونیست کومله را محکوم می‌کند. س- آقای قاسملو ممکن است بفرماید در حال حاضر با رژیم خمینی تماس و مذاکراتی دارید، منظورم این می‌باشد که رابطه‌ای بین شما و حاکمیت ایران برقرار است؟

ج- در شرایط فعلی هیچگونه مذاکراتی بین حزب دمکرات و رژیم خمینی جریان ندارد. و نظر ما در مورد رژیم خمینی همان است که بارها گفته و حالا هم تکرار می‌کنم و آن اینکه، در چهار چوب رژیم جمهوری اسلامی هیچکدام از خواسته‌های اساسی ما، دمکراسی و خودمختاری قابل تحقق نیست. این را هم اضافه می‌کنم که حزب دمکرات بعنوان نماینده اکثریت مردم کردستان هر وقت ضروری بداند حق دارد در مورد خواسته‌های خلق کرد با این یا آن رژیم مذاکره کند و اصولاً ما مذاکره را نیز شکلی از مبارزه می‌دانیم.

س- ضمن تشکر از شما به خاطر انجام این مصاحبه، ممکن است

به دو سوال دیگر من پاسخ گوید.

ج- بله بفرمائید .

س- درباره جنگ ایران و عراق بگوئید . این جنگ در چه

شرایطی به خاموشی خواهد نشست ؟

ج- این جنگ برای مردم ایران و عراق بسیار گران تمام شده ، نزدیک به یک میلیون کشته و معلول در ایران و پانصد هزار نفر در عراق و ایرانی بخش بزرگی از شهرها و موسسات اقتصادی هر دو کشور . چنین است بیلان ناقص این جنگ بی هدف . اگر تاثير روانی بسیار زیان آور این جنگ را که در روحیه جوانان ، و در زندگی خانواده ها و بویژه زنان جوانی که شوهران خود را از دست داده اند ، نیز در نظر بگیریم و دریا بیم که متاسفانه این تاثير دراز مدت خواهد بود ، آنگاه به عظمت فاجعه ای که جنگ نامدار دپی خواهیم ببرد . واقعیت این است که خمینی زمینه چینی جنگی را تدارک می دید و هم اکنون شش سال پس از آغاز آن ، کاملاً واضح گشته که جنگ افروز اصلی خمینی است . یک واقعیت دیگر هم این است که تجاوز آشکار به خاک میهن ما از سوی عراق آغاز شد . با اینکه ما اکنون اعتقاد راسخ داریم که اگر عراق جنگ را آغاز نکرده بود ، جمهوری اسلامی پیش قدم می شد . در هر صورت اینها واقعیتها ی تاریخی است ولیکن وحشتناک تر از اینها ، یک واقعیت دیگر است و آن اینکه ادا مه دهنده این جنگ ، بخشی از آخوندهای حاکم هستند که در رأس آنها خمینی قرار دارد . به همین جهت مبارزه در راه صلح در واقع نوعی از مبارزه در راه سرنگونی رژیم خمینی است . رژیم خمینی در مساله جنگ در بن بست کامل قرار گرفته است . ادا مه جنگ پیروزی می- طلبد که تاکنون میسر نبوده و در آینده هم احتمال آن بسیار اندک است . متوقف ساختن جنگ از سوی حاکمیت آخوندی ، به معنی نفی فلسفه وجودی و ایدئولوژی رژیم ولایت فقیه است که جنگ را وسیله شروع صدور انقلاب اسلامی می دانند . بدین ترتیب در شرایط تداوم حاکمیت آخوندها ، تنها در صورتی صلح امکان پذیر است که بیا رژیم شکست فاحشی در جنگ متحمل شود و بیا شخص خمینی از صحنه خارج گردد . متاسفانه تا آن موقع جنگ ادا مه خواهد یافت و دهها

هزار نفر دیگر قربانی خواهند شد. و ما بهترین راه حل متوقف ساختن جنگ همانا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است که هم صلح و هم آزادی برای مردم میهن ما به ارمان خواهد آورد.

س - درباره تروریسم نظر شما چیست ؟

ج - ما تروریسم را اقدامی می‌دانیم که زندگی و آزادی مردم بی‌دفاع را به مخاطره می‌اندازد. در کشورهای غربی تمایل دارند تروریسم را منحصر به گروگان‌گیری و بمب‌گذاری در شهرهای بزرگ بکنند. البته ما نیز اینها را عمل تروریستی می‌دانیم و آنرا محکوم می‌کنیم. مدت هفت سال است که ما علیه رژیم جنایتکاری چون رژیم خمینی می‌جنگیم، لیکن همیشه از به خطر انداختن آزادی و زندگی مردم بی‌دفاع پرهیز نموده‌ایم. نه تنها هرگز به گروگان‌گیری متوسل نشده‌ایم بلکه به آزادی چند گروگان از کشورهای اروپائی بویژه فرانسه کمک نموده‌ایم. به نظر ما بمب‌گذاری و گروگان‌گیری در کوتاه مدت موجب تبلیغات برای این یا آن گروه می‌شود ولیکن دراز مدت به اعتبار جنبش صدمه می‌زند، آنرا از راه اصولی منحرف می‌سازد و از داخل متلاشی می‌نماید. به همین جهت حزب دمکرات اصولاً مخالف بمب‌گذاری و گروگان‌گیری است که زندگی و آزادی افراد بی‌دفاع را که هیچگونه مسئولیتی ندارند مورد تهدید قرار می‌دهد.

اما به نظر ما دولت آمریکا که خاک کشور گرونا دارا به زور تصرف کرده و یا به کونترا کمک می‌کند که در خاک نیکا را گونه عملیات تروریستی انجام دهد نیز تروریست به‌شمار می‌رود. دولت افریقای جنوبی که مبارزان ضد تبعیض نژادی را به گلوله می‌بندد تروریست است. رژیم خمینی که مردم روستاها را قتل عام می‌کند و تروریسم را عملاً و رسماً تا سطح سیاست دولت ارتقاء داده، بطریق اولی تروریست محسوب می‌گردد. در واقع کشورهای جهان سوم و بویژه جنبشهای آزادیبخش را تروریست قلمداد کردن، یکی از شگردهای امپریالیست‌هاست. اگر فلان گروه فلسطینی کسه در شهرهای بزرگ بمب می‌گذارد، هواپیما می‌ریزد، تروریست است

دولت اسرائیل هم که کمپ پناهندگان فلسطینی را بمباران می‌کند باید تروریست شناخته شود. اگر بمب گذاری در کنش استانبول که باعث کشته شدن ۲۴ نفر شده، عمل تروریستی بشمار می‌رود و باید آنرا محکوم کرد، باید دولت ترکیه را هم تروریست دانست و محکوم نمود که خاک کردستان عراق را بمباران می‌کند و موجب قتل بیش از ۲۵۰ نفر مردم بی دفاع می‌گردد.

از سوی دیگر این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که تا ریشه تروریسم از میان نرود، تروریسم ریشه کن نخواهد شد تروریسم معلول است نه علت. علت تروریسم (البته مقصود تروریسم سیاسی است) در بی عدالتی، بحران جامعه، ستم ملی، تبعیض نژادی و غیره نهفته است. از بین بردن این علل هم کاری بس مشکل است و هم اراده و انرژی و وقت فراوان لازم دارد. اگر خامیانه سرچشمه تروریسم محسوب می‌گردد بدین علت است که بیش از هر منطقه دیگری مرکز تضادها و برخوردهای استراتژیک، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و ملی می‌باشد. تا این تضادها از بین نرود، زمینۀ تروریسم باقی خواهد ماند. تا آن موقع برای مبارزه با تروریسم در سطح بین المللی، نه تنها با گروه‌ها، بلکه بیشتر با دولت‌هایی که آنها را تحریک می‌کنند، باید به مبارزه پرداخت. تردیدی نیست که در راه این دولت‌ها، رژیم خمینی قرار دارد. موفقیت چنین مبارزه‌ای در گروه‌همبستگی همه خلق‌های شیفته آزادی در سراسر دنیا و بویژه خلق‌های جهان سوم و جنبش‌های آزادی بخش اصیل و دمکرات است.

## مصاحبه با

عبدالکریم لاهیجی

س - آقای لاهیجی در سخن نخست ممکن است بگوئید جا معهء دفاع از حقوق بشر و شخص شما از چگونه انسانی ، با چه رفتار اجتماعی دفاع می کنید ؟

ج - بنظر من دفاع از حقوق بشر بلا شرط است و هر کس که مدعی دفاع از حقوق بشر است باید بدین گونه از حقوق انسانی دفاع کند ، زیرا که این حقوق ذاتی و فطری انسان است ، حقوق موضوعه نیست ، حقوقی است که علامیهء جهانی حقوق بشر آنرا شامل هر انسانی ، از هر رنگ و نژاد و جنس و ملیت و پایداری ها اجتماعیه و هر مذهب و مسلک و ایدئولوژی می دانند . مثلاً ما شکنجه را محکوم می کنیم ، اعم از اینکه شکنجه شده چه کسی است و دارای چه پیشینه ای است . اشتباه نشود ، ما از او در قبایل تجاوزی که به او شده دفاع می کنیم و نه از گذشته و رفتار اجتماعی او . اگر او در گذشته مرتکب جنایتی شده ، باید مراجع صلاحیتدار او را محاکمه کنند و به کیفر برسانند ، بدون اینکه حتی همین مراجع حق آزار و شکنجه او را داشته باشند .

س - ببینید منظور من این است که آیا جا معهء دفاع از حقوق بشر از غیر هم اندیشان خود نیز دفاع می کند ؟ از چپها ، از کمونیستها از مجاهدین ، به همان گونه دفاع می کند که از راست رفتار ان در صحنه سیاسی ؟



ج - تصور می‌کنم که به سوال شما پاسخ داده‌ام، مع هذا موضوع را بیشتر برای تن تشریح می‌کنم. ما از هر انسانی که مورد دستم و تجاوز قرار گرفته، فارغ از هر گونه وابستگی گروهی و اعتقادی و ایدئولوژیک، دفاع می‌کنیم. با زمثال بزنم: ما ترور را تشبیه اویسی را محکوم کردیم، چرا؟ به اعتقاد ما و به صراحت اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق زندگی، حق فطری انسان است و هیچکس حق ندارد به جان انسان دیگری تجاوز کند. اگر این انسان در گذشته مرتکب جنایتی شده، مراجع صلاحیت‌دار باید به اتهام او رسیدگی کنند و با انجام یک محاکمه عادلانه و رعایت حق دفاع متهم، او را به مجازات برسانند. آدمکشی در کوچه و خیابان و ترور، یک عمل غیر انسانی و غیر عادلانه است. باز تا کنید می‌کنم که دفاع ما فقط در قبال تجاوزی است که نسبت به حقوق انسانی می‌شود و دفاع از شخص او یا رفتار اجتماعی او یا پیشینه او نیست. برای جنایتکاران جنگ بین الملل دوم هم در نورنبرگ دادگاه تشکیل دادند و عده‌ای از آنان را به کیفر رساندند. آیشمن هم محاکمه و مجازات شد. کلاوس با ربی هم در همین ایام در فرانسه زندانی است و محاکمه خواهد شد کسی که خود یا اقوام و بستگان و همراهان و هم‌زمان نشان توسط با ربی شکنجه و اعدام شده‌اند، به زندان شهروندان می‌روند. به هنگام بازداشت با ربی، حمله‌نیا و ردند تا و واقعه قطع کنند. اجازت دادند که مقامات قضائی به اتهامات او رسیدگی کنند و او را به کیفر برسانند. این آئین دادرسی مقبول و پذیرفته شده در صحنه بین المللی است. ما یا چارچوب روابط بین المللی را قبول داریم و یا خود را فراتر از آن می‌دانیم. روابط بین المللی فقط مذاکره و عکس گرفتن با مقامات سیاسی و شرکت در فلان اجلاس فلان کنفرانس و تقاضای پشتیبانی و کمک از دولتهای گوناگون نیست. روابط و مناسبات بین المللی بر اصول و منشورها و میثاقها و قرارها و سنتها و عرف بین المللی هم نهاده شده و ما

با ید در عمل اثبات کنیم که به این اصول و میثاقها پای بندی و التزام داریم. در غیر این صورت تظاهرات و تبلیغات ما را به جا نماند نخواهد بود و ما را با ورنخواهند کرد.

جامعه دفاع از حقوق بشر طی سه سال و اندکی که از تاریخ تشکیل آن می‌گذرد، سعی کرده است که چنین موضع و عملکردی داشته باشد. ما از همه دفاع کرده ایم. "ما برای سیت" در مورد سال زمان فدائیان اکثریت تکرار شد. ما با زهم اعتراض کردیم و گفتیم که مبارزه فیزیکی و چماق کشی را محکوم می‌کنیم. مراجعان ما به ویژه در امور و مشکلات مربوط به پناهندگی، وابسته به گروه‌های سیاسی گوناگون بی‌اطیف‌های مختلف اعتقاد و دیدنولوژیک هستند و اگر ما را بخواهید با صراحت اعلام می‌کنم که بیش از هشتاد درصد از طیف چپ می‌باشند. این نه با این معنی است که ما از حقوق "راست رفتاران در صحنه سیاسی" دفاع نمی‌کنیم و اگر کمکی از ما بخواهند ماضی بقیه داریم، بلکه چون گروه‌های سیاسی طیف راست از امکانات بیشتری برخوردارند غالباً هم به کمک ما نیازی ندارند.

قسمتی از سوال شما هم مربوط به شخص من، به عنوان وکیل دادگستری می‌باشد که از "چگونه انسانی با چهره‌ها را اجتماعی" دفاع می‌کنم. من در رژیم شاهنشاهی، بخصوص در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مدافع زندانی سیاسی بمعنای عام کلمه بودم. فارغ از مذهب، مسلک، ایدئولوژی و وابستگی گروهی و حزبی او. هم وکیل آیت‌الله طالقانی بودم، هم به آذین، هم دکتر شاپور بختیار، در ارتباط با ماجرای کاروانسرا سنگی و حمله کماندوها به شرکت کنندگان در اجتماع آنجا و ضرب و شتم آنان، من حمله بختیار، فروهر و مهندس حسینی، من یک اعلام جرم علیه دولت آموزگار و اعلام جرم دیگری علیه اداره کنندگان روزنامه‌های آیندگان و رستاخیز، یعنی داریوش همایون، به اتهام نشر اکاذیب و توهین و افتراء به دادسرای تهران کردم و بالاخره وکیل بیش از یکصد دانش آموزان دانشجویان و

کارمند و کارگروپیشه‌ور و کاسب و حتی آخوند و البته از طبیف‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های گوناگون بودم. به‌یاد دارم که آخرین موکلینم در دادگاه نظامی در آخرین هفته قبل از انقلاب، دو برادر لاهیجانی و وابسته به چریک‌های فدائی خلق بودند. پس از انقلاب هم وکیل حمادشیبانی و محمدرضا سعادت‌ی بودم. حمادشیبانی که در ارتباط با ملاقات با اسقف کاپوچی دستگیر شده بود، را توانستم از زندان آزاد کنم. اما سعادت‌ی ماجرای دیگری داشت. طی دو بازدید که از زندان قصر، در اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸ کردم، بسیاری از سران رژیم شاهنشاهی، من جمله هویدا، از من خواستند که وکالت آنها را بپذیرم و من قبول نکردم زیرا که خود را مدعی آن رژیم می‌دانستم و در آن رژیم، به زندان افتاده بودم، کتک خورده بودم و... چطور می‌توانستم وکالت کسی را قبول کنم که سیزده سال نخست وزیر این رژیم و به نص قانون اساسی، مسئول تمام فجایع و جنایات رژیم بود. بهمین دلیل خود را تا حدودی طرف‌قضیه می‌دیدم و به آنان توصیه کردم وکیل‌ی انتخاب کنند که گذشته سیاسی نظیر من نداشته باشد. در حال حاضر در فرانسه هم، هر وکیل‌ی حاضر نمی‌شود وکالت باربی را بپذیرد. وکالت یک رابطه انسانی، وجدانی و ضمناً حرفه‌ای است که بین وکیل و موکل برقرار می‌شود و من طی بیست سال وکالت، هرگز نتوانسته‌ام خود را مجاب‌نمایم که از هر کسی و هر دعوائی دفاع کنم.

س - شما بین گفته‌ها یتان به مجاهد شهید محمدرضا سعادت‌ی نیز اشاره کردید، بجا خواهد بود که بگوئید چه شد که سعادت‌ی را اعدام کردند؟

ج - محمدرضا سعادت‌ی از ابتدای امر گروگان سازمان مجاهدین در دست رژیم اسلامی بود. وکالت او را به تقاضای سازمان مجاهدین و به توصیه آیت‌الله طالقانی، پذیرفتم. در تیرماه ۵۸، مسعود رجوی در حضور من از آیت‌الله طالقانی سوال کرد که "آیا فرسنگانی

وموسوی اردبیلی به ایشان نگفته اند که چنانچه سازمان مجاهدین اختلافات خود را با آنان حل و فصل کند و اسلحه‌های راکه از پادگانها برده‌اند، پس بدهند، سعادت‌ی آزادخواهد شد؟" (نقل به معنی) مرحوم طالقانی این موضوع را تکذیب نکرد ولی عقیده داشت که با دخالت من و ایشان و مذاکراتی که هر دو باها دوی، دادستان انقلاب وقت خواهیم کرد، موضوع فیصله خواهد یافت.

بیش از یکسال بعد، یعنی در مهر ۵۹، لاجوردی صراحتاً به من گفت که محاکمه سعادت‌ی، محاکمه مجاهدین است و تمام سران مجاهدین باید در دادگاه حاضر شوند، کما اینکه عده‌ای از آنها راهم حاضر کرد. آنها یہ اقدامات و مبارزاتی که چه در سطح کشور و چه در خارج از کشور صورت گرفت، دست رژیم را تا حدودی بست و نتوانست کمربته قتل سعادت‌ی ببندد و او را به ده سال حبس محکوم کردند. یکسال بعد که این موانع مفقود شد و دوران انتقام گرفتن فرا رسید، سعادت‌ی همچون بسیاری دیگر که از مدت‌ها قبل از سی خرداد در زندان بودند (چون سلطانیور، متحدین، آشوری...) قربانی کینه و دشمنی لاجوردی و دارو دست‌اش شدند. آنها محمد رضا سعادت‌ی به دخالت در ترور کچوئی رئیس زندان اوین، هیچگونه مبنای نداشت و قضیه فقط تسویه حساب بود و بس.

س - برای سروسا مان دادن به وضع پناهندگان سیاسی ایران، چراتاکنون هیچگونه اقدام مثبتی انجام نداده‌اید؟  
ج - اگر منظورتان از سروسا مان دادن به وضع پناهندگان سیاسی، انجام تشریفات پناهندگی و امور اداری آنان است به جرات می‌توانم ادعا کنم که ما بیش از هر گروه سیاسی یا غیر سیاسی دیگری در این اقدام انسانی فعال بوده‌ایم. البته، ما اهل تبلیغ و بیلان و آمار دادن نیستیم. سوابق امر همگی در بیگانی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، ضبط است. اما چنانچه

منظورتان سروسامان دادن به وضعیت اقتصاد دیورفا هی و اجتماعی پناهندگان است، متأسفانه از دست ما کاری بر نمی آید. بودجه اندک جا معهء دفاع از حقوق بشر از محل حق عضویت اعضای آن تامین می شود که اکثر آنان معیشت خود را هم به سختی می گذرانند. ایمن بودجه صرف انتشار یک ماهنامه خبری به زبان فرانسه، پرداخت حق عضویت به دفتر هماهنگی جا معه های دفاع از حقوق بشر در ایران (که یکی از اقدامات آن انتشار مرتب نشریه "حقوق بشر" است)، و بالاخره تامین هزینه های رایج جا معه می شود.

س - دربارهء حقوق بشر در ایران بگوئید، شما چگونه می - خواهید به آغوش رژیم با زگردید که برای مردم تنها یک پیام تاریخی و یک ره آورد دارد، و آن مرگ، شکنجه و ویرانی است؟

ج - دربارهء وضعیت حقوق بشر در ایران چه بگویم که تاکنون نگفته باشم. طی مصاحبه ای که اخیراً با روزنامه کریستین ساینس مانیتور داشتم مقایسه وضعیت حقوق بشر در رژیم شاهنشاهی با رژیم جمهوری اسلامی را به مقایسه و با باطالعون تشبیه کردم. از اعدا موشکنجه و کشتار و تجاوز به حقوق انسانها و حتی حریم زندگی خصوصی افراد و استقرار یک رژیم خودکامه قرون وسطائی گفتم، ای کاش کسانی که برخی جملات این مصاحبه را نقل کردند و آنرا وسیله تسویه حسابها و اغراض و امراض خود نمودند، از آنقدر انصاف و جوانمردی برخوردار بودند که تمام مصاحبه را با امانت ترجمه و نقل می کردند. از سوی دیگر، منظورتان را از بازگشت به آغوش رژیم جمهوری اسلامی نمی فهمم؟ مبارزهء حقیر برای تامین و رعایت حقوق بشر در ایران، مبارزهء فصلی نیست، برای رسیدن به قدرت هم نیست. این مبارزه تا حصول نتیجهء نهائی، فارغ از اینکه در ایران چه رژیمی مستقر باشد، ادامه خواهد داشت، النهایه، به اعتقاد من، مبارزه با هر رژیمی وقتی می تواند از تاثیر و کارآئی بیشتری برخوردار باشد که گسترش یا بدو عمومی شود. برای این

منظور با دید با مردم در تماس بود و میسازد را به داخل قلمرو ایران برد. مبارزه از راه دور و با امواج رادیویی بیشتر جنبه سمبلیک دارد تا حالت واقعی و عینی و ملموس و مشهود. از این رو من تا زمانی که رژیم اسلامی قصد جانم را نکرده بود، حاضر به ترک ایران نشدم. محدودیت، زندگی مخفی به مدت ده ماه و حتی زندان را به زندگی در تبعید ترجیح می‌دادم. با اندک تصرفی در این شعر حافظ می‌گویم:

ما بدینجا نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بدحاشا اینجا به پنا آمده ایم  
اما چرا حاضر به کشته شدن نبودم؟ زیرا که اعتقاد را می‌توانیم  
با رورترو موثرتر از مرگ اومی باشد (البته با در نظر گرفتن استثناها)  
مرگ در راه آرمان مقدس است ولی نباید به استقبال آن رفت،  
باید دنبال زندگی و پیروزی بود، نه مرگ و شکست. از این رو  
هر زمان که احساس کنم مبارزه در داخل کشور برایم امکان پذیر است  
و جانم را به مخاطره نخواهد انداخت (البته ممکن است ارزیابی من  
غلط باشد)، فارغ از اینکه چه رژیمی بر سر کار باشد، بهایسرا  
مراجعت خواهد کرد. ولی تصریح می‌کنم نه برای ادامه زندگی و خور  
و خواب بهتر، بلکه با حفظ اصول و پرنسپ‌هایی که بیش از سی  
سال است که آنها را رعایت کرده‌ام.

س - می‌گویند شما بیش از آنکه به مخالفت و افشای جنایات  
رژیم خمینی در جوامع بپردازید به ستیز با جنبش انقلابی و مقاومت  
ایران می‌پردازید. این اتهام را قبول دارید؟

ج - ما با "می‌گویند" کاری نداریم، "هر چه می‌خواهد دل"  
تنگشان بگویند. مواضع و اقدامات و مبارزات ما مخفی و سری  
نیست. حرف و عمل ما با هم تطبیق دارد. اطلاعیه‌های ما،  
نوشته‌های ما، مواضع ما، مقالات ما، کاملاً روشن و بدون ابهام و  
اجمال است و ما نیازی به دفاع و توجیه خود نداریم.

س - ارزیابی شما از شرایط کنونی ایران در عرصه سیاسی

چیست ؟

ج - از یک طرف کشور ما تحت سلطه و استیلای یک رژیم - خونخوار، مرتجع، خودکامه و فاسد است، رژیمی که برای ادامه حیات و بقای خود به هر جنابیتی دست می‌یازد و آنرا توجیه هم می‌کند (با توجه به ماهیت مذهبی رژیم). از سوی دیگر شش سال است که مردم ما درگیر جنگی تحمیلی‌اند. جنگی که بدو توسط صدام حسین و فعلا وسیله خمینی بر ملت و میهن ما تحمیل شده. به اعتقاد من کسانی که صدام حسین را تشویق کردند که به ایران حمله کند به این خیال که رژیم سقوط می‌کند و آنها با کمک دشمن به آریکه قدرت و حکومت تکیه می‌زنند، بزرگترین کمک را به تثبیت و ادامه حیات رژیم جمهوری اسلامی کردند. به بهانه این جنگ، اختناق بی‌سابقه‌ای بر مردم ما تحمیل شد و کوچکترین اعتراضی از طرف سردمداران رژیم به عنوان همکاری با دشمن قلمداد می‌شود. در این اوضاع و احوال با وجود عدم رضایت عمومی، اپوزیسیون داخل کشور که قسمت اعظم مردم ایران را تشکیل می‌دهد قادر به اقدام موثری نیست. در مورد اپوزیسیون خارج از کشور هم خودتان حاضر و ناظر هستید، راجع به سیاست‌های خارجی و فعل و انفعالات بین‌المللی هم، حقیر اعتقادی به اینگونه بازیها و دل خوشکنکها ندارم. راه حل ایران را باید در داخل ایران جستجو کرد و هیچ‌کس و هیچ قدرتی و هیچ دولتی برای ایران و مردم ایران دل نمی‌سوزاند، هر دولتی در وهله اول ب فکر تامین منافع سیاسی و اقتصادی خویش است. تا بوده، چنین بوده و چنین هم خواهد بود.

س - با این صحبت‌هایی که کردید فکر می‌کنید چگونه حاکمیتی

جانشین جمهوری اسلامی ایران گردد؟

ج - چون برای هیچیک از گروه‌های سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی شانس قائل نیستم، پیش بینی مسأله برایم

ممتنع است .

س - همانگونه که مطلع می‌باشید، وضع سیاسی و اقتصادی کشورمان بسیار وخیم است. فقر، گرسنگی، جنگ، آوارگی، کشتار و بیماری روزافزون است. دولت مردم‌رابسیج کرده تا حمله دیگری را به عراق آغاز کند. تفکر و عمل جنگ، جنگ تا نابودی شخص خمینی و وفاداریش به نابودی انسان، بالاخره با مردم میهن ما چه خواهد کرد؟

ج - ضایعات انسانی و اجتماعی و روانی و اقتصادی این جنگ، قابل محاسبه نیست. فاجعه‌ای است که بر مردم و میهن ما نازل کرده‌اند، چون فاجعه دیگری به نام جمهوری اسلامی. مسلم است که هیچیک از طرفین در این جنگ به پیروزی نخواهد رسید ولی هر روز که می‌گذرد خرابی و ضایعات انسانی و مادی بیشتر بر مردم دو کشور وارد می‌آید. از طرف دیگر قدرتهای بزرگ و تولیدکنندگان و فروشندگان اسلحه غیرا از نظر هر به صلح و آشتی، دست به اقدام موثر و مثبتی از جمله تحریم فروش سلاح به هر دو طرف نزده‌اند. آنها همچنان نگران کسر بودجه و تا مین منافع ملی خود هستند. در این اوضاع و احوال نمی‌دانم چه مماثلت دیگری در انتظار مردم کشور ما می‌باشد.

س - درباره جنگ ایران و عراق بگوئید. این جنگ چرا آغاز شد؟ و چرا پایانی ندارد؟ شما پایان این جنگ را در چه شرایطی پیش بینی می‌کنید؟

ج - جنگ را صد ام‌حسین آغاز کرد. از نظر حقوقی و مقررات حقوق بین المللی عمل او تجاوز است و جنگ یک جنگ تجاوزی است جنگ تبلیغاتی و روانی و تحریکات دو طرف و حتی جمهوری اسلامی نسبت به حکومت عراق در ماههای قبل از حمله ارتش عراق به ایران، تغییری در عنوان جنگ نمی‌دهد. پاسخ تحریک را با تجاوز و نظامی نمی‌دهند. کیست که نداند آمریکا و مزدوران آمریکا مشغول تحریک



و توطئه علیه حکومت نیکا را گوشه هستند ولی چنانچه فردانیکارا گوشه به خاک آمریکا لشکرکشی کند، عمل تجا وزگرایانه ای را مرتکب شده. هیتلر هم قبل از حمله لهستان، بهانه می آورد که دشمن مشغول تحریکات است و در نامه اش به استالین هم (قبل از امضای پیمان صلح بین دو دولت) متذکر این موضوع می شود. آشارحقوقی این موضوع تجویز ادا مه جنگ و یا تصرف خاک عراق نیست. تجا وزگر باید به طرف مورد تجا وزغرامت بدهد. همان کاری که دولت آلمان طی دو جنگ جهانی مجبور به آن شد، با وجود اینکه کشورش را هم دو قطعه کردند. پس ازتها حم ممکن بود چها وضعیت پیش بیاید: ۱- شکست یکی از طرفین ۲- ترک مخاصمه بمنظور انجام مذاکره ۳- ادا مه جنگ و انجام مذاکره ۴- بالاخره جنگ جنگ تا پیروزی و تا انقراض عالم و آدم!!

رژیم خمینی راه حل چها رم را انتخاب کرده زیرا که از قبل جنگ استفاده های فراوان برده. ارتشی را که طی سالها در سر با زخانه ها و پادگانها محبوس بوده، به جبهه برده و به یک ارتش مبرز مبدل کرده، سپاه پاسداران را به انواع سلاحها مجهز نموده و آموزش داده. از طریق بسیج عمومی در بین مردم و بخصوص جوانان برای خود پایگاهی فراهم آورده، خود را حامی و ضامن استقلال و تمامیت ارضی کشور قلمداد کرده و مسئولیت کلیه مشکلات و نابسامانیهای اجتماعی و اقتصادی جامعه را به جنگ حواله داده، بالاخره مخالفان خود را با برقراری حالت فوق العاده در کشور و استفاده از بهانه جنگ، قلع و قمع کرده و می کند.

اینست که رژیم جمهوری اسلامی همچنان می کوشد که با زار جنگ را گرم نگهدارد و می داند که فردای پایان جنگ با مشکلات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گوناگونی مواجه خواهد شد که ممکن است به بهای عمر رژیم تمام شود، در این شرایط و اوضاع و احوال پیش بینی پایان جنگ برای من مقدور نیست.

س - فکرنمی کنید لبنا ن دیگری درخا ورمیا نه درحال تکوین است ؟

ج - فکرنمی کنم، بدلیل اینکه نیروهای مخالف قدرت مرکزی دارای نیروی ضربتی و قدرت ما نور نظیرا ونیستند . مگر اینکه این نیرو داتما تحلیل رود و تجزیه شود و گروههای داخل رژیم به مقابله با یکدیگر بپردازند .

س - با وردا رید که یک کودتا در ایران رخ دهد ؟ اگر چنین شود این کودتا را چه کسانی و بنفع چه کسانی با نجام خواهند رساند ؟  
ج - یکی از احتمالات پس از مرگ خمینی همین است که شما می گوئید . لابد یکی از دو جناح داخلی رژیم علیه جناح دیگر .

س - اوضاع خاور میانه چرا اینگونه نا آرام است ، کدامیک از قدرتهای جهانی بیشتر سعی در این به هم ریختگی در منطقه دارند ؟  
ج - حل مسأله خاور میانه در گرو حل معضل فلسطین بوده و هست و خواهد بود . قدرتهای جهانی هم نه فقط حاضر و ناظر بودند ، بلکه کمک کردند که یک ملت و یک کشور از جغرافیای جهانی حذف شود و عده ای مهاجر جای آنها را اشغال کنند . در شرایط فعلی هم هر یک از قدرتها سعی می کنند منطقه نفوذ خود را گسترش دهد و بازنده تا دیر و ز خلق فلسطین بوده و امروز هم مردم فلسطین و هم ملت لبنان .  
س - با وردا رید که همسایگان ایران مثل اتحاد جما هیست شوروی دخالتی در اوضاع ایران بنمایند ؟

ج - فکرنمی کنم ، اشغال افغانستان در سخوی به روسها داد و چاه ز نظر سیاسی و چه به لحاظ نظامی موفقیت آمیز نبوده است .  
س - رهبری جنبش را اینبار چه کسی و یا چه گروهی به عهده خواهد گرفت ؟

ج - کسی یا گروهی که از قدرت ضربتی بیشتری برخوردار باشد .  
س - چگونه نظامی در آئینده ایران تا مین کنند ، نان ، مسکن و آزادی مردم خواهد بود ؟

ج - اگر منظور تان رژیممی است که آزادی و عدالت اجتماعی برای مردم ما به ارمان بیاورد و البته استقلال کشور را هم تا مین کند، به عقیدهٔ حقیر به جزا طریق سیستم نمایندگی و پذیرش اصل حاکمیت ملی و شرکت مردم در ادارهٔ امور جا معشان، از طریق انتخاب آزاد نما یندگان نشان در مجلس قانونگذار یو شوراهای شهر و منطقه و استان، چنین نظامی استقرار نخواهد یافت و تحقق این امر در گرو قبول صادقانه اصل آزادی عقیده، مذهب و مسلک و مرام و ایدئولوژی و اصل تحمل عقاید متنوع و گوناگون در یک جامعه آزاد و پلورالیست است. جامعه ای که یک فرد یا یک گروه یا یک حزب و یا یک طبقه بر آن حکومت نکنند و اگر هم به حکومت می رسد این سلطه در چارچوب خواست و انتخاب آزادانه مردم و ضوابط و قوانین حاکم بر یک جامعه دموکراتیک باشد. مخالف، حق آزادی بیان و فعالیت و اعتراض و انتقاد داشته باشد. مردم مدیران جامعه را قیما و ارباب خود حس نکنند و از آنان وحشت نداشته باشند و بتوانند خطاها و اشتباهات آنها را گوشزد کنند و در صورت لزوم آنها را استیضاح نمایند و حتی برکنار کنند. راجع به راه حل های اجتماعی و اقتصادی، اعتقاد به راه حل های پیش ساخته و مدل ندارم. هر راه حلی که با توجه به امکانات و مقتضیات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه بتوانند برای مردم آزادی، عدالت اجتماعی، رفاه، ترقی، پیشرفت به ارمان بیاورد و به سلطه یک نفر یا یک قشر بوروکرات یا استثماریگر نینجامد، مقبول و موثر خواهد بود. جامعه و مقتضیات جامعه را با پیدا نزدیک حس و لمس کرد و بعد راه حل انتخاب کرد.

س - فکر نمی کنید امنیت جامعه با وجود پلورالیسم سیاسی و حضور نیروهای قدرتمند بوروکرات در جامعه تا مین بشود؟

ج - امنیت ناشی از ترس، خفقان و ارباب به عقیده من امنیت نیست. امنیت بمعنای حضور نیروهای پلیس و ارتش در

کوجه و خیابان و یک زندگی زیرکنترل مقامات انتظامی و امنیتی نیست. برعکس، امنیت یعنی رخت بر بستن ترس و خفقان و وحشت از یک جا معه، یعنی مردم با فراغ خاطر زندگی کنند، فکر کنند، در جا معه حضور داشته باشند، در اداره جا معه شرکت کنند، از یکدیگر نترسند که مبادا ما مورا منیتی یا عضو کمیته یا ما مورثا را الله و جندا الله و غیر ذالک باشند و این همه تا مین نمی شود مگر با این تفاهم اجتماعی که ما مور مردم با خود مردم است و مردم برابرند و از حقوق مساوی و مشابه برخوردارند و هیچکس به قول "جرج اورل" از دیگری برابتر نیست و در چنین زمینه ای از تفاهم و میثاق اجتماعی هرکس حق دارد عقیده و نظراتش را بدون وا همه و ترس بیان کند. دسته و گروه تشکیل دهد، نقطه نظرهای خود را در قبایل مخالفانش، از جمله حکومت، اظهار نماید و در مقابل امنیت داشته باشد یعنی پاسخی او را با چوب و چماق و ژ ۳ و شکنجه و زندان ندهند. حضور نیروهای دموکرات شرط لازم و واجب تا مین چنین امنیتی است. زیرا که آنان هستند که اشتباهات و خطاهای قدرتمندان و کسانی را که تن به این تفاهم و میثاق اجتماعی ندهند، گوشزد می کنند و در صورت اقتضاء، آنان را مورد عتاب و خطاب و با لخره تعقیب و محاکمه قرار می دهند. جا معه اگر به چنین میثاقی برسد، که آنهم در گرو تفاهم نیروهای سیاسی حاضر در صحنه است، تا مین نظام اجتماع کار دشواری نیست ولی مشکل از زمانی آغاز می شود که شخص یا گروهی یا طبقه ای برای خود و اختیارات و حقوق خود حد و مرزی قائل نباشد برای خود حقانیت و مشروعیت بیشتری از دیگران تصور کند. در اینجا است که منطق چوب و چماق و زندان و تصفیه فیزیکی بر منطق بحث و گفتگو و مبارزه دموکراتیک چیره می شود.

س - چه کنیم که این پلورالیسم در ایران قدرت گیرد؟

ج - یاد بگیریم که ترو فیزیکی یا ترور شخصیت نه فقط

یک راه حل شرافتمندانانه نیست، بلکه در بلندمدت کار آئی ندارد

وزمان سرهرا ازنا سرهبا زخوا هدهشنا ساند. رژيم شاهنشاهی طی ۲۵ سال هرچه خواست در مورد دکترومصدق گفت و کرد و رژيم جمهوری اسلامی هم از اولین ماهها، حمله شخصیتی خود را نسبت به او آغازید. بسیاری از گروههای سیاسی هم با آخوندها یا همصدا شدند و یا سکوت اختیار کردند، اما نام و شخصیت مصدق و مبارزات ضد-استعماری و خدمات مصدق به ایران و جهان، همچنان در تاریخ ایران و جهان حضور دارد. یا دبگیریم که انحصارطلبی و زیاده خواهی و مشروعیت و حقانیت برای خود و فکر و ایدئولوژی و دست و سازمان خود قائل شدن، ما را به سرمنزل مقصود (اگر استقراریک رژیم دمکرات و مستقل در ایران است) نخواهد رساند. یا دبگیریم که تحمل و تسامح داشته باشیم و نخواهیم که منطق چماق را بر منطق بحث و جدل و اقناع و مبارزه شرافتمندانه، چیره سازیم.

س- خوب آقای لاهیجی بدنیست کمی هم درباره آقای بازرگان و نهضت آزادی ایران بگوئید. این خط استحاله درجا معه ما جائی دارد؟

ببینید نهضت آزادی و مهندس بازرگان یک جریان فکری جدید نیست. فعالیت آنان به سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ می رسد. من ضمن اینکه برای این جریان احترام قائل بوده و هستم، به آنان نپیوستم زیرا که همواره طرفدار یک حکومت غیر مذهبی و لائیک بوده و هستم. حتی در دولت بازرگان با وجود اصرار تمام عضویت نداشتم. اما بازرگان یا نهضت آزادی را "خیانتکار" نمی دانم و برای مبارزه ای که با رژیم جمهوری اسلامی می کنند احترام و ارزش قائل هستم. این بدان معنا نیست که این جریان اشتباه نکرده است. "ناکرده گنسه در این جهان کیست بگو" کدام گروه سیاسی اشتباه نکرده؟ همین حضراتی که امروز صفت و عنوانی کمتر از "خیانتکار" به بازرگان نمی دهند، در اوایل انقلاب به هردری می زدند تا پستی بگیرند و توانستند چند نفر از فرادشان را هم به عنوان و مقامی برسانند.

انصاف داشته باشیم و درقبال اشتباهی که مرتکب می‌شود نمره منفی. برای ما هر مبارزه‌ای در راه آزادی و استقرار یک نظام مردمی و دموکرات در ایران، ارزنده و محترم است، با هر شیوه‌ای که صورت گیرد (مشروط بر اینکه هدف قربانی وسیله نشود و به هر وسیله‌نا مشروعی دست نیازی). این مبارزات اعتراض‌آمیز، حتی مبارزه در چارچوب خواسته‌های صنفی و حرفه‌ای، نظیر مبارزه پزشکان برای استقلال نظام پزشکی، در متن و بطن مبارزات مردم ایران است و درخور قدردانی و حمایت. اما کلمه "استحاله" که حکم کفر ابلیس را یافته، اگر بمعنای واقعی آن یعنی دگرگونی و تحول (از همان ریشه لغوی) باشد چرا در جامعه ما راه‌نداشته‌باشد. مردم‌جان بلب رسیده و از هر تحولی استقبال می‌کنند. اما مسأله اینست که رژیم‌های خودکامه‌تک نفری یا تک حزبی آیا قابل تحول هستند؟ آیا با زکردن فضای سیاسی به تلاشی و از هم‌پاشیدگی رژیم، چون رژیم شاهنشاهی یا رژیم مارکوس در فیلیپین و احتمال رژیم پینوشه در شیلی، نمی‌انجامد؟ آیا رژیمی که در آن نظروراهی یک نفر به عنوان پیشوای مذهبی یا سیاسی، مافوق نظر مردم و تمام‌نهادهای حکومتی است، را می‌توان دگرگون و متحول کرد؟ تحول وقتی امکان پذیر است که "حضرت" حاضر به تعدیل قدرت خویش باشد و تمام یا قسمتی از اختیارات خود را واگذارد. در آن صورت تصویری - کنم که حلال و جبروت دیکتاتور که به زور و فشار و اختناق بر افکار و روان مردم تحمیل شده، زوال خواهد یافت. سردمداران رژیم هم هر از گاهی نه به تصریح بلکه تلویحاً می‌گویند که اشتباه شاه را تکرار نخواهند کرد. در هر حال من تصور نمی‌کنم که این حضرات به میل خود قدرت را وا می‌گذارند و مناصب و مزایای راکه با بکارگرفتن تمام وسایل و شیوه‌ها و رموز به چنگ آوردن قدرت، به چنگ آورده‌اند به نفع جریان دیگری ترک کنند.

س - آیا لیبرال‌های مذهبی قدرت را بدست خواهند گرفت ؟  
ج - تصور نمی‌کنم، مگر اینکه جریان اعتراضی با لاابگیرد و  
نا رضایتی مردم به تظاهرات و اعتراض علنی منجر شود و رژیم ناگزیر از  
عقب نشینی گردد. در شرایط و اوضاع و احوال فعلی من شانسی  
برای این جریان قائل نیستم.  
س - و در آخر، بگوئید موافق لغو مجازات اعدام در ایران  
آینده هستید؟

ج - نه فقط موافق هستم، بلکه یکی از اهداف و رسالت‌های  
جامعه‌های دفاع از حقوق بشر در ایران، لغو مجازات اعدام است.  
ما بخصوص از یکسال قبل، در این باره بسیار گفته ایم و با زوایم  
گفت. شما را به مقاله "میثاق ملی لغو اعدام" به قلم اینجانب  
در نشریه حقوق بشر بهار ۶۵ حواله می‌دهم.

## شام آخر

چون روز فطیر و هنگام شام رسید  
با دوازده جواری بنشست ... پس  
به ایشان گفت اینک دست آن کس  
که مرا تسلیم می کند با من در سفره  
است ...

سخن مسرور بر زبانش بود که ناگاه  
جمعی آمدند و یکی از آن دوازده  
که یهودا نام داشت نزد عیسی  
آمد تا او را ببوسد. عیسی به او  
گفت :

ای یهودا پسرانسان را به بوسه  
تسلیم می کنی ؟ !

انجیل لوقا

ما هفت نفر بودیم که سه روز و دو شب ، از روزهای  
اوایل مهرماه ۱۳۳۵ ، به قصد سروسامان دادن به بقایای  
تشکیلات حزب جلسه کردیم . شش روشنفکر و یک " کارگر " و او  
یک رفیق آذربایجانی بود که با مهندس صادق انصاری از  
آذربایجان برای شرکت در جلسه دعوت شده بود . وقتی از متقی  
هویت او را پرسیدم گفت رفیق کارگرمان " حبیب ثابت " است ،  
و بالبخندی کمرنگ افزود برای " پرولتریزه " کسردن  
این جمع حضورش لازم بود . انصاری از اعضای قدیمی حزب و  
عضو کمیته<sup>۱</sup> ایالتی تهران و متخصص مسائل دهقانسی بود .  
متقی نیز از اعضای بسیار قدیمی حزب و در آن زمان عضو مشاور  
کمیته<sup>۲</sup> مرکزی بود و در واقع از نظر سن و مقام حزبی از همه<sup>۳</sup> ما  
بالا تر بود . او از اعضای گروه جهانسوز بود که در زمان رضا  
شاه بجرم فاشیستی با زداشت و در زندان با گروه پینجاه و سه



نفر آشنا و پس از شهریور ۱۳۲۵ و تشکیل حزب توده<sup>۶</sup> ایران  
عضو این حزب شده بود . چهار نفر بقیه همگی همسن و سال و  
همدوره و از جوانهایی بودیم که در دانشگاه و در جریان مبارزات  
سیاسی و دانشجویی سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴ به عضویت حزب در  
آمده بودیم و همه هم کادر حرفه‌ای حزب بودیم : منوچهر  
هوشمندراد ، مهندس فرج الله میزانی ، پرویز شهریاری  
و من .

در این تاریخ از اعضای هیئت اجرائیه<sup>۶</sup> حزب هیچکس  
باقی نمانده بود و دکترو وجودت و کیانوری نیز ، که دستگیر  
نشده بودند ، سال پیش به خارج رفته بودند . مدت ها بود که  
فعالیت های حزبی در باقیمانده<sup>۶</sup> بدنه<sup>۶</sup> آن بصورت رابطه های  
خیابانی یکنفره و در حد احوالپرسی درآمده بود و هیچ تحرک  
و خلاقیتی در شبکه<sup>۶</sup> حزبی دیده نمی شد و ما جمع شده بودیم که  
برای تجدیدنظر در فعالیت های حزبی و تزریق تحرک تشکیلاتی  
برنامه ریزی کنیم . در اول جلسه متقی گفت که رفیق روزبه  
هنوز در ایران است ولی بعزت مصالح امنیتی در این جلسه  
شرکت نخواهد کرد . اما من او را در جریان بحث های این جلسه  
خواهم گذاشت .

تا آنجا که به اطلاعات من مربوط می شود این جلسه زیر  
فشار من تشکیل شد زیرا از مدتی پیش معتقد شده بودم که برای  
ایجاد تحرک در حزب باید دست به تجدید سازمان و برنامه ریزی  
تازه ای زد و برای این کار هم باید جلسه ای از کادرهای  
حزبی تشکیل شود ، و بالاخره پس از یکی دو بار تذکرته دید کرده  
بودم که اگر این جلسه تشکیل نشود من فعالیت تشکیلاتی و  
سیاسی خود را مستقل و جدا از بدنه<sup>۶</sup> حزب ادامه خواهم داد .  
در آغاز این جلسه پیشنهاد کردم که برای تجدید سازمان  
حزب ابتدا باید انحلال آنرا اعلام کرد و بسیار مختصر توضیح

دادم که با این کار اولاً ما می توانیم تشکیلات را از افراد  
مردد و مشکوک پاکسازی کنیم و ثانیاً ذهن پلیس را بفرای  
مدتی از تعقیب حزب منصرف کنیم . این پیشنهاد با چنان  
تعجب و هیاهوئی روبرو شد که دیگر کمترین حرفی از آن بمیان  
نیاوردم .

گزارش و برنامهای که از پیش تهیه شده بود بوسیله  
میزانی به بحث گذاشته شد . در زمینه تحلیل اوضاع و برنام  
مهریزی سیاسی و تشکیلاتی برای آینده بحث مفصلی در گرفت  
و در آخر تصمیماتی گرفته شد که بقول شهرداری اگر ما را ششماه  
دیتر دستگیر کرده بودند به احتمال زیادی می توانستیم بر  
اساس آن یک هسته سالم و زنده حزبی بوجود آوریم که در طول  
زمان آهسته آهسته رشد و گسترش یابد . اما در زمینه تعیین  
مسئولیت ها و سازماندهی کمترین تغییری بوجود نیامد و با  
اینکه پیشنهادهائی شد و بحث هائی صورت گرفت ولی مسئول  
لیت ها دست نخورده ماند . بنظرمی رسید که تصمیمات قبلا  
گرفته و تدارک دیده شده بود .

روز سوم جلسه اتفافی پیش آمد که سبب شد تا من با  
لابالگیری تمام خود را تسلیم تقدیر کنم : متقی دریسک  
تنفس برای تلفن زدن از خانه بیرون رفت ، یک لحظه تصور  
کردم شاید می رود که روزبه را در جریان بگذارم ولی بلافاصله  
بنظرم اینکار بی معنی آمد . در این زمان من در اثر سالها کار  
مخفی مثل خرگوش نسبت به هر حرکتی حساس و شکاک بودم و خطر  
رابو می کشیدم . بعد از بیرون رفتن او از خانه بسختی  
دچار نگرانی شدم . یک لحظه فکر کردم که او برای خبر کردن  
پلیس بیرون رفته است . وقتی برگشت لوتی گری و ادارم کرد  
که از سوء ظن خودم کلمه ای بر زبان نیاورم ولی تا آخر جلسه  
منتظر هجوم پلیس بودم و به همین دلیل هم بود که در بحث های

بعدی بطورجدی شرکت نکردم .

جلسه پان یان یافت و هیچ اتفاقی نیفتاد . حتی وقتی با یکی از رفقا از خانه خارج شدیم با همه مراقبتی که کردم متوجه شدم کسی دنبال ما نیست . کم کم سبک شدم و چند روز بعد قضیه بکلی فراموش شد .

دهم آبان سال ۱۳۳۵ بود ، و کمتر از یکماه از این جلسه گذشته بود که همراه با هوشمندراد در ملاقات خیابانسی شبانه دستگیر شدم . در کوچه پس کوچه های خلوت زمستانسی شهر پرسه می زدیم و بحث می کردیم و هنگامی که از یک سه راهی به داخل کوچه ای پیچیدیم اتومبیلی با چراغ های نورافکن خود از کنار ما به درون کوچه پیچید و ده دوازده قدم جلوتر از ما توقف کرد و پس از پیاده کردن مردی بلندقد براه خود ادا مه داد . اول هوشمندراد متوجه شد که مرد درهما نجا که پیاده شده ایستاده است و با صدائی پست گفت مثل این که این یا رومنتظر ما است . در آن لحظه بنظر می رسید که ما هیچ کاری نمی توانیم بکنیم . گفتم شاید ایستادنش اتفاقی باشد ، بهتر است بی اعتنا به راه خودمان ادا مه بدهیم ! و در همین زمان متوجه شدم که اتومبیل چند قدم بالاتر ، در تاریکی کوچه متوقف شد و مردی نسبتا کوتاه قد و کلاه شاپو بر سر از آن پیاده شد و اتومبیل عقب عقب بجانب ما برگشت . با اینکه مرد کوتاه قد کمی چاق تر از متقی بنظر می رسید نمی دانم چرا او را بجای متقی گرفتم . او منطقا ما را شناسایی کرده بود و دیگر حضورش لازم نبود .

ما و اتومبیل در یک لحظه به مرد بلندقد رسیدیم . او در حالیکه رویش به هوشمندراد بود گفت بفرمائید سوار شوید ، و چون دید که من به راه خود ادا مه می دهم و سه چهار قدم از آنها هم فاصله گرفته ام گفت شما هم بفرمائید و چون با تعجب و

تردید به طرف او برگشتم تا من کتتش را کنار زد و ضمن اشاره به سلاح کمربش گفت اگر بخواهیید حرکتی بکنید اینهم هست . اول هوشمند را در صندلی عقب کنار در نشانید و خودش پس از او سوار شد و من هم مثل سحر شده ها طرف راست او نشستم . اتومبیل از جا کنده شد و از نزدیکی با غشا ه وارد خیابان سپه شد و سپس از خیابان شاهپور به سمت شمال شهر و محل فرمانداری نظامی برآه خود را داد .

در تمام طول راه از احوال کاری خودم بسختی عصبانی بودم . مطلب این بود که از دو سه ماه پیش ب فکر تهیه یک سلاح کمربی افتاده بودم . فکرمی کردم نباید مفت به جنگ پلیس افتاد ، اما با اینهمه برای تهیه اسلحه بطور جدی اقدام نکرده بودم و حالا ضمن ناسزاگویی به خودم در خیال ب طرف این مأمور پلیس تیراندازی می کردم و پس از زخمی کردن او از همان کوجه ها که می شناختم می گریختم . ولی خیال بافی و سرزنش بلافاصله خود را به نقشه فرار داد . انواع و اقسام نقشه ها خیلی سریع تراز حرکت اتومبیل به ذهنم خطور می کرد تا با لایحه در خیابان شاهپور ، چهل پنجاه قدم مانده به چهارراه کالج متوجه شدم که چراغ راهنمای چهارراه قرمز است و از سرعت اتومبیل کاسته می شود . در اتومبیل را گشودم و خودم را به بیرون پرت کردم و پیاپی فرار نهادم .

مادونفر بودیم و آنها هم دونفر ، که یکی را نندگی می کرد . مطمئن بودم که اگر پس از فرار من هوشمند را هم فرار کند احتمال اینکه یکی از ما نجات پیدا کند بسیار قسوی است . نباید اجازه می دادیم که این هفت نفر باقیمانده آسان گرفتار شوند ولی هوشمند از جایش تکان نخورد و من هم با تیراندازی پلیس از پا افتادم . او مرا در یک تاکسی انداخت و به بیمارستان شماره ۶ دو ارتش برد که پس از بیست

و چند روز، در حالیکه هنوز تب شدید داشتم، ما مورین فرمانداری نظامی مرا تحویل گرفتند و به زندان لشکر دوزهی بردند و در یک سلول انفرادی انداختند.

عصر همان روز انتقال به زندان یک رفیق عضو هیئت اجراییه، که از قدیم می شناختم به من خبر داد که هوشمند را ده دوازده روز پیش آزاد شده است. دوسه سطر اظها ر تنفر از حزب توده و ابراز وفاداری به شاه نوشته و آزاد شده بود. این رفیق معتقد بود که او مرالوداده و دلیلش هم این بود که پس از چند روز با یک تنفر نامه آزاد شده است اما من درست بهمان دلیل مطمئن بودم که او مرالوداده است. چرا باید پلیس عامل خودش را با این راحتی افشای کرد. پلیس می توانست مرا جداگانه و تنها بگیرد و وارد داخل شبکه حزبی باقی بگذارد، بی آنکه کسی به او شک کند. هر دو مورد چند تن دیگر از فعالین حزبی عمل کرده بود. بعلاوه در موقع ملاقات این من بودم که او را از کوچه پس کوچه های آشنا هدایت می کردم و مراقب بودم که کسی ما را تعقیب نکند. تنها احتمالی که می شد داد این بود که پلیس در یکی از گشت های شبانه خودش بر حسب اتفاق ما را بوسیله یکی از افراد حزبی - شایدم تقی - شناسائی و دستگیر کرده است. حتی گاه خودم را سرزنش می کردم که نکنند من باعث گرفتاری هوشمند شده باشم زیرا با اطمینان به این که پلیس مرا نمی شناخت زیاد بی بندوباری می کردم.

بیش از یک ماه از انتقال من به زندان زهی نگذشته بود که یک روز سروکله یک عکاس همراه مسئول زندان پیدا شد و چند عکس از من گرفت. از پس فردای آن روز دوزیر پشت سر هم روزنامه های کیهان و اطلاعات تبلیغ می کردند که چهار نفر از اعضای کمیته مرکزی و در ردیف کمیته مرکزی حزب توده

دستگیر شده‌اند. در این دوروزسئوال های زیادی برای رفقای زندانی مطرح شد و از من می پرسیدند که اینها کی هستند. در حقیقت من با یاد اطلاع می داشتم ولی این خبر خود مرا هم دچار تعجب کرده بود. ممکن بود روزبه را گرفته باشند اما تا مطمئن نمی شدم نمی بایستی راجع به حضور او در ایران چیزی می گفتم. هیچیک از اعضای کمیته مرکزی در ایران نبودند و فرمانداری نظامی هم که نمی توانست دروغی بسه این شاخداری بگوید. جز اظهار بی اطلاعی کار دیگری نمیتوانستم بکنم که البته با تردید و لبخند رفاقا مواجه می شد.

بالاخره روز سوم روزنامه‌ها اعلامیه مفصل و پرآب و تاب دادستانی ارتش را همراه با عکس انصاری و شهریاری و من چاپ کردند. خودم خنده ام گرفته بود و بچه‌ها سربسرم می گذاشتند.

تردیدی نبود که تنها کسی که در بالای سر ما قرار داشت می توانست ما چهار نفر را لو داده باشد، و این شخص هیچکس جز متقی نبود. من پس از دیدن او نیز قرائنی برای تایید این خودم را با او در میان گذاشتم. او نیز قرائنی برای تأیید سوء ظن در دست داشت. از جمله گفت که متقی قبل از دستگیری من بر سر قرارش نیا مدو حال آنکه هیچ وسیله دیگری برای تجدید این قرار ملاقات وجود نداشت. با اینهمه شهریاری و من قرار گذاشتیم این سوء ظن را بصرف چند قرینه با کسی در میان نگذاریم.

چهار ماه از دستگیری شهریاری و من می گذشت که مرا به دفتر زندان احضار کردند و یکی از بازجوهای معروف فرمانداری نظامی بشیوه مخصوص خودش برای اولین بار از من بازجویی کرد. از قرار معلوم فردای آن روز فرمانداری نظامی منحل می شد و اینها تازه در آخرین روز عمر فرمانداری می -

خواستند پرونده<sup>۶</sup> مرا برای تحویل به دادستانی ارتش تکمیل کنند. با زوجی از ساعت نه صبح تا هشت بعد از ظهر - با یک ساعت تنفس برای صرف غذای جناب سروان - ادامه داشت و در این مدت سه چهار بار به گوشه و کنایه سعی کرد به من حالی کند که هوشمند را در باعث گرفتاری من شده است. کاملاً معلوم بود که می خواهد با گناهکار جلوه دادن هوشمند مرا از سوء ظن نسبت به عامل اصلی گرفتاری ها منصرف کند.

در پانز سال بعد، یعنی سال ۱۳۳۶ به بهانه<sup>۶</sup> وقوع یک حادثه<sup>۶</sup> جنجالی ما را به قزل قلعه منتقل کردند و چندی پس از این تاریخ بود که روزبه در جریان یک تیراندازی متقابل بوسیله<sup>۶</sup> مأمورین ساواک زخمی و دستگیر شد و او را - بر روی برانکار<sup>۶</sup> به همین زندان آوردند و در اطاقی جداگانه و دور از زندانیان دیگر زیر نظر قرار دادند. در اولین اعلامیه<sup>۶</sup> دادستانی ارتش تذکر داده شده بود که علی متقی در دستگیری روزبه با مأمورین همکاری داشته است ولی بعدها دیگر - هیچگاه در اخبار و مصاحبه ها نامی از او بمیان نیامد. دوسه هفته بعد شنیدم که "تشکیلات تهران حزب توده ایران" طی یک اعلامیه این اتهام دادستانی را رد کرده است. در اعلامیه گفته شده بود که رابط روزبه در موقع دستگیری حبیب ثابت بوده، و البته او هم تقصیری نداشته زیرا از قرا معلوم خود او تحت نظر بوده و بدون اینکه خودش متوجه باشد مأمورین را به سرقرار روزبه کشانده است. اگر این حرف واقعاً هم محبت می داشت تمهیدی بود که خود متقی با هدایت پلیس بکار برده بود تا بتواند تقصیر را به گردن ثابت بیندازد و خودش همچنان در داخل حزب بعنوان عامل پلیس بکارش ادامه دهد.

یک شب که با انصاری در حیات قزل قلعه دراز کشیده و درد دل می کردیم گفت راستی میدانی که ما فردای دستگیری

شما از قضیه با خبر شدیم . چنین چیزی بنظرم غیر ممکن می -  
آمد . پرسیدم چطور با خبر شدید ؟ گفت ما جارا را از متقی  
شنیدیم . چطور امکان داشت متقی بتواند این زودی از  
قضیه با خبر شود ؟ انصاری می گفت من چیزی از او نپرسیدم  
ولی با حتمال قوی او همان شب یا شب بعد به خانه هوشمندراد  
سرزده و قضیه را فهمیده است . آنها هم شهری بودند و احتمالاً  
روابط خانوادگی با یکدیگر داشتند .

اما چند شب بعد متوجه شدم که حدس انصاری غلط است .  
داستان از این قرار بود که وقتی روزبه را گرفتند سه گروه بان  
یا استوار ارتشی را از جانب ساواک بقصد مراقبت از او تعیین  
کردند که هر کدام بنوبت هشت ساعت در شبانه روز کشیک می -  
دادند . یکی از اینها جوان درشت هیکل و جاهل منشی بود که  
همان شب اول ورودش به حیاط قزل قلعه آمد و با انصاری  
مشغول صحبت شد . معلوم شد در روزهایی که انصاری در محل  
چاپخانه کوچک حزب در نمازگاه بوده و در آنجا مأموریت  
داشته است . از پشت سر و گردن و شانه ها به راننده اتومبیلی  
شبا هت داشت که در شب دستگیری من و هوشمندراد هدایت  
اتومبیل را برعهده داشت . وقتی انصاری مرا به او معرفی  
کرد گفت من از دستگیری شما اطلاع داشتم . بالبخند گفتم  
البته باید هم اطلاع داشته باشی برای اینکه خودت راننده  
اتومبیل بودی . جاهل منشا نه گفت نه چون تو ، من نبودم ،  
فکرمی کنم . . . سرخه بوده ( اسم راننده را گفت ولی مسن  
تنها لقبش یا دم ماند ) . بعد اضا ف کرد که من همان شب مأمور  
خانه هوشمندراد بودم . مگر همان نیست که یک مادر پیرویک  
زن جوان و یک بچه کوچک دارد ؟ نشانی هایش درست بود .  
می گفت چند شب در خانه هوشمند کشیک داشته و مادر و زن  
او را خیلی دلداری می داده و همه وسائل احتیاجشان را فراهم



می کرده است . در آن زمان رسم بود که وقتی کسی را می گرفتند  
مأ مورین فرمانداری در خانه اش می ماندند تا اگر رفیقی به  
خانه او بیاید دستگیرش کنند و از این طریق خیلی ها راهم  
دستگیر کرده بودند .

از حرف او بیکه خوردم و فهمیدم که متقی نمی توانسته  
است از طریق خانواده هوشمند از دستگیری او با خبر شده باشد .  
دیگر برایم یقین شد که متقی نه تنها روزبه را لوداده بلکه  
اولا قبل از همان سال قبل در اختیار پلیس بوده و دستگیری  
ما چهار نفر هم با واسطه او صورت گرفته است .

در قزل قلعه یکی از کادرهای فعال خربی که در زیر  
شکنجه هم مقاومت خوبی کرده و حالا بکلی سرخورده بود یکبار  
در برابر جمع به طنز گفت لابد شما مورد اعدا دسواک نبوده اید  
که خودشان را از شما خلاص کرده اند . منظورش معلوم بود ،  
یعنی بقیه که هنوز دستگیر نشده اند مورد اعدا دپلیس هستند .  
با اینکه این حرف او باعث اظهار نفرت من نسبت به او شد ولی  
طرح این مسئله سبب شد که یکی دیگر از کادرهای قدیمی حزب  
مطلب تازه ای را عنوان کند . او از نزدیکان کیانوری بود  
و اینک او هم موجودی سرخورده و دهن لقمی نمود . بطور  
جدی گفت اگر میزانی با شما بوده احتمال اینکه گرفتاری شما  
زیرسرا و با شد خیلی زیاد است برای اینکه آدم بسیار کلک  
وزرنگی است . از حرف او کمی جا خوردم اما چندان اعتنائی  
به آن نکردم و خیلی زود هم حرف او از یادم رفت . ولی  
موضوع میزانی چند هفته بعد شکل دیگری زنده شد .

یک شب که در حیاط زندان با انصاری گپ می زدیم گفت  
راستی می دانی که میزانی هم به خارج رفت ؟ و در برابر  
سؤال من توضیح داد که میزانی تعریف کرده که یک روز در  
خانه اش را می زنند و وقتی او در را باز می کند سرهنگ زیبایی

خودش را به او معرفی می کند . ( سرهنگ زیبایی یکی از  
 سازماندها ن عمده ساواک و با زجوتی های مخصوص آن بود و  
 در متلاشی کردن سا زمان حزب توده نقش عمده ای داشت ) .  
 چون میزانی دستپاچه می شود سرهنگ زیبایی بلافاصله می -  
 گوید نا راحت نشو ، من برای دستگیریت نیا مده ام ، آمده ام  
 پیشنها دهمکاری کنم واگراین پیشنها درابپذیری هیچ کاری  
 با تونداریم . میزانی برای انصاری تعریف کرده بود که  
 من گفتم الان که نمی توانم تصمیم بگیرم وبیست وجهسار  
 ساعت مهلت می خواهم . سرهنگ زیبایی هم قبول کرد که  
 بیست وجها رساعت دیگربرای گرفتن جواب برگردد . اورفت و  
 من هم از دردیگرخانه فرارکردم . انصاری می گفت بهمین  
 دلیل قرارشده که میزانی ازایران خارج شود . اودر مورد  
 چگونگی مراجعه زیبایی به خانه میزانی هم توضیح میداد  
 که گویا زیبایی اول بسراغ برادر میزانی می رود وبه او  
 قول می دهد که اگر نشانی خانه میزانی را بدهد وبتواند قول  
 همکاری از او بگیرد هیچ کاری با او نخواهد داشت . و برادر  
 میزانی نیز با تکای همین قول نشانی خانه او را می دهد .  
 من با تعجب پرسیدم وشما هم این داستان را بساور  
 کردید ؟ انصاری تصور می کرد که زیبایی لابد نخواسته است  
 زیرقولش بزند .

با او بحثی نکردم ولی مشکل تازه ای بر معمای دستگیر  
 ما افزوده شد . خانه میزانی ، تا آنجا که من دیده بودم  
 در دیگری نداشت . بعلاوه چگونه ممکن بود زیبایی چنین  
 لقمه چربی را باسانی از دست بدهد . شایع بود که او قبلا از  
 این کارها کرده است وفلسفه اش هم اینست که اگر از صد نفر که  
 قول همکاری می دهند و آزادمی شوند حتی فقط پنج نفر به  
 قولشان وفا کنند به نفع ما است . اما اگر این حرف بایک

نسبت درصدی هم صحت می داشت در شرایط آنروز و در مسورد میزانی ، لا اقل برای من ، مطلقا غیر قابل قبول بود .

زمان می گذشت و موضوع میزانی مراسم به خود مشغول داشته بود : او براحتی از جنگ زیبایی در رفته و بعد هم به آسانی به خارج سفر کرده بودا ما چگونه ؟

از سالها قبل با رفیق کاری درما زندران آشنا شده بودم و این آشنایی بعدها به دوستی بسیار نزدیک خانوادگی تبدیل شده بود . او بعدها یک خویشی سببی با میزانی پیدا کرده بود . پس از آزادی از زندان ، در یکی از دیدارها یمان با خوشحالی صادقانه ای تعریف کرد که چگونه مدتی پیش میزانی به خارج رفت و یکماه پس از رفتن او هم زنش را با هواپیما از فرودگاه مهرآباد روانه کردیم . برای اطمینان خاطر پرسیدم زن میزانی با هواپیما و از فرودگاه مهرآباد به خارج رفت ؟ او با تأیید مطلب مرا مطمئن کرد که عوضی نشنیده ام .

اگر فرض می کردیم که میزانی با استفاده از لوتیگری زیبایی به او نارو زده و از دستش فرار کرده ولی دیگر بهیچوجه نمی توانست قابل قبول باشد که بگذارند به این مفتی زن او در فرودگاه مهرآباد سوار هواپیما بشود و به خارج برود .

دیگر کمترین تردیدی برایم باقی نماند که میزانی در اختیار زیبایی بوده و طبق نقشه او هم به خارج رفته است . اما برعکس در مورد مطلبی که تا آن زمان نسبت به آن یقین حاصل کرده بودم دچار تردید شدم : آیا او رفتن ما از طریق متقی یک صحنه سازی نبوده است ؟ خیلی امکان داشت که میزانی را قبل از متقی دستگیر کرده باشند و چون متقی با روزبه ارتباط داشته او را به راهنمایی می گیرند و او را و ضعف بخرج می دهد و ما و روزبه را او می دهد . با این ترتیب میزانی برای فعالیت بنفع ساواک به خارج فرستاده می شود

و متقی زیر نظر پلیس حزب توده رادر داخل کشور سازمان می دهد و اداره می کند، و هنگامی نیز که قضیه آفتابی می - شود کاسه کوزه ها بر سر او شکسته می شود.

۲ آبان ۱۳۶۴

\* - متقی در پلنوم چهارم حزبی که در تیرماه سال ۱۳۳۶، نه ماه پس از دستگیری من، تشکیل شد به عضویت کمیته مرکزی ارتقاء پیدا کرد ولی حدود دو سال پس از دستگیری ما و یکسال پس از دستگیری روزبه رادیو پیک ایران، ارگان حزب توده در خارج اعلام کرد که علی متقی با پلیس همکاری می کند. در سال ۱۳۴۷ من رادمنش رادریا ریس ملاقات کردم، وقتی موضوع متقی مطرح شد گفت که خود او از یک طریق مطمئن طی نامه ای به ما خبر داد که از مدتی قبل دستگیر شده و گزارش هایی که با مضای او فرستاده می شده همگی از جانب ساواک تنظیم می شده است. متقی را پس از این ماجرا دیگر کسی ندید و حتی پس از انقلاب نیز آفتابی نشد.

\* - در مورد میزانی نیز دکتر رادمنش در همین ملاقات گفت که میزانی جریان مراجعه<sup>۱</sup> زیبایی و چگونگی فرارش را به هیئت دبیران حزب گزارش کرده است. میزانی در پلنوم چهارم حضور بهر رسانده و نامه<sup>۲</sup> مفصل روزبه را نیز به همراه خود آورده بود. میزانی در خارج از کشور در داخل حزب بالا آمد و پس از انقلاب به ایران بازگشت و در مقام مسئول تشکیلات کل حزب فعالیت می کرد.

\* - منوچهر هوشمند را در پس از آزادی در شرکت نفت مشغول کار شد و پس از انقلاب و تجدید فعالیت حزب توده به دفتر حزب مراجعه کرد ولی کیانوری او را نپذیرفت .

\* - در مورد حبیب ثابت من هیچ اطلاعی ندارم .

\* - پرویز شهریاری - که نباید با عباس شهریاری اشتباه شود - شخصی است که بعدها بعلت مشارکت در تنظیم کتابهای ریاضی برای دبیرستانها و ترجمهء کتاب ریاضی و شرکت در تأسیس " سازمان فرهنگی خوارزمی " در میان محافل فرهنگی و کتابخوان شناخته شد . او بعد از تجدید فعالیت حزب توده دوباره به فعالیت در آن حزب پرداخت و مدتی به همین مناسبت در توقیف بود .

\* - کسانی که سه جلد کتاب تاریخ جهان باستان و یک جلد تاریخ قرون وسطی ، ترجمه از منابع شوروی را خوانده باشند مهندس صادق انصاری را می شناسند زیرا او در ترجمهء این کتاب ها نقش اصلی داشت . او نیز پس از تجدید فعالیت علنی حزب توده در داخل کشور به حزب پیوست و پس از دستگیری مسئولین و اعضای این حزب در سال ۱۳۶۲ به خارج مهاجرت کرد . مهندس انصاری اگر مصلحت بداند ، می تواند در مورد این خاطره توضیحات کافی بدهد و اشکالات و اشتباهات آنرا رفع و تصحیح کند .

## کتاب در اتحاد جهان‌شوروی

از: روبرت استیوال

برگردان: ج. ن.

الگوی هر می شوروی .

می توان موافق و یا مخالف بود . بهر حال ، گذشته از موضع گیری های شخصی که از روحیه حساس ریشه می گیرد ، الگوی شوروی ، از نظر تاریخی بی چون و چرا الگوی تازه ایست . اجتماعی کردن وسایل تولید در بازار کتاب و فرهنگی که منتقل می سازد به اجراء آمده است . و تمامی این مجموعه در چهار چوب مقررات برنامه ریزی جای داده شده است . یعنی که مفهوم انگاره Schema بیش از هر ساختار دیگر گذشته بر آن مسلط است . یعنی که روحیه نظام Systeme فرما- نرواست و این امر روحیه نظارت و برقراری انضباطی سخت و دقیق را بدنبال دارد . بدین ترتیب ابتکار ، سرعت و نرمش حذف شده و یا به حداقل رسیده و کندی و نظم برقرار گشته است . ولی ، از سوی دیگر برخی از بی نظمی ها و زیاده روی ها نیز از میان برداشته شده است . سرانجام ، این انگاره از بالا آغز شده و با پایین آمدن بتدریج گسترش می یابد . براستی با نقشی از هرم روبرو هستیم که در ورای شکل کهنه خود ،

برداشتن از یک جا معهرا که برای بکار افتادندش در همه ی  
زمینه ها ، یک دیوانسالاری bureaucrativ گسترده  
می طلبد ، بدنبال دارد .

چنین نقش هرمی ، بیشتر آرمانی جلوه می کند تا  
واقعی . در مورد شوروی ، مانه با یک هرم ، بلکه با هرم ها  
سروکار داریم ؛ در زمینه ی ادبی ، اتحادیه ی نویسندگان ؛  
در زمینه ی علمی ، فرهنگستان علوم ؛ در زمینه ی سیاسی ،  
حزب کمونیست ، شورای رهبری و سندیکاها ؛ و در زمینه ی  
فرهنگی و آموزش ، وزارت خانه های فرهنگ و آموزش و پرورش .  
هریک از این مرکزها ، مسائل مرا می را از دیدگاه هسای  
گوناگون ، در رابطه با ملاک های اجتماعی ویژه و مکمل به  
انجام می رسانند . ولی هر یک از این مرکزها ، سازمان تولید  
چاپ ویژه ی خود را نیز دارد . اتحادیه ی نویسندگان انتشارات  
راتی خود را دارد . حزب کمونیست روزنامه اش " پراودا "  
و انتشارات خویش را داشته و شورای رهبری از طریق روزنامه ی  
" ایزوسیتا " و سندیکاها بوسیله ی " تروود " Troud  
دیدگاه های خود را بیان می کنند . وزارت آموزش تولید  
کتابها ی پیش را خود سازمان داده و فرهنگستان علوم انتشارات  
" ناوکا Naouka " را در اختیار دارد . داده ی اقتصادی  
نیز ، به نوبت خود ، آفرینش سازمان های گوناگون را موجب  
شده است . بنا بر سرشت ادواری مطبوعات ، آنرا از کتاب  
جدا ساخته و از طریق یک بیراهه شگفت آوری که بسیار رایج  
است ، هر آنچه که به کتاب وابسته است ، یعنی ، نشر ، چاپ  
و پخش را زیر نظر وزارتخانه در " کمیته ی نشر " متمرکز  
کرده اند . در زمینه ی ملاک تجارתי پخش ، و با توجه به چگونگی  
تولیدات ، سازمانهای گوناگونی بچشم می خورد . پخش  
تجارתי وابسته به " کمیته ی نشر " بعهدده ی سازمانی است

بنام "soyoutkniga" . در حالیکه نشریات دوره ای و روزنامه ها به سازمان دیگری بنام "soyouzpechat" وابسته است که گهگاه کتاب نیز منتشر می سازد. با دخالت دادن روش کلی پخش مجموعه ای تولیدات اقتصادی و همچنین مسئله جغرافیایی که شهر را از روستا متمایز می سازد ، "Tcentrosoyouui" ، یا مرکز تعاونی پخش مواد خوراکی و کالاها در روستا ، که کتاب نیز بفروش می رساند ، وارد گودمی شود. همین ملاکهای اقتصادی پخش به همراهی ملاک جغرافیایی بازاریجهانی موجب پیدایش "mejdou" "narodnaiakniga" یعنی مرکز انحصاری واردات - صادرات کتاب برای تمامی اتحاد جماهیر شوروی ، در وزارت تجارت خارجی شده است .

سرانجام ، پخش فرهنگی از طریق کتابخانه های همگانی ، پای وزارت فرهنگ را به میدان می کشاند. هماهنگ سازی امور کتابخانه ها کار یک مرکز جدید است بنام "خانه کتاب" ؛ در حالیکه پیوند داخلی اقتصادی با "sogouzkniga" بوسیله مرکز دیگری وابسته به آن ، یعنی "تحصیلداری" فراهم می گردد که به کتابخانه ها توانایی خریدن کتابهای مورد نیاز را می دهد.

بدینسان ، پیچیدگی این تشکیلات ، که با زحمات در نظرآوردن حضور گسترده ای سازمانهای نامبرده در سطح ایالت و جمهوری ها تقویت می گردد ، مشاهده می شود. امروزه بسیار مشکل است که بدانیم شوروی ها در چه وضعیتی هستند. اما ، این کوشش تمرکز دادن ، موجب گسترش تازه ی "ششسورای فرهنگی و آموزش سوسیالیستی" کشور رومانی و نیز "کمیته های هنر و فرهنگ" در بلغارستان گردید. تقویت تمرکز دادن ، همچون یک گرایش در جامعه پیشرفته ی سوسیالیستی در



جهت گیری بسوی کمونیسم پدیدار می شود و در زمینه های گوناگون توجیه می گردد. نخست ، از دیدگاه مرامی ideologique برای نشان دادن واکنش احتمالی در برابر پاره پاره شدن تمامیت دیوانسالاری ، که به گونه ای از استقلال منجر می شود. از راه مرکزیت دادن نظارت تقویت می گردد. از دیدگاه اقتصادی برای جلوگیری از حیف و میل . برای همین است که یکی از کارهای " کمیته ی نشر " پیشگیری از چاپ یک کتاب از یک نویسنده توسط چندبنگاه انتشاراتی در جمهوری های گوناگون در یک زمان است . سرانجام ، تقویت یکپارچگی نظام تبلیغاتی به مرکزیت نیازمند است . بدینسان ، اهمیت مبارزه ای را که بر سر پیشرفت میان جامعه ی سوسیالیستی و جامعه سرمایه داری در جریان است از طریق مقایسه ی بین این کشورها ، بهتر درمی یابیم . از یک سو در برابر یک فردگرایی پرکار ، برتری طلب و با انعطاف که کم و بیش هرج و مرج گونه رشد می کند ، قرارداداریم و از سوی دیگر در روبروی یک رشد معقول و سنگین جامعه ، یکی ازین دو برایمان شناخته شده است و اکنون دیگری را بشناسیم .

### شناخت جهان کتاب شوروی

پیشینه ی الگو : الگوی متمرکز شوروی دست آور تحولی گام به گام می باشد. بزبان دیگری الگوی استنتاجی نیست که یکبار برای همیشه برواقعیت های کتاب تحمیل شده باشد.

تولید چاپی .

همراه با کوشش بزرگ آموزشی ، که جنگ جهانی دوم

بدان آسیب زیادی رساند و بیشتر در غرب این مسئله از یاد می رود، می بایست به کوشش دیگری نه چندان از آن کوچکتر، در زمینه تولید کتاب دست زد.

هر سال "خانه کتاب" آثار کتابهای منتشر شده را می دهد که نشان دهنده سرمایه می مقایسه ناپذیری است (که فرانسه بسیار از آن دور است). در سال ۱۹۶۷، برای سالگرد انقلاب اکتبر اثری بنام "پنجاه سال تولید کتاب" منتشر گردید. این اثر در سال ۱۹۷۵ بایک نشریه کوچک بنام "مطبوعات در شوروی" کامل شد. آثارهای استفاده شده درین مقاله از این دو اثر گرفته شده است و به ما امکان می - دهد تا تحول انتشارات در شوروی را دنبال کنیم.

آمارهای داده شده در "پنجاه سال تولید کتاب" آمار سال به سال نیست. یا معدل تولید را نشان می دهد و یا تولید برخی از سالها را (۱۹۱۳، ۱۹۲۸، ۱۹۴۰، ۱۹۶۰، ۱۹۶۶ و ...) ولی دست کم بررسی کلی گرایش و مقایسه ی پاره ای از شاخص ها امکان پذیر است

تحول تیراژ کتابهای منتشر شده میان سالهای

۱۹۱۳ و ۱۹۶۶

سال	۱۹۱۳	۱۹۲۸	۱۹۴۰	۱۹۶۰	۱۹۶۶
شماره کتابها و نشریات	۳۰۰۷۹	۳۴۷۶۷	۴۵۸۳۰	۷۶۰۶۴	۷۲۹۷۷
تیراژ (میلیون نسخه)	۹۹/۲	۲۷۰/۵	۴۶۲/۲	۱۲۳۹/۶	۱۲۶۰/۵
برگ چاپ شده (به میلیون)	۷۰۰	۱۳۹۷	۲۸۴۸/۳	۱۲۴۶۱/۱	۱۲۶۹۸/۱

## عنوان ها :

همانگونه که ملاحظه می شود حرکت درازمدت روبه افزایش است مگر بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۶ . این افزایش به نسبت سال ۱۹۱۳ ، در ۱۹۲۸ یکصد و پانزده درصد و در سال ۱۹۴۰ ، یکصد و پنجاه و دو درصد و در سال ۱۹۶۰ ، دویست و پنجاه و دو درصد و در سال ۱۹۶۶ ، دویست و چهل و دو درصد است .

## تیراژ :

در مورد تیراژ نیز همان حرکت افزایشنده مشاهده می شود . درصد رشد به نسبت سال ۱۹۱۳ عبارتست از دویست و هفتاد و دو درصد برای سال ۱۹۲۸ و چهارصد و شصت و پنج درصد در سال ۱۹۴۰ و یک هزار و دویست و چهل و نه درصد برای سال ۱۹۶۰ و سرانجام یک هزار و دویست و هفتاد و چهار درصد در سال ۱۹۶۶ .

## برگ های چاپ شده :

تعداد برگهای چاپ شده شاخص جالب توجهی است . چون با در دست داشتن سطح چاپ ، امکان دسترسی به یک ملاک دقیق ترروی آگاهی های نگاشته شده فراهم می آید . از سویی ، این ملاک چندان تازه نیست . در قرن نوزدهم ، در فرانسه از آن بهره گرفته شده و سپس به دست فراموشی سپرده شد . شوروی ها بشکل رایجی از آن بهره برداری می کنند . اهمیت این شاخص را در دنباله کلام خواهیم دید . درین جا نیز افزایش خیره کننده است . به نسبت سال ۱۹۱۳ ، افزایش یکصد و نود و پنج درصد در ۱۹۲۸ و چهارصد و شصت و پنج درصد در ۱۹۴۰ ، و یک هزار و هفتصد و هشتاد درصد در ۱۹۶۰ و یک هزار و هشتصد و چهارده درصد

در سال ۱۹۶۶ است . توجه داشته باشیم که در آخرین دوره ،  
افزایش دچار کندی شده ولی کاهش درک را نیست .

بررسی تطبیقی تولید عنوان ها ، تیراژ و برگهای چاپ شده :

---

این بررسی امکان مشاهدات چندی را می دهد :

۱ - افزایش تیراژ به تناسب افزایش عنوان بسیار  
بیشتر است (افزایش عنوان ها میان سال ۱۹۱۳ تا ۶۵ - ۱۹۵۸  
از ۳۰۰۷۹ به ۷۴۰۰۰ رسیده ، یعنی کمی بیش از دو برابر  
است .) در حالیکه افزایش تیراژ در همین فاصله از ۹۹  
میلیون به ۱۲۰۹ میلیون ، یعنی دوازده برابر ، رسیده  
است . افزایش تیراژ به تناسب افزایش عنوان برای تمام  
دوره نزدیک به ۴ تا ۵ برابر است .

۲ - این افزایش آنچنان بالاست که تقریباً همسای  
آسیب های جنگ را ، بطور کامل ترمیم می کند . در حالیکه  
تعداد عنوان ها در فاصله سالهای ۲۷ - ۱۹۱۸ و ۴۵ - ۱۹۳۸  
بنحوی چشمگیری کاهش می پذیرد ، تعداد نسخه های تیراژ ( مگر  
سالهای بین ۲۲ - ۱۹۱۸ و ۴۵ - ۱۹۴۱) افزایش خود را دنبال  
می کند . پس ، چنین می توان نتیجه گرفت که در این دوره ها ،  
مگر سالهای کاهش شدید ، انتشارات شوروی کاهش عنوان های  
چاپ شده را با حفظ تیراژ زیاد جبران می کند .

بررسی تطبیقی عنوان ها ، تیراژ و برگها نیز آموزنده  
است . این بررسی نشان می دهد که آهنگ افزایش در شمار  
برگها تندتر می شود .

در درازمدت ، چنین بنظر می رسد که انتشارات شوروی  
نه تنها به انبوهی می گراید ( تیراژ به نسبت عنوان ) ، که  
دلیل همگانی شدن کتابس ، بلکه ارزشمندتر نیز می شود .

( میانگین برگ برای هر نسخه نیز افزایش می یابد ) . بدین ترتیب ، کوشش دوگانه‌ای در راستای بهبود ارتباط مشاهده می شود : چه در زمینه مردمی کردن وجه در مورد مهم تر کردن کمی کتابها . نکته دوم ناشناخته تر بنظر می رسد . هر دو نکته با اینکه لازم و ملزوم نیست ولی هر دو نتیجه‌ی یک سیاست می باشد .

بررسی توزیع برگهای چاپ شده در یک نسخه ، به نسبت نوع کتاب نیز خالی از بهره نیست . کوشش چشمگیر ، بیشتر روی فرهنگ لغات ( درصد افزایش ۳۸۸٪ در سال ۱۹۶۶ به نسبت ۱۹۱۳ ) و باروی آثار غیر تخصصی ( ۴۰۵٪ افزایش ) متمرکز شده است تا روی انسیکلوپدی ها .

الگوی شوروی ۱۹۷۷ - ۱۹۷۰

کارکرد اجتماعی - سیاسی آفرینش ادبی و هنری :

اگر بخواهیم چگونگی آفرینش ادبی و هنری یک کشور را بفهمیم ، باید به دو انگاره‌ی کتابشناسی مکمل رجوع کنیم : در سطح جهانی وجود مرام‌های مسلط بر هر کشور که اغلب در رودر رویی قرار می گیرد . در سطح داخلی و ملی ، برخورد پیوسته میان مرام حاکم ، آفریننده‌ی یک جریان هم نوا ( conformiste ) با خود ، و جهت گیریهای مخالف ، بوجود آورنده‌ی یک جریان ناهم نوا ، که پیشرو نیز می تواند باشد .

انگاره‌ی جهانی مرام های رودر رو :

لیبرالیسم در غرب فرمانروایی دارد و سوسیالیسم در شرق . جامعه‌ی غربی ، در زمینه‌ی مرامی ، دفاع از خود را دور محور تبلیغ که از مانعی که ایسم ( manicheisme ) مایه

گرفته، سازمان می دهد. در آن سو همه چیز بد، ودرین سو، همه چیز خوب ویا نزدیک به خوب است. تصویر گولاگ، روزبه روز بوسیله سیاست ضد شوروی - صیهونیستی بزرگ می شود. این سیاست یهودی های شوروی، که افتضاحات دیکتاتوری کمونیستی را افشا می کنند به سوی اروپا، فرانسه، آمریکا و اسرائیل می کشاند.

این سیاست موجب آفرینش وگسترش مثنی پیش داوری در ذهنیت غربی شده و بویژه در میان روشنفکران بینش ضد شوروی پدید می آورد. این امر، برآستی مانعی در راه نگرش درست و سودمند، در روابط جهانی ایجاد می کند. ناآگاهی و نارسایی نتیجه های این سیاست می باشد.

انگاره ی ملی: جریان همنوای مصرف ادبی.

---

هر طبقه ی اجتماعی، در قدرت، برای تأمین آینده باید ذهن ها را در اختیار خود بگیرد و اینکار را از کودکی، از طریق انتقال مرام خود، به کمک آموزش در دبستان ها به انجام می رساند.

باز هم باید به این جریان آفریده شده خوراک رساند. این نقش را نویسندگان در چهار چوب کتاب انجام می دهند. هر رژیمی نظریه ی آفرینش ادبی خودش را می سازد.

امروزه، در کشورهای سوسیالیستی، این نظریه روی وظیفه ی اجتماعی ادبیات، روی تعهد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نویسنده، روی تبدیل شدنش به کارگر روشنفکر در خدمت توده ها، روی نقش آموزگاری وی و شهادت دادنش در مورد پیشرفت های برنامه های رژیم استوار است. بینش هنری یک چنین سیاستی، بطور طبیعی واقع گرایی سوسیالیستی است که اندیشه ای گذرا که فردا بدست فراموشی سپرده

شود، نیست. واقع گرایی سوسیالیستی پایه‌ی نگارش سوسیالیستی است برآفرینش ادبی و هنری. بیان سوسیا - لیسم است در هنر. بی شک محتوای آن دگرگون می شود. این دگرگونی تنها تمایل تبلیغی دولت ها نیست، بلکه بسادگی، به واقعیت درآمدن نظریه‌ی بازتاب است که در جامعه‌شناسی ادبی غرب بسیار ریشه‌دوانده. زمانی که جامعه دگرگون می شود، ادبیات و در نتیجه نویسنده دگرگون خواهد شد. این فرصت طلبی نیست، تحول است. ولی، با این وجود، چهارچوب واقع گرایی سوسیالیستی برجای می ماند. بدین ترتیب است که، ادبیات در سالهای ۱۹۲۰ انقلابی و در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، اقتصادی و استالینیستی و در دوران و پس از جنگ جهانی دوم، ملی گرا، تاریخی و جنگی بود ولی همواره در جستجوی آزادی بیان بیشتر و در حال افشا کردن سرمایه‌داری جهانی. عملکرد جامعه‌ی حاکم روی هنرمندان با نتیجه همراه باشد. برای رسیدن به هدف‌های مثبت از راه‌های گوناگون بهره‌برداری می شود. نخستین راه، توضیح و گفتگو است. این کار وظیفه فرهنگی و سیاسی اتحادیه‌ی نویسندگان است، که در ارتباط با حزب کمونیست، دست به برپایی نشست، سخنرانی و گردهمایی می زند که امکان معرفی، گفتگو و گزینش جهت‌گیری‌های سیاسی مطلوب را می دهد. هدف این روش متقاعد کردن است.

راه دوم، عبارتست از جذب نویسنده با دادن امکانات مالی. سیاست تعیین مزد در زمینه‌ی آفرینش هنری در این راستا می باشد. بدون تردید، بینش سوسیالیستی به این اندیشه می رسد که نویسنده می بايست همچون یک کارگر شناخته شده و به تناسب کارش، یعنی به تناسب تولیدش مزد بگیرد.

اما ، این روش تعیین مزد ، امکانات مادی قابل توجهی که گاه بسیار از امکانات مادی یک نویسنده‌ی غربی فراتر می‌رود ، در اختیار نویسنده‌ی شوروی می‌گذارد ؛ چون وی به نسبت آفرینش اش ، با احتساب ورق های نوشته شده ، نسه تناسب مقدار معینی از صفحه ، و به تناسب شماره‌ی حروف و از روی تیراژ ، مزد دریافت می‌کند. برای نمونه ، چندین سال پیش ، برای یک ورق ۲۴ صفحه‌ای ، که چهل هزار حرف را شامل می‌شد ، و با تیراژ پانزده هزار نسخه ، نویسنده‌ی شوروی سیصدروبل ، یعنی برابر ۱۸۰۰ فرانک فرانسه ، دستمزد دریافت می‌کرده‌است . چاپ دوم همین کتاب ، تنها ۱۶% و چاپ بعدی ۱۵% این مبلغ را نصیب نویسنده می‌کرده. البته ، بنظر نمی‌رسد که این ضابطه‌های کمی خیلی دقیق باشد ، چون درکنار این تعیین مزد ، یک ارزیابی کیفی نیز دخالت دارد. بدین ترتیب ، برای یک خط شعر ، پنجسال پیش ، بین یک روبل و چهل تا دوروبل ( ۸ فرانک و ۵۰ تا ۱۲ فرانک ) پاداش پرداخت می‌شده‌است . مبلغ پرداختی موقع امضای قرارداد با بنگاه انتشاراتی ، تعیین می‌گردد. نویسنده می‌تواند تا ۲۵% مزد تألیف را پیش از چاپ در یافت کند. زمانی که کتاب بزرچاپ می‌رود ۶% می‌گیرد و باقیمانده زمان انتشار به او داده خواهد شد ( این درصدها هر سال بطور رسمی تعیین می‌شود ) .

در غرب ، بدرستی نمی‌توانیم تصور کنیم که یک نویسنده‌ی روسی بتواند ثروتمند ، و حتی خیلی ثروتمند باشد. ولی رژیم ، مثل هر گروه حاکمی از راه دیگری نیز وارد می‌شود. و آن دادن عنوان است . عضو شدن در اتحادیه‌ی نویسندگان یکی از این عنوان هاست که خیلی ساده هم بدست نمی‌آید. کارت عضویت اجازه‌ی برخورداری از امکانات مادی



دیگر را می دهد. عنوان های افتخار آمیز هنرمند و نویسنده ی خلق و جایزه ها ، زندگی هنری را درخشان می سازد .

این عناصر مادی و افتخار انگیز ، بدین ترتیب ، روی وجدان نویسنده تأثیر گذاشته و او را بسوی یک گونه انتقاد از خودشخصی و مداوم ، که آفریننده ی فرصت طلبی است ، می - کشاند . و در نهایت منجر به پذیراندن بی چون و چرای سیاست فرهنگی موجود می شود. این امر در شوری ، درست چون جای دیگر است ؛ تنها شاید زاینده ی همناویی بیشتر باشد .

همچون در هر رژیم دیگری ، بدنبال پاداش ، تهدید می آید . نخست سد سا نسورا است که بگونه ای نظم یافته ای بر پا می گردد . مسئله ای که همواره برای گروه حاکم مطرح است جدا کردن بزرگ از توده مردمی است که با مرام حاکم سازگاری دارند . مبتلا شدن توده ها به منزله ی زیر سؤال رفتن قدرت حاکم ارزیابی می شود. چگونه می توان نویسنده را از خواننده جدا کرد ؟ این کار سا نسورا است . سا نسور چه پیش از چاپ انجام شود ، همانگونه که در رژیم سلطنتی صورت می گرفت ، و یا مانند رژیم های لیبرال پس از چاپ و انتشار کتاب ، چه پیش و چه پس از تیراژ نسخه ها باشد ، همواره همان سا نسور باقی میماند .

سا نسور ، بشکل منطقی ، زمانی کار برد بیشتری دارد که چاپ بدون جواز ممنوع باشد . ظرافت شوری در این امر ، بهره برداری از برنامهریزی نویسندگی ، همچون وسیله ی پنهانی سا نسورا است . در کشورهای غربی با پول - البته اگر داشته باشی - می توان تقریباً هر چه را که بخواهی چاپ کنی با پذیرفتن این احتمال که نسخه ها بدنبال شکایت و دخالت دادگستری توقیف گردد . با اعلام کردن اینکه هرگونه چاپی با یداز طریق همخوانی با برنامه ی بنگاه انتشاراتی ، انجام

گیرد، از امکان چاپ مستقیم جلوگیری شده است. بعنوان نمونه، موقع بازدید از یک بنگاه بزرگ (combinat) چاپ، سفارش کارت ویزیت دادیم که این سفارش پذیرفته نشد. برای گرفتن اجازه، می بایست از طریق سفارت فرانسه اقدام می کردیم که سفارت درخواست را به وزارت خارجه شوروی بفرستد و سپس به کمیته برای مطبوعات و مدیریت چاپخانه ها، مدیریت شهروسرا انجام به چاپخانه مزبور مراجعه شود. بنابراین مانع بسیار استوار است. ما نسورد رزمینهی محتوا نیز در هر بنگاه انتشاراتی انجام می گیرد که آنرا به بها نه نوع تکنیک چاپ توجه می کنند. مسئولین کمیته ای که کتابها را می خوانند و اغلب وابسته به حزب کمونیست و اتحادیهی نویسندگان هستند، مجبورند آن را به نرخ روز بخورند. اینکه، برنامه ای انتشاراتی بوسیله کمیته برای مطبوعات، برای رسیدن به هماهنگی با زرسی بشود، ایسن امکان را می دهد که یکبار دیگر به بها نهی فنی به ما نسور کردن الزامی بخشی و یا تمامی یک کتاب دست زد. پس از این سازمان سانسور "Glarlet" (بازرسی ادبیات، روزنامه، نمایشنامه ای تئاتر و قطعه های موسیقی)، با با زرسی کتابها یی که از خارج بوسیلهی mejdounaradnaiakniga (مرکز واردات - صادرات) وارد شده و با نظارت کتابها پیش و پس از چاپ، کاری جز تمام کردن ما نسور ندارد. یک فهرست هفتگی - موجودیت آن به اثبات نرسیده ولی، دستکم در برخی از کشورهای بلوک شرق، بگونه ای جدی تأکید شده است - شامل کتابهای خطرناک، که برای مدیریت بنگاههای انتشاراتی فرستاده می شود، این ما نسور سازمان یافته را، تنها به بها نه های فنی تکمیل می نماید.

با این وجود، درشوروی، همچنان که در دیگر کشورها، همه‌ی نویسندگان و هنرمندان مرام حاکم رانمی پذیرند. نمی پذیرند چون متعلق به اقلیت‌هایی هستند که مرام ویژه‌ی خود را بدوش می‌کشد، مثل یهودی‌ها، و یا اینکه آن را بانگش به مرام‌های گذشته‌رنگ آمیزی کرده و یا حتی بنام خود سوسیالیسم با آنچه می‌گذرد به اعتراض برمی‌خیزند. فرجام این کار چیست؟ بیشتر معترضین مجبور به سکوت می‌شوند. گهگاه، در گفتگوهای دوستانه، اگر از سد ترس بگذرند، گفته‌ها روشن ترمی شود. اما، این گفته‌ها بندرت رنگ و بوی آشکار مخالف‌خوانی بخود می‌گیرد. با این حال، چون هر جای دیگری، با وجود احتیاط‌ها و ترس از دیکتاتوری روشنفکری پرولتاریا، تنی چند جرأت اعتراض را می‌یابند.

در چنین حالتی، تنها وسیله بیان Samizdat متن ماشین شده، است که برای نوشته‌هایی که چاپ کردن آن میسر نیست، بشکل زنجیری بکار می‌رود: هر کس، چند نسخه از متن را ماشین کرده، یک نسخه را برای خود نگه میدارد و دیگر نسخه‌ها را به دیگران رد می‌کند. بدین ترتیب، پخش دنبال می‌شود. با این وجود، پلیس کتاب، همچنان که در فرانسه زمان رژیم پیشین معمول بود، بر این شکل تولید و پخش نظارت داشته و تنها آنچه را که دستور دارد می‌گذارد تا به گردش بیفتد.

ولی، نویسنده‌ی مخالف می‌داند چه سرنوشتی در انتظار اوست. نخست کارت اتحادیه‌ی نویسندگان از او گرفته می‌شود و به این ترتیب امتیازات مالی را که این کارت به همراه

دارد از دست می دهد. در درجه دوم از کار کردن او جلوگیری می شود و این امر نویسنده‌ی سرکش را زیر ضرب قانونی قرار می دهد که بموجب آن همه شهروندان مجبور به کار کردن هستند. چنین شرایطی، گذشته از سختی های مالی، ممکن است گرفتاریهای جسمی، دادگاه، زندان و درگذشته از دست دادن جان و امروز، چنانچه شایع است، بیمارستان های روانی به همراه داشته باشد.

از این هنگام، یعنی ورود به جرگه‌ی اعتراض گران، راه دیگری پیش پای نویسنده گشوده می شود: راه خارج. نویسنده‌ی مخالف خوان، ممنوع القلم، ناتوان از برقراری رابطه با توده ها، که از نظر مالی، قانونی، جسمی و روانی به انزوا کشیده شده، راه بسوی تبعید می کشد. ازین زمان، نوشته های ایش به کشورهای غربی می رسد. واردانگا - ره ای جهانی که به آن اشاره کردیم می شود، و در آنجا بشکل لحظه ای در تبلیغ مخالفین مورد بهره برداری قرار می گیرد. اگر نویسنده موفق به فرار گردد، در برابر خدمتی که به تبلیغات سرمایه داری می کند، امکانات مالی مورد نیاز در اختیارش گذاشته می شود. اما، از آنجائی که این تبلیغات به خوراک نیاز دارد، بزودی بسود یک نویسنده مخالف خوان دیگر کنارش می گذارند. امروزه، بسیار کمتر، وجه بسا، بسا زبانی منفی از سولژ نیتسین گفتگومی شود. امروز، چه کسی نویسنده‌ی "من آزادی را برگزیدم" (کراوشنیکو Ckravtchenko) را، که در سالهای پنجاه در جریان دادگاهش همراه با "ادبیات فرانسه" و آراگون سروصدای زیادی برآورد، می شناسد. نویسنده‌ی گریخته، بزودی در خاطره‌ی غرب گم شده و اغلب از نظر مالی بی چیز، به دست فراموشی سپرده می شود. در حالی که در داخل شوروی، توسط

قدرت حاکم ، بعنوان نمونه‌ی زنده‌ای از خیال‌انگاری  
شناخته شده است .

چه نتیجه‌ای باید گرفت ؟ ما در اروپای غربی مسئله را  
خوب نمی‌شناسیم . مجموعه‌ی نظام آفرینش ادبی سوسیا -  
لیستی جزء به جزء با نظام رژیم لیبرالی در تضاد است .  
سازماندهی سانسور همان سرشتی را دارد که در همه جا استوار  
است . تنها در شوروی خشن تر ، منظم تر و آرازش ناپذیرتر  
است و بدینسان این امکان را فراهم می‌آورد که شاید  
همنوایی مرا می‌بهرترنگهداری شود . از رشد دیالکتیکی  
اعتراض متقابل جلوگیری شود ، ولی به ریشه‌کن کردن آن  
توانا نیست . خوشبختانه ناجی گرای (messianisme)  
مارکسیستی زندگی را ریشه‌کن نمی‌کند .

#### اتحادیه‌ی نویسندگان

برخی از مترجمین واژه‌ی کمیته را برای اتحادیه ترجیح  
می‌دهند ، در هر حال در فرانسه اتحادیه نام برده می‌شود .  
اتحادیه نویسندگان ، از نظر قانونی ، یک انجمن مستقل از  
حزب کمونیست و قدرت سیاسی است . با این وجود ، بخش  
بزرگی از اعضای آن (۵۰٪) عضو حزب هستند . از سوی دیگر  
وجود پیوند حرفه‌ای که میان اعضای اتحادیه و بنگاههای  
انتشاراتی ، که خود وابسته به کمیته برای مطبوعات است ،  
چنین نتیجه می‌دهد که این استقلال بیش از آنکه یک واقعیت  
اجتماعی زنده باشد یک فرض است . این شکل سازمان ، تنها  
ویژه‌ی نویسندگان نیست ، کمیته‌ی روزنامه نگاران ، کمیته  
ای دیگر برای معماران و کمیته‌های دیگر و دیگر . . . . . نیز  
وجود دارد .

سازماندهی درونی اتحادیه بر پایه دموکراسی استوار است. اعضای اتحادیه شورایی را برمی گزینند که این شورا، به نوبت خود، دفتر مرکزی و مدیران را انتخاب می کند که همگی در اساس نویسنده هستند. عضویت در حزب کمونیست برای وابستگان به اتحادیه الزامی بنظر نمی رسد. نمونه‌ی یک مدیر اتحادیه‌ی ولایتی دیده شد که عضو حزب نبود. اگرچه این امر بندرت مشاهده می شود.

این سازمان در همه‌ی جمهوری‌ها و همچنین ایالت‌ها موجود است. ما در گرجستان و ارمنستان و در جمهوری‌های آسیای میانه شاهد آن بوده‌ایم.

درآمدها، اتحادیه، برای برگزاری برنامه‌ها، از حق عضویت یا از کمک دولت‌های جمهوری و ایالت‌ها و یا بویژه از سودانتشارات خودش تأمین می گردد. درحقیقت، اتحادیه دارای یک بنگاه نیرومندانشاراتی بنام " نویسنندگان شوروی " است. برای نمونه، این بنگاه، در مسکو دوازده روزنامه‌ی ادبی و هشتادوش مجله منتشر می کند. چنین بنظر می رسد که چاپخانه‌هایی که برای اتحادیه کار می کنند، مبلغی به اتحادیه می پردازند که ما نتوانستیم از چندوچون آن آگاه شویم. اتحادیه با بخش‌های گوناگون خود، شش هزار پانصد عضو نویسنده را سازمان می دهد. نشست‌هایی ترتیب می دهد که ما از آن گفتگو کردیم. در ۱۹۷۱، در ارمنستان، اتحادیه نویسنندگان که دویست نفر عضو دارد بیش از هشتصد نشست برگزار کرده است.

کمیته برای مطبوعات

---

این کمیته در یک جزوه‌ی کوچک چنین تعریف شده است:

" بنیاد واحد دولتی ، که هماهنگ سازی برنامه های نشر ادبی در سطح ملی ، و همچنین گسترش مبانی مادی و فنی کتاب را بعهده دارد . " بدین ترتیب کمیته برای مطبوعات همچون یک نهاد دولتی ، که تولید و پخش کتاب در شوروی را زیر نظر دارد . شناخته می شود .

سازماندهی گردش کار منجر به متمرکز شدن سه مرکز انتشارات ، چاپ و پخش در دل کمیته برای مطبوعات گردیده است .

### مرکز انتشارات .

یک بخش از کمیته بنگاه های انتشاراتی را گردمی آورد . این مرکز شامل سه اداره ی تخصصی است : نخستین اداره به ادبیات سیاسی و اجتماعی رسیدگی می کند ؛ دومین اداره به ادبیات داستانی ( رمان ، ناول و دیگر ۰۰۰ ) ، و سومین اداره به ادبیات فنی و علمی می پردازد . پیوند میان بنگاه های انتشاراتی ، مرکز انتشارات و کمیته از طریق برنامه ی موضوعی که تولید کتاب را طرح ریزی می کند ، استوار است . نشست هایی برگزار می شود که هدفش هماهنگی سیاست انتشارات و گزینش کتابها و نویسندگان است . چنین بنظر می رسد که در برنامه ی پیشنهاد شده از سوی بنگاه های انتشاراتی ، درین نشست ها دگرگونی هایی داده می شود . گزینش کتابها ، بوسیله ی یک شورای خبرگان در بنگاه های انتشاراتی انجام می گیرد . با این وجود ، انجام گونه ای از انسور در بخشهای کمیته ، متحمل بنظر می رسد .

برنامه ریزی تولید : برنامه ی موضوعی :

برنامه‌ی موضوعی و اجرای آن ، بروشنی ، پیوند واقعی بین این سازمان های گوناگون برقراری سازد. در پایان سال ، دو سال پیش از انتشار کتاب ، برای نمونه ، ماه دسامبر ۱۹۷۶ برای انتشارات سال ۱۹۷۸ ، برنامه‌ی موضوعی در هر بنگاه انتشاراتی ریخته می شود. این برنامه عبارتست از یک فهرست تحلیلی از عنوان های کتاب ها . در آغاز سال پسین ، ماههای ژانویه و فوریه ۱۹۷۷ ، پیش - نویس برنامه برای موافقت به کمیته برای مطبوعات فرستاده می شود. نشست هایی که پیش از این بدان اشاره شد، برای بررسی و توافق در سطح کمیته برپا می گردد. برنامه ، معمولاً ، پس از دگرگونی جزئی ، برای فرستادن به انتشاراتی ها به چاپ می رسد. برنامه چاپ شده در ماههای آوریل ، مه و ژوئن منتشر گردیده ، سپس برای پخش به *soyouzkniga* روانه می گردد .

سرانجام ، برنامه پس از ماه ژوئیه ، و گاهی بطور استثنایی تا پایان سال به دست خوانندگان و سازمانهای گوناگون فرهنگی ، کتابخانه ها و دانشگاه ها می رسد. سپس سفارش ها از سوی مسئولین خرید انجام می گیرد . گاهی ، سفارش ها از میزان تیراژ پیش بینی شده ، با توجه به مقدار کاغذی که در اختیار گذاشته شده ، فزونی می گیرد . باید گفت که یک جور کمبود کتاب بویژه در سطح خرید از طریق اشتراک بچشم می خورد. سفارش ها از ماه اکتبر به پس در *soyouzkniga* گرد می آید. آنگاه این سازمان با بنگاههای انتشاراتی که درین لحظه حداقل تیراژ را می - دانند ، قراردادهای خرید را امضاء می کند. بنگاههایی مزبور می توانند ، در چهار چوب امکانات در اختیارشان ، میزان تیراژ را افزایش دهند. همزمان ، این بنگاهها ،



چگونگی ترکیب و صفحه بندی کتابها را در چاپخانه به پایان رسانده اند. بنابراین، سفارشها را زمانی دریافت می کنند که چاپخانه آماده کار است. چاپ که به پایان رسید، کتابهای سفارشی soyouznkiga تحویل داده می شود. کتابها، برای نمونه در مسکو، از سوی بخش تحویل soyouznkiga به سی فروشگاه وارد می گردد. در سطح شهرستان، فروشگاههای انتشارات محلی وجود دارد. برای جمهوریهای گوناگون، بده بستان میان خود جمهوریها انجام می گیرد. این پیچ و خم، بدین ترتیب امکان درک رابطه های نزدیک میان این سه مرکز و نقش سازماندهی کمیته را بدست می دهد. توجه داشته باشیم که این برنامه پاره ای از مشکلات بازار را، با سفارش مستقیم خریداران میگذاید. از این راه، سفارشها به این روش، که در اقتصاد بازار جز از دیدگاه بازاریابی فهمیدنی نیست، جنبه معقولی می بخشند.

مرکز و چاپخانه .

چاپخانه شایدموثرترین عنصر وجود کتاب باشد که در آن بتوان اجرای سوسیالیسم را در زمینه های اقتصادی و مرامی سنجید. در زمینه های اقتصادی، تمرکز و برنامه ریزی به استقلال چاپخانه پایان داده و از آن حلقه ای استوار در زنجیره ای اقتصاد کتاب می سازد. در زمینه های مرامی، از چاپخانه موثرترین وسیله در راستای سانسور پیگیرانه پدید می آورد.

تمرکز، در اینجا نیز همچون در هر کشور دیگری، از بزرگی و کم شمار بودن چاپخانه ها قابل فهم است. هر شهری مجموعه بزرگ (Combinat) چاپی خود را دارد. چند سال پیش

مسکونیزمانند لنینگراد پنج مجموعه داشت . برای باز - دیدها مجموعه چاپ obrassov. راپیشنهادکردند. درین هنگام مجموعه Tschechow که برای چاپ یکصدوهفتاد مجله در چهارصد میلیون نسخه پیش بینی شده بود، نزدیک به گشایش بود. مجموعه Smolensk ازچهل تا پنجاه میلیون نسخه کتاب درسی به چهاررنگ بچاپ می رساند. بسه این مجموعه ها چاپخانه های متوسط ( درمسکو ۴۰۰ عدد)، کسه بیشتربه سازمانهای وزارتت و وابسته اند، افزوده می شود. برای نمونه، هیئت دولت چاپخانه ویژه ی خود و پراودا چاپخانه ی کالینین Kalinine را دارد. این ساخت آنچه را که درزمینه ی انتشاراتی گفته شد، بیاد می آورد . بیش از ۵۰٪ ماشین های چاپخانه ها ساخت شوروی است و بقیه ، بیشتراز آلمان شرقی وحتی کشورهای غربی می آید. برای نمونه، مجموعه obrassov ماشین های ایتالیایی وانگلیسی و سوئیس بکار می برد .

۹۰٪ کاغذ مصرفی روسی است و ۱۰٪ دیگر از کشورهای غربی وارد می شود. درمجموعه ی obrassov سه هزارنفر کار می کنند. بنظر می رسد که هر مجموعه سندهای گوناگونی چاپ می کند : روزنامه ، کتاب ومجله ، تیراژها بسیار قابل توجه است : سیصد هزار نسخه یک تیراژ معمولی است . مجموعه ی Cbrassov که تولیدش ۵٪ مجموع تولید نثریات شوروی ارزیابی می شود، یکصدوپنجاه هزار نسخه در روز بیرون می دهد .

این تمرکز ، همزمان به منزوی شدن چاپخانه انجاءمیده است . چاپخانه ، همانگونه که دیدیم به یک مدیریت ملی و ایالتی ، ناظر بر هرگونه کار چاپ ، وابسته است کسه این مدیریت خودبه کمیته برای مطبوعات پیوستگی دارد . ارتباط ها

کاملاً روشن است. چاپخانه برای تهیه مواد مورد نیاز خود به این کمیته، که بآن ماشین و کاغذ می‌رساند، بستگی دارد. یعنی کمیته‌های ساختار اقتصادی کتاب را در دست گرفته است. در زمینه چاپ کتاب، چاپخانه به بنگاه‌های انتشاراتی، که با آنها قرارداد چاپ امضاء می‌کند مربوط است. تیراژ نشریات بوسیله‌ی این بنگاه‌ها تعیین می‌شود. این دیوارکشی که بسوی بالا نظر دارد (مرکز انتشارات، مرکز پخش و کمیته برای مطبوعات)، منجر به یک دیوارکشی در پائین می‌شود که چاپخانه‌های شوروی را یکی از مردم جدا می‌سازد. تنها راه برای چاپخانه‌ها گذشتن از مجرای کمیته برای مطبوعات و بنگاه‌های انتشاراتی است.

#### مرکز پخش . soyouzkniga

پخش کتاب در کتابفروشی‌ها بعهده‌ی soyou zkniga است. این مرکز در هر جمهوری و در برخی از موارد در هر شهر شعبه دارد. مثلاً در شهر مسکو moskniga نامیده می‌شود. فروش از راه‌های گوناگون انجام می‌گیرد. همانگونه که گفته شد، با بوسیله‌ی کتابفروشی‌ها و یا از طریق مکتب با اشتراک. برای کتابخانه‌های کارخانه‌ها بوسیله‌ی تحصیلداران.

در بیشتر مواقع، کتابهای تولید شده در چاپخانه و بنگاه‌های انتشاراتی، با توجه به قرارداد بسته شده با soyouzkniga در چهار رچوب برنامه موضوعی، به انبارهای این سازمان فرستاده می‌شود. بنا بر این، سفارش کتابفروشی‌ها نخست به انبارهای شهر، سپس به انبارهای

جمهوری وانبا رکل روانه می گردد. با این همه ، چنین بنظر می رسد که کتابخانه ی لنین و کتابخانه ی سالتیکوف چچدرین ، saltikou chechedrine ، بطور مستقیم سفارش خود را به ناشرعی فرستد .

### کتابفروشی ها .

در شوروی ، بطور معمول ، کتابفروشی بعنوان مرکز اطلاعات درباره ی کتاب شناخته می شود . بعلت تمرکز و وسعت کتابفروشی ها بسیار است . برای فروش کتابهای گوناگون کتابفروشی های ویژه وجود دارد ؛ ادبیات ، علوم ، ریاضیات و کتابهای خارجی و . . . بیشتر کتابفروشی ها دارای پیشخوانی است که خریدار و فروشنده را ، که در بین قصه های کتاب جای دارد ، جدا می کند . هر کتابفروشی از طریق دو منبع کتاب - شناسی که در گوشه ای قرار گرفته ، نقش مرکز اسناد را بازی می کند : یک فهرست نویسنده ها که فیش های آن بوسیله *soyouzkinga* تهیه شده و روی آنها تیراژ و نسخه های موجود در انبار مشخص شده و چگونگی بدست آوردن آن نوشته شده است . فهرست دیگری ، کتابها را بر پایه ی موضوعشان دسته بندی می کند . البته ، به اینها باید برنامه ی موضوعی و نشریات کتابشناسی که بتدریج منتشر می شود ، افزود .

فروش کتاب به مؤسسات یا از طریق شبکه ای بطور مستقیم (به مهمترین اشان) انجام می گیرد و یا بوسیله کتابفروشی های عمومی . فروشنده ۵% از مبلغ فروش سهم برمی دارد . فروش به مشترک هادر مسکو بوسیله دو مغازه ی ویژه به عمل می آید .

بیش از ده سال پیش ( سپتامبر ۱۹۶۷ ) ، در مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر ، بزرگترین مغازه‌ی جهانی فروش کتاب ، در قلب مسکو گشایش یافت . این مغازه به وسعت ۵۴۰۰ مترمربع ، با ۳۶۰۰ متر قفسه کتاب ، دست به فروش مستقیم میزند . از زیرمین بنا هم برای مغازه استفاده می شود . در این کتابفروشی ، هرگونه سندهای چاپی در اختیار خریداران است ؛ کتاب ( چهل و چهار هزار عنوان ) ، روزنامه ، مجله ، پوستر ، تمپرست ، آفیش ، کتابهای کهن ، کتابهای درسی ، نوشت افزار و یادگاری . در این جا ، بخش اطلاعات کتاب بسیار گسترده تر است . بدین وسیله ، می توان آگاهی های ضروری درباره‌ی جایی که می توان کتاب موردنیاز را ، چه در مسکو و چه در بقیه نقاط کشوریافت ، بدست آورد . همچنین ، با تلفن نیز می توان این اطلاعات را گرفت .

مرکز پژوهش های اجتماعی بخش کتاب که در سال ۱۹۷۰ در *soyouzkniga* پدید آمد روی فروش کتاب در سال ۱۹۶۹ پژوهش هایی در مورد شمار خریداران و چگونگی وضعیت اجتماعی آنها کرده است . از سیمد خریدار ، شصت نفر دانشجو ، چهل و شش نفر کارگر ، هفتاد نفر متخصص و مهندس ، سی نفر دانش پژوه ، پانزده نفر نویسنده و بیست و پنج نفر استاد بوده اند . این پژوهش ها نکته های دیگری را نیز در بردارد ؛ محل زندگی خریداران ، دفعات مراجعه به کتابفروشی و ناراضیاتی نسبی مشتریان ( در ۲۱۶ مورد به این پرسش پاسخ داده نشده است ) . این پژوهش در زمینه‌ی سیاست فروش به نتیجه گیری زیر دست یافته است ؛ افزایش تعداد عناوینهای

فروخته شده و به روابط مشتری - فروشنده .

## تحصیلاتی

تحصیلاتی در بخش تجاری جهت دادن سیاسی کتاب در کتابخانه ها ، نقش ویژه ای بازی می کند . در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی ، تحویل کتاب به کتابخانه ها بوسیله تحصیلاتاران ، که انحصار این کار را بدست دارند ، انجام می گیرد . تحصیلاتاران به مرکز *soyouzkniga* وابسته اند که خود به کمیته برای مطبوعات پیوسته است . تحصیلاتار ، از طریق قراردادهایی که هزینه آن از بودجه ای کتابخانه ها تأمین می شود ، با کتابخانه کار می کند . این قرارداد بین کتابخانه های فنی مستقیماً با *soyouzkniga* بسته می شود ، قرارداد فروش با کتابخانه های عمومی ، بوسیله شهرداری و با کتابخانه های کودکان توسط اداره های منطقه ای تعلیم و تربیت بسته می شود .

## اتاق کتاب

اتاق کتاب سازمانی ابتکاری است که دست آورد مرکزیت دادن و عقلانی کردن کارهای مربوط به کتاب است . این مرکز بوسیله قانونی که لنین در سال ۱۹۲۲ گذراند و پیامد قانونهایی بود که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ ، امسور کتابشناسی شوروی را سازمان می داد ، پدید آمد . کتابشناسی نوین شوروی نیز در سال ۱۹۲۰ پایه گذاری شد که نخست با وزارت فرهنگ بود و اکنون به عهده کمیته برای مطبوعات گذاشته شده است . در سطح هر جمهوری یک اتاق کتاب بکار مشغول است و مانند دیگر سازمان ها ، اتاق کتاب شوروی با همه شعبه های

ایالتی اش مستقیماً در ارتباط است .

کاربنیادین این اتاق ماهیت کتابشناختی دارد . در درجهی اول مرکز ثبت رسمی بشمارمی آید که بنا بر سر قانون سال ۱۹۱۷ پایه گذاری شد و سابقه اش به دوران تزار و ملکه کاترین ۲ ( ۱۷۸۳ ) می رسد . در آن دوران کتاب - خانه ی فرهنگستان علوم مسئول اجازهی چاپ و سانسور بود . کتابخانه ی سالتیکوف چچدرین لنینگراد در سال ۱۹۱۴ ، بروی عموم گشوده شد و این کتابخانه از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۷ ، فیش های کتاب و دسته بندی آنرا انجام می داد . مرکز ثبت رسمی در سال ۱۸۶۲ دگرگون شد و ثبت رسمی کنونی که بیسن سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۴ تغییراتی نمود ، امروزه پانسیزده نسخه ( پیش از سال ۱۹۵۹ ، چهل و یک نسخه ) از هر کتاب گرفته و به کتابخانه ها و مراکز بزرگ دولتی می فرستند . . . . . نسخه های از چاپ درآمده ، مستقیماً از چاپخانه به وسیله ی پست ، در بسته های هشت کیلوئی به اتاق کتاب فرستاده می شود .

در درجهی دوم ، اتاق کتاب بعنوان مرکز نگهداری تولیدات روشنفکرانه ی شوروی بشمارمی آید . اتاق ، درین نقش یک نسخه از همه ی سندهای منتشر شده را در انباری که به روی مردم بسته است ، نگهدارند . نقش ارتباطی با کتابخانه ها و نقش نگهدارنده ی این مرکز از آنجا شناخته می شود ، که اگر به احتمال ، سندی آسیب ببیند و یا از بیسن برود ، می توان درین مرکز بآن دسترسی یافت .

این دو نقش یک نقش سومی نیز بهمراه دارد که نظارت بر مرکز ثبت رسمی است . کارکنان اتاق کتاب برنامہ ی موضوعی و روزنامه ها را بازرسی می کنند . از بنگاه های انتشاراتی نسخه های نرسیده را می خواهند . حتی میتوانند

به چاپخانه رفته و نسخه‌ها را بخواهند. همچنانکه چند سال پیش، مدیر اتاق کتاب ارمنستان، نسخه‌های نرسیده در سال پیش از آنرا به سهویا چهار عدد ارزایی می‌کرد. اگرچه این دقت روی اسناد کم اهمیت زیاد بکار نمی‌رود.

مرکز ثبت رسمی این توانایی را به اتاق کتاب می‌دهد تا کتابشناسی ملی را تهیه کند. سازماندهی اتاق کتاب از روی سازمان دولتی شوروی الگو گرفته است؛ یک اتاق کتاب در هر ایالت و یک اتاق در سطح کل کشور موجود است. تسالی انتشار کتابشناسی هر ملیتی بر اساس اهمیت تولیدات هر ایالت است. مثلاً، چند سال پیش، کتابشناسی ارمنستان، هر دو ماه یکبار انتشار می‌یافت.

برخلاف کتابخانه‌ی لنین که گروه‌بندی مارکسیست - لنینیست را برای کتابها در پیش گرفته است، اتاق کتاب گروه‌بندی اعشاری جهانی را با اندک‌الهامی از گروه‌بندی مارکسیستی بکار می‌برد. فیش‌های کتابشناسی تهیه‌شده را به کتابخانه‌های مشترک شده می‌فرستد. برای این منظور در سال ۱۹۷۲ از دستگاه الکترونیک ۲۲ minsk و سپس ۳۲ minsk و یا ۲۰۰ minsk بهره می‌برده است.

اتاق کتاب، به کمک کتابشناسی، آمار کتابهای شوروی را نیز آماده می‌کند که بوسیله‌ی اتاق هر جمهوری تهیه و به مسکو فرستاده می‌شود تا در سطح کل کشور بررسی شود. در مورد ارزش این آمارها، همه مخاطبین، متفق القول هستند. همه نشریات تولید شده (با ۲ تا ۳ درصد اختلاف) به اتاق فرستاده می‌شود. چون هر انتشاری در شوروی از طریق برنامه موضوعی و نخست از راه کمیته برای مطبوعات صورت می‌گیرد، و از آنجائیکه، بنگاهها انتفاعی نیست، دلیلی جهت نفرستادن نسخه‌ها وجود ندارد. با توجه به اینکه اتاق کتاب



قدرت بازرسی نیز دارد. بهر حال نتیجه چشمگیر است. آمار سالانه‌ی منتشر شده توسط اتاق کتاب شوروی مثلاً، بهیچ وجه قابل مقایسه با آمار اندک کشور فرانسه نیست. ابتدا آمارها بر اساس واحدهای منتشر شده، بروالی که از زمان لنین رواج داشت، بدون در نظر گرفتن شاخص‌های شماره حروف و در نتیجه اهمیت کمی هراثر، تهیه می‌شد. از سال ۱۹۶۹، ضوابط پیشنهادی یونسکو مورد توجه قرار گرفت و بدین ترتیب، هفتادوپنج هزار عنوان منتشر شده در این سال به دو گروه جزوه‌ها (از پنج تا چهل و هشت صفحه) به تعداد ۳۳۲۶۰ و کتابها (بیش از چهل و نه صفحه) به تعداد ۴۱۳۱۷، دسته‌بندی گردید.

سرانجام، منطق این نظم این امکان را فراهم می‌آورد که اتاق کتاب به سازهایی برای پژوهش کتابشناختی، برمبنای آمار و فهرست‌های کتاب، تبدیل شود. از سوی این سازمان مجله‌ای تخصصی شامل مقاله‌هایی پراز اطلاعات پر ارزش درباره‌ی کتاب منتشر می‌گردد.

### پخش کتاب در روستا

---

Tcentrosoyouz

با زدید مغازه‌ها بویژه در ارمنستان، بروی نشریه‌های پیشین و گفتگوی مسئولین گوناگون با امکان دستیابی به اطلاعات تازه‌ای روی Tcentrosoyouz، که در فرانسه از آن شناخت کمی داریم، راداد. این سازمان بر اساس تعاونی برپا شده است. سابقه‌ی آن به دوران تزاریسم و احتمالاً صنعتی شدن کشور می‌رسد. فروش مواد خوراکی و مصرفی، اگر در گذشته، در بازارهای روز و بازارهای محلی انجام می‌گرفت، احساس نیاز پخش گسترده‌ی کالاهای صنعتی ساخته شده

در شهر، موجب پیدایش این سازمان گردید. انقلاب اکتبر  
این سازمان اقتصادی مورد نیاز زراعت تنها از بین نبرد، بلکه  
بآن استقلال ویژه ای بخشید. چون بنا بر ماهیت تعاونی اش،  
مانند دیگر سازمان ها، بطور مستقیم به هیچ وزارتخانه ای  
وابسته نیست. شاید بتوان این سازمان را بسته نحوی با  
اتحادیه نویسنده گان مقایسه کرد، چون گروه مدیریت آن  
همچون مانده اتحادیه، از میان اعضای سازمان برگزیده  
می شود.

این مرکز برای خرید کتاب با Soyouznkiga قرار  
دادمی بندهد و فروش کتاب را در روستاها، با توجه به محل  
فروش، سازمان می دهد. در شهرک ها پخش کتاب از مغازه های  
ویژه ای که از مغازه های فروش دیگر کالاها متمایز است. صورت  
می گیرد. در دهکده های نسبتاً مهم، کتاب با کالاهای دیگر  
در یک مغازه عرضه می شود. و در ده های کوچک فروش کتاب از  
طریق مدرسه ها، کتابخانه ها و... به عمل می آید.  
Tcentrosoyouz، همان نقش کتابفروشی ها را بازی می  
کند. برنامه ی موضوعی بنگاه های انتشاراتی را دریافت  
می کند. آنرا به خوانندگان عرضه می کند. سفارش ها را ثبت  
می کند و کتابها را تحویل می گیرد. سهم برداشتی ایمن  
سازمان از فروش ۲۵% است. درگیری هایی بر سر سود و گسترش  
انحصار از سوی Soyouznkiga با این سازمان پیش  
آمده است. مرکز انحصاری واردات و صادرات کتاب

mcjdounarodna iokniga

این مرکز، پایه گذاری شده در سال ۱۹۲۳، انحصار  
واردات و صادرات کتاب را برای تمام اتحاد شوروی در دست  
دارد. همچون اداره ای ویژه، وابسته به وزارت بازرگانی  
خارجی شوروی که با وزارت امور خارجه ساختمان بزرگی با

معماری استالینی ، در مسکو را اشغال کرده است ، بشمار می رود . انبارهای کتاب که بدهستان های بین المللی را تغذیه می کند ، به این سازمان وابسته است . ازین دیدگاه ، این سازمان همچون یک عمده فروشی عمل می کند . یادآوری کنیم که تبادل کتاب ، در زمینه فرهنگی ، از طریق کتابخانه ها هم وبویژه کتابخانه های لنین بطور مستقیم انجام می گیرد .

### اداره های کتابخانه ها .

کتابخانه های شوروی ، نزدیک به چهارصد هزار ، از روی همان الگوی بنگاههای انتشاراتی اداره می شود . همانگونه که بیشتر انتشاراتی ها به کمیته برای مطبوعات وابسته است ، گروه زیادی از کتابخانه ها نیز به وزارت فرهنگ پیوستگی دارد . از جمله اینان ، دو کتابخانه بزرگ ، کتابخانه های لنین مسکو و کتابخانه های سالتیکوف چپردین-لنینگراد را نام ببریم . به این دو ، باید کتابخانه های ادبیات خارجی و کتابخانه های عمومی را افزود . برعکس ، کتابخانه های تخصصی به وزارت خانه های مربوطه وابسته است ؛ کتابخانه های دانشگاهی به وزارت آموزش عالی ، کتابخانه های فرهنگستانی به فرهنگستان علوم ، کتابخانه های فنی به کمیته های دانش و فن ضمیمه هیئت دولت ، کتابخانه های پزشکی به وزارت بهداشت ، کتابخانه های نظامی به وزارت دفاع ملی و کتابخانه های کشاورزی به این وزارتخانه ، با وجود این ، میان این کتابخانه ها در سطح وزارت فرهنگ ، از طریق شورای اقتصادی کتابخانه ها ، هماهنگی برقرار است .

کتابخانه‌ی دولتی لنین در مسکو ، در مقایسه نقش کتابخانه‌ی ملی پاریس را بعهده دارد . این کتابخانه حاصل یک مجموعه فرهنگی است که بدنبال مرگ دولت مرد روس نیکلایی پتروویچ رومیانتسوف Nicolaipetrouitch romiantsav ، در آغاز قرن نوزدهم بوجود آمد . موزه‌ای بنام همین دولتمرد در سال ۱۸۳۱ تأسیس شد . نخستین کتابخانه‌ی همگانی مسکو در همین موزه بسال ۱۸۶۲ گشایش یافت . درسالهای پیش از جنگ جهانی یکم ، شماره‌ی کتابهای آن به یک میلیون و دوویست هزار نسخه رسیده بود . در سالهای ۱۸۹۳ و ۱۸۹۷ ، لنین درین کتابخانه مطالعه می کرد . این کتابخانه ، زمانی که دولت شوروی به مسکو انتقال یافت ، همچون نخستین کتابخانه‌ی کشور ، جایگزین کتابخانه‌ی سالتیکوف چچدرین لنینگراد شد . بدنبال این جانشینی ، هنوز هم اندکی تلخکامی در میان کتابداران لنینگراد مشاهده می شود . بناهای قرن نوزدهم خیالسی زود نارسایی بروز داد و درسالهای بین دو جنگ ساختمان های بزرگی بنا شد که یکی از آنها برای مطالعه و دیگری ، نوزده طبقه ، برای نگهداری کتاب استفاده می شود .

کتابخانه‌ی لنین وظیفه‌ی نگهداری ، بویژه کتابهای چاپی و نسخه‌های خطی پیش از انقلاب شوروی را دارد . بیاد داشته باشیم که این نقش از سالهای ۲۵ - ۱۹۲۴ ، به گردن اتاق کتاب گذاشته شده است . با وجود این ، با دریافت سه نسخه از هر کتاب از سوی شیت قانونی ، این کتابخانه دارای نقش دوگانه‌ی نگهداری و آگاهی رسانی نیز می باشد . کتابهای موجود در انبارهای این کتابخانه را به ۲۵ میلیون

نسخه، منتشر شده به یکم دو هفتاد و سه زبان، ارزیابی می-  
کنند. روسها با افتخار می گویند که اگر این کتابها پهلوی هم  
گذاشته شود فاصله سیصد کیلومتر را می پوشانند. با دیدن نزدیک  
به چهار میلیون تصویر، کارت، کارت پستال، بیانیه و...  
رانیزه این گنجینه افزود. این کتابخانه ۶۸۰۴ روزنامه  
و گاهنامه شوروی را نیز دریافت می کند.

گذشته از معاملاتی که بوسیله mcjdounarodnaiakniga  
با خارج انجام می گیرد، این کتابخانه خود نیز، با دیگر  
کتابخانه های ملی، بویژه با کتابخانه ملی پاریس،  
بیشتر بر اساس مبادله پایا پای، بده بستان هایی دارد.  
ازین راه، سالانه دو بیست و پنجاه هزار نسخه کتاب و مجله  
می فرستد. پس از جنگ جهانی دوم، یک بخش ویژه میکرو-  
فیلم، برای کتابهای داخلی و خارجی سازمان داده شده  
است.

چگونگی دسترسی به کتابهای این کتابخانه جالب توجه  
است. بعنوان یادآوری بگوئیم که در کتابخانه ملی-  
پاریس، تالارهای مطالعه بر اساس سرشت اسناد استوار است  
( تالار اسناد چاپی، نشریه های دوره ای، نسخه های خطی،  
کارت و نقشه ها ). از سوی دیگر، تا چند سال پیش کتابخانه ای  
پاریس، تنها از ۹ بامداد تا ۶ بعد از ظهر باز بود، بسته  
شدن دیر هنگام کنونی نتیجه مبارزات خوانندگان از پیش  
از سال ۱۹۶۸ می باشد. همچنین گزینش مطالعه گران در  
کتابخانه ای پاریس بر پایه ای مدرک تحصیلی و زمان اعتبار  
کارت هایشان انجام می گیرد. این نمونه ایست از بینش  
لیبرالیستی بر کتابخانه علمی. کتابخانه ای چنین بسته  
گونه ای دیگری سازمان یافته است. چگونگی کار این کتاب-  
خانه بر قاعده های گوناگونی استوار شده است: همگانی

کردن ، جهت دادن وزیر نظر داشتن مطالعه ، کتابخانه ، بدون خواستن مدرک از هشت با مادا دتا هشت شب بروی مردم بازاست . تا جایی که ما می دانیم ، تنها کتابخانه ی ملی اوتا و مدت زمان بیشتری گشوده است ، چون این کتابخانه هیچگاه بسته نمی شود ! از بدو ورود به کتابخانه ، جهت دادن به چشم می خورد . بدین صورت تالارهای گوناگونی ، با توجه به سن خوانندگان ( تالار کودکان ونوجوانان از سن ۱۵ تا ۱۸ سال ، از این سن ببالا ، به تالار تخصصی می-روند که یکصد و چهل جا دارد ) ، و با توجه به ماهیت دانستنی ها ( تالار ادبیات ، علوم اجتماعی ، علوم دقیق ، فن آوری Technologie ، و ۰۰۰ ) پیش بینی شده است . پس از جهت دادن ، زیر نظر گرفتن وسانسورپا به میدان می گذارد . کتابهای رسیده از کشورهای سرمایه داری ، تنها در تالار ویژه ی استادان و اعضای فرهنگستان دردسترس است . ( فراموش نکنیم که اخلاق گرایی از گذشته های دور موجب پیدایش مجموعه ای ممنوع بنام " دوزخ " در کتابخانه ی ملی پاریس شده است ) .

این شیوه در زمینه ی آگاهی های فرهنگی نیز دنبال می شود . کتابخانه ی لنین نمایشگاهی دائمی در باره ی تاریخ کتاب روسی دارد که پیوسته با کتابهای تازه پر بارتر می شود . و این گذشته از نمایشگاههای فرهنگی است که مانند نمایشگاههایی که توسط کتابخانه ی ملی پاریس برگزار می شود ، ترتیب داده می شود . با ایدافزود که برای آسان کردن دستیابی به اسناد ، یک مرکز تلفنی ویژه برای راهنمایی کردن کسانی که نمی توانند به کتابخانه مراجعه کنند ، بکار افتاده است . همچنین از ده سال پیش تالاری ویژه ی میکروفیلم در نظر گرفته شده است . آشکار است ، که

این همه بدون کوشش دولت وبدون وجود کارکنان بی شمار انجام پذیر نیست .

گروه بندی کتابشناسی شوروی .

گروه بندی UDK ، یعنی گروه بندی اعشاری جهانی ، در سال ۱۹۲۱ ، تنها در زمینه منابع فنی و علمی ، به شوروی وارد شد . با این وجود ، این گروه بندی که ، بویژه در چهارچوب علوم اجتماعی با نظریه مارکسیستی هماهنگی ندارد ، رضایت خاطر شوروی ها را بر نمی آورد . در سال ۱۹۶۲ ، بنا بر تصمیم شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی ، بهره گیری از UDK برای کتابخانه های علمی و فنی عمل گردید .

گروه بندی دیگری از سوی اتاق کتاب تنظیم شد که بطور آشکار از گروه بندی پیشین متفاوت است . این گروه - بندی برای استفاده در کتابخانه های عمومی بکار رفت . اتاق کتاب با مرزنیز از گروه بندی ویژه خود سود می برد . با این حال ، کتابخانه های بزرگ علمی نیز بجای خود ، چون کتابخانه های لنین و سالتیکف چچدرین ، کتابخانه های فرهنگستان علوم ، بررسی یک گروه بندی مارکسیستی را زیر نظر تروپوسکی Tropovski ، از سالهای ۱۹۳۰ آغاز کردند . این بررسی پس از جنگ جهانی دوم از سر گرفته شد . درین مدت هر کتابخانه ای بزرگ ، گروه بندی ویژه خود را بکار می بست . در سال ۱۹۵۹ ، همه مطالعات ، از سوی وزارت فرهنگ گردآوری شده و گروه بندی BBK بوسیله کمیته ای هماهنگی کتابخانه ها تنظیم و در سال ۱۹۶۰ شروع به انتشار کرد . این انتشار در سال ۱۹۶۸ به پایان رسید و شامل بیست و پنج کتاب درسی جلد گردید .

فشرده ای گروه بندی مورداستفاده ای کتابخانه ها و

کتابشناسی ها ( BBK ) چنین است :

A	ما رکیسیم - لنینیسیم
B	علوم طبیعی
V	علوم فیزیک - ریاضی
G	علوم شیمی
O	علوم زمین
E	علوم زیستی
J/O	فن ، علوم فنی
P	کشاورزی ، اقتصاد جنگل ، علوم کشاورزی
R	بهداشت همگانی - علوم پزشکی
S	علوم انسانی
T	تاریخ ، علوم تاریخی
U	اقتصاد ، علوم اقتصادی
F	سیاست ، علوم سیاسی واجتماعی
K	دولت و حقوق ، علوم قضایی
TSF	علوم نظامی ، هنر نظامی
TCHE	فرهنگ
CHA	زبان شناسی ، ادبیات
TCHA	هنر ، نقد هنر
E	مذهب ، بی‌خدایی
YOU	علوم فلسفی ، روانشناسی
TA	ادبیات دایرةالمعارفی

این مقاله در مجله‌ی Communication et langage شماره ۴۳ به چاپ رسیده است .



## نامه‌ای در جواب

آقای بابک امیرخسروی

رفیق عاطفه ، پرداختن به نامه آقای بابک امیرخسروی ،  
مثل پرداختن به هر چیز دیگری که در ارتباط با حزب توده قرار  
می‌گیرد ، بعلت آشفته‌گی و آلودگی آن برای من بشدت کلافه  
کننده است . برآستی فقط از یک توده‌ای ساخته‌است که در یک  
نامه کوتاه اینهمه پریشان گوئی و آلوده‌فکری از خود نشان  
دهد :

ایشان اولاً در عین اظهار آشنائی و حتی دوستی و محبت  
با دارندهء کاست مثل آب خوردن او را لوم می‌دهد و به خلیق  
اعلام می‌کنند که این نوار در دست کسی است که مثلاً حروف اول  
اسم او " م . ا " است . ثانیاً کسی را که با سلامت عقل  
قسمتی از محتویات یک کاست را برای انتشار و اطلاع عموم در  
اختیار نشریه‌ای گذاشته ، ضمن نسبت دادن صفت محبت‌آمیز سعه  
صدر به او ؛ بی‌رامت هم می‌کنند که برخلاف " وصیت ورهنمود "

اسکندری فقید دست به انتشار سخنان ضبط شده<sup>۱</sup> او زده است و اساساً بروی خود نمی آورد که دارنده<sup>۲</sup> کاست نه تنها هیچ تعهدی برای حفظ " اسرار " حزب توده و یا اعضای رهبری آن ندارد بلکه ما نندهر کمونیست آگاه و دلسوخته معتقد است که بخاطر مصالح جنبش کمونیستی ایران این " اسرار " را باید جار زد و نه تنها ایرج اسکندری با علم به همین مطلب در برابر او و رفقای همفکرش سخنان خود را بروی نوا ضبط کرده بلکه هر شعور متوسطی هم که فقط یک جلسه با دارنده<sup>۳</sup> کاست نا میبرده نشست و برخاست کرده باشد این مطلب را با سانی می فهمد .

شایان این آقا از اظها ر لطف به " دارنده<sup>۴</sup> " کاست نا گهان به اصل خود رجوع می کند و با تبدیل " دارنده<sup>۵</sup> " به " دارندگان " کاست و بروز ا خلاق و فرهنگ پرورنده سازی و برچسب زنی " توده ای " خود و الامقا مانه و با تعارف الجاهل می نویسد :

" برای ما سؤال برانگیز است که کسانی که مطالب این نوار را در اختیار مجله<sup>۶</sup> شما گذاشته اند چه قصدی را دنبال می کنند کرده اند ؟ " ( حتما قصد سوء داشته اند ! ) و چون فکرمی کنید که شاید تندرفته باشد و توپ به زمین خودش برگردد بلافاصله با مهربانی دارندگان کاست را با صفت نفهمی و یا حداقل بی توجهی به " جوانب منفی " این کار مورد نوازش قرار می دهد .

مضحک تر از همه اینست که آقای امیر خسروی خود را یکی از " رفقای نزدیک " اسکندری می خواند که حتی از نیات پنهانی او نیز در هر لحظه و در هر جا و حتی موقعی که " اینجا و آنجا " نوا ضبط می کرده است - آگاه است و می داند که چگونه طبق وصیت او باید عمل کرد . من از رفتار این " رفقای نزدیک " ایرج اسکندری با او که همراه و همصدا با کیانوری او را از ایران تاراندند و بعد هم با انواع و اقسام نسبت ها

نا توانستند در بدنام کردن او کوشیدند سخنی بمیان نمی -  
آورم فقط باید محض اطلاع خوانندگان " فصلی در گلسرخ "  
بگویم که اسکندری در سفرهای اخیر خود به پاریس ، علیرغم  
ترس ها و نگرانی هایی که گاه از ابراز آن خودداری نمی کرد ،  
بطور جدی به هویدا کردن اسرار دست زده بود و با اینهمه تکرار  
می کرد که پس از ترتیب دادن کارهایش در آلمان شرقی و  
استقرار قطعی در فرانسه - که از آن پروانه پناهندگی گرفته  
بود - آزادانه تروجدی ترمبارزه با انحرافات حزب توده و  
افشای گذشته آنرا دنبال خواهد کرد . شاید این مطلب برای  
خوانندگان جالب باشد که ایرج بعنوان نمونه در جلسه ای که  
در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۶۳ و با حضور بیش از بیست و پنج نفر از  
فعالین حزب توده در پاریس تشکیل شده بود شرکت کرد و در آنجا  
چندین بار تکرار کرد که راجع به هر مطلبی سؤال کنید جواب  
خواهم داد و حاضران را مرتباً به طرح سؤال تشویق می کرد ؛  
در آخر هم به حاضران توصیه کرد که اگر لازم شد مثل لنین  
" انشعب " کنید . ولی جالب تر اینست که آقای بابک و  
بعضی دیگر از " رفقای نزدیک " او مانع تشکیل مجدد جلساتی  
از این قبیل شدند و عملاً اسکندری را مجبور کردند که بجای طرح  
علنی مسائل در برابر فعالین به ضبط نوار برای دوسه نفر  
اکتفا کنند تا آنها با ادعای میراث داری او بنحو دلخواه از  
سخنانش در " مبارزه " درون سازمانی و فراکسیونی خودشان  
و برای باصطلاح " سالم سازی واحیاء " حزبشان استفاده و  
بعبارت بهتر با آن سودا کنند .

رفیق عاطفه عزیز ، شاید در تحلیل نامه کوتاه  
آقای امیر خسروی لازم باشد یک شاهنامه نوشته شود تا از عمق  
انحراف فکری و لومپنیسم سیاسی خاص " توده ای " و هم  
چنین ادعاهای عجیب و غریب این مومیائی هائی که با چشمهای

با زولی بی روخان هیچ چیز جز درون گورسای خودشان را نمی توانند ببینند پدیده برداشت که البته در اینجا میدان حوصله تنگ است ، فقط باید بگویم که خنده دار تر از همه اینست که حضرت بابک امیر خسروی و رفقاییش ، که سراپا آلوده به تمام جریانات آلوده حزب توده ، وبخصوص فعلا - لیت های این سازمان در سالهای پس از انقلاب هستند ، می - خواهند و نمود کنند که با این فعالیت ها مخالف بوده اند و حال آنکه در هر قدم که برمی دارند نقش کامل پای " توده ای " بر جای می ماند و هر کلامی که از حنجره یا قلمشان صادر می شود نمونه ای از اخلاقیات خاص " توده ای " را انعکاس می - دهند .

گرچه می دانم ساختمان فکری و اخلاقی و فرهنگی " توده ای " این حضرات برای انجام هیچ عمل صالحی امکانی باقی نگذاشته ولی باز محض احتیاط می خواهم در آخرین نامه به آقای بابک و رفقاییش نصیحت کنم که بجسای تلاش های از این دست ، برای یک لحظه هم شده به مصالح جنبش کمونیستی بیندیشند و آنچه را که در اختیار دارند و آنچه که می دانند صادقانه و بی آنکه سعی کنند بجای دیگران فکر کنند در اختیار کمونیست های ایران بگذارند و قضاوت در باره آنها و نتیجه گیری از آنها را به خود آنان واگذار کنند .

با سلام های رفیقانه " م . ا . "

# FASLI DAR GOLESORKH

REDACTRICE  
ATEFEH - GORGIN

((NUMERO 10))

حساب بانکی :

Société Générale  
050122935  
B Madeleine Paris  
France  
A. Gorgin

آدرس پستی :

A. Gorgin  
Post restante  
2, rue Joseph  
Liouville 75015  
France - Paris